

نوسازی سیاسی راپن

بعد از جنگ جهانی دوم

تألیف

پروین پروینیان

دانشگاه تهران
دانشکده حقوق و علوم سیاسی

پایان نامه

برای

دریافت درجه دکتری علوم سیاسی

موضوع

نوسازی سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم

هیأت رسیدگی

- | | |
|-------------------------|-----------------|
| ۱- آقای دکتر جمشید نبوی | استاد راهنما |
| ۲- « د محمود خواجه نوری | عضو هیأت رسیدگی |
| ۳- « د قاسم افتخاری | « « « |

تهیه کننده

پرویز پرویزیان

این رساله در جلسه دفاع علنی مورخ ۵۴/۲/۱۶ با درجه خوب
بتصویب رسید

سال ۲۵۳۶

دانشکده حقوق و علوم سیاسی مسئول عقایدی که نویسنده در این رساله
ابراز کرده است نمی باشد

نوسازی سیاسیِ راپن بعد از جنگ جهانی دوم

تألیف: دکتر پرویز پرویزیان



شماره ثبت کتابخانه ملی

چاپ این کتاب در یک هزار نسخه در مهرماه ۲۵۳۵ در تهران چاپخانه آیدا
توسط کتابخانه مرکزی پایان یافت .

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
۵	مقدمه
۱۷	فصل اول - نظریات مختلف راجع به تحولات اجتماعی و تعاریف نوسازی
۱۷	بخش یکم - نظریات راجع به تحولات اجتماعی
۲۶	بخش دوم - تعاریف نوسازی
۴۲	فصل دوم - تاریخچه تحولات سیاسی و اجتماعی ژاپن از اوایل قرن ۱۹ تا زمان حاضر .
۴۲	بخش یکم - تاریخچه تحولات سیاسی و اجتماعی ژاپن از اوایل قرن ۱۹ تا ۱۸۹۴
۶۲	بخش دوم - تاریخچه سیاسی و اجتماعی ژاپن از ۱۸۹۴ تا ۱۹۴۵
۶۲	الف - تحولات سیاست خارجی از ۱۸۹۴ تا ۱۹۱۸
۷۰	ب - تحولات سیاسی و اجتماعی در ژاپن ۱۸۹۴ تا پایان جنگ جهانی اول
۷۸	ج - آغاز دوران لیبرالیسم و دموکراسی در ژاپن از پایان جنگ جهانی اول الی سال ۱۹۳۰
۸۵	د - پیدایش تمایلات و افکار افراطی ناسیونالیستی و نظامی در دهه ۱۹۳۰

- بخش سوم - تاریخچه تحولات سیاسی ژاپن از ۱۹۴۵ تا ۹۸ سال ۱۹۵۲ (سال پایان اشغال این کشور)
- فصل سوم - تحولات اقتصادی ژاپن و اثرات آن در نو سازی سیاسی این کشور ۱۲۴
- بخش یکم - تحولات اقتصادی قبل از سال ۱۹۴۵ ۱۲۴
- بخش دوم - تحولات اقتصادی بعد از سال ۱۹۴۵ ۱۳۴
- فصل چهارم - فرهنگ سیاسی در ژاپن ۱۵۵
- بخش یکم - تحولات فرهنگ سیاسی در جامعه ژاپنی ۱۵۵
- الف - فرهنگ سیاسی قبل از رستاخیز ۱۶۰
- ۱۸۶۸
- ب - فرهنگ سیاسی ژاپن پس از رستاخیز ۱۶۷
- (از ۱۸۶۸ بعد)
- ۱- تحولات در فرهنگ سیاسی توده مردم ۱۶۷
- (الف) - آموزش و پرورش ۱۶۹
- (ب) - حق رای ۱۷۵
- (ج) - جنگ و اشغال ۱۷۸
- (د) - آثار و نوشته های نویسندگان و روشنفکران ژاپن ۱۸۱
- ۲- تغییرات در فرهنگ طبقه برگزیده ۱۸۱
- بخش دوم - فرهنگ سیاسی معاصر در ژاپن ۱۸۴
- الف - شناخت ملیت ژاپنی ۱۸۴
- ب - کیفیت جریان امور سیاسی ۱۸۷

۹۱	بج - تحویل و تغییر درخواست‌های مردم
۱۵	د - نقش سیاسی فرد در جامعه ژاپن
۱۸	ه - نقش فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی
	بخش سوم - نقش نویسندگان و روشنفکران ژاپن در
۵۱	نوسازی فرهنگ سیاسی این کشور
۲۳	فصل پنجم - نیروهای سیاسی و نقش آنها در نوسازی ژاپن
۲۴	بخش اول - دیوان سالاری
۴۵	بخش دوم - احزاب سیاسی
	فصل ششم - نوسازی سیاست در امور داخلی و در روابط خارجی
۴۹	ژاپن
۶۸	نتیجه
۷۹	منابع و مآخذ

پیشگفتار

ژاپن سومین قدرت بزرگ صنعتی دنیا با دارا بودن یکی از نیرومندترین و دمکرات ترین حکومتها در آسیا در مدت زمانی نزدیک به یک قرن به موقعیت اعجاب انگیز کنونی خود نایل شده است .

در پایان جنگ جهانی دوم ژاپن سرزمینی شکست خورده و از هستی ساقط شده بود . فاتحان جنگ نه تنها امید چندانی به برپا خاستن مجدد این کشور از خرابیهای جنگ نداشتند حتی نگران بودند که مبادا ژاپن بدامن کمونیسم بیفتد .

اما اکنون با شگفتی فراوان مشاهده میشود که ژاپن نه فقط از خرابیهای جنگ پیروز بیرون آمده است و مجدداً " قد برافراشته بلکه فاتحان دیروز جنگ را نیز به مبارزه طلبیده است . اما این بار مبارزه در زدو خورد مسلحانه و با گلوله و آتش نیست . این دفعه صحنه رقابت امور اقتصادی ، بازرگانی و علمی است .

این پیشرفتهای از این جهت مهمترو جالبترند که ژاپن یک قرن قبل کشوری منزوی ، فئودالی و کشاورزی بود ولی اکنون کشوری صنعتی ، پیشرفته و جدید است .

ژاپن بعنوان جامعه ای سریعاً " در حال تغییر در جهان نامیده شده است که در عین حال به سنتهایی که از گذشته های بسیار دور مایه میگیرد وفادار است . با وجود این تاریخ و سنن کهن ژاپن همچنان دستخوش تحول و دگرگونی گشته

که شاید در کشورهای دیگر جهان سابقه نداشته است .

مردم ژاپن در طول تاریخ ممتد خود استعداد بیمانندی برای هماهنگی و دمسازی با محیط فرهنگی ویژه خویش نشان داده اند . این استعداد که از تاریخ و جغرافیای ژاپن سرچشمه گرفته است ژاپنیها را مردمانی متجانس ساخته است .

آنها در طی قرنهای عرف و عادات و رسوم خصوصياتی را گسترش دادماند که بآنها شناخت ملی و همفکری نیرومندی بخشیده است . قدرت و ثبات ناشی از این خصوصیات زندگی ملی بژاپن امکان داده که بدون گسستن روابط خود با گذشته یا تجزیه بنای اجتماعی خود دو انقلاب عمده را در صد سال گذشته یکبار در اواخر قرن نوزدهم و بار دیگر در اواسط قرن بیستم یعنی پس از پایان جنگ دوم جهانی که راه یک زندگی صلح آمیزی را پیش گرفت پشت سرگذارد . بر اثر این دگرگونی ها هم اکنون ژاپن خود را یکی از بزرگترین کشورهای صنعتی جهان ساخته و از یک کشور زراعتی با حداقل سطح زندگی بصورت یک جامعه پیشرفته درآورده است .

تأثیر دیگر تغییرات فوق را در جهانی شدن تدریجی کلیه جنبه های حیات ملی میتوان یافت .

مردم ژاپن پس از مدتی دور بودن از جهان خارج بر اثر موقعیت خاص جغرافیائی و سپس درگیری جنگ و اشغال ژاپن بوسیله نیروهای خارجی اکنون در صدد برآمده اند تا نقش عمده ای را بعنوان عضوی از خانواده بشری برای

کمک به صلح و تفاهم متقابل در چهارچوب همکاریهای بین المللی ایفانمایند .
 در این رساله کوشش شده است که علل و موجبات تحول دمکراتیک در ژاپن
 بعد از جنگ جهانی دوم توجیه شود .

از آنجا که این پیشرفت سیاسی محصول تاریخ گذشته و وقایع و حوادثی
 است که طی مدتی کمتر از یک صد سال تا قبل از سال ۱۹۴۵ در زمینه های مختلف
 در آن کشور رویدادهاست لذا سیر تحول تاریخی آنها و نیز نیروهای متفاوت و گاه
 متضاد اجتماعی که در این پیشرفت سهمیم بوده اند تشریح خواهد شد . همچنین
 سهم عمده ای از نوسازی سیاسی ژاپن در توسعه اقتصادی آن کشور بوده است که
 مطالعه آن ضروری بنظر میرسد .

عامل بسیار مهم دیگری که در پیشرفت سیاسی ژاپن بعد از جنگ شایان
 توجه است تغییر و تحول در فرهنگ جامعه بطور اعم و در فرهنگ سیاسی آن ملت
 بنحواخص می باشد . زیرا بنظر میرسد تا جامعه ای از جهت فکری رشد نیابد و
 فرهنگ آن متحول نگردد زیر بنای اساسی توسعه آن ریخته نخواهد شد .

در پایان رساله نتیجه ای که از بررسی و تجزیه و تحلیل علل و موجباتی
 که به رشد سیاسی یا نوسازی سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم انجامید
 ارائه شده است . نتیجه ای که حداقل می تواند بعنوان یک نمونه موفق از کوشش
 و پشتکار یک ملت آسیائی باشد که علیرغم همه موانع و مشکلاتی که در راه پیشرفت
 او وجود داشته توانسته است بدنیا نشان دهد که ملتی زنده و فعال و سرمست از
 افتخار و سربلندی است .

در تهیه این رساله در سهم عمده بیشتر از منابع خارجی استفاده شده است زیرا اولاً "منابع فارسی راجع به ژاپن بسیار قلیلند و یا اینکه اینجانب از وجود چنان منابعی بی اطلاعم. ثانیاً "اگر منابعی فارسی هم وجود داشته باشد ترجمه یا اقتباس از منابع خارجی است. ثالثاً "ماخذ خارجی مورد استفاده اغلب منابع انگلیسی یا آمریکائی می باشد زیرا که محققین آمریکائی و انگلیسی و بویژه آمریکائی پژوهشهای زیادی درباره ژاپن بعمل آورده اند و حتی عده ای از آنان سالیان دراز مقیم آن سرزمین بوده اند. رابعاً "از منابع ژاپنی که به زبان انگلیسی ترجمه شده اند استفاده شده است و در بعضی موارد مولفین و نویسندگان ژاپنی خود شخصاً "در جریان امور وطن خویش چه در سده گذشته و چه در قرن حاضر نقش مهمی ایفا نموده اند.

مقدمه

ژاپن^۱ از چهار جزیره اصلی هوکایدو (Hokkaido) هونشو (Honshu) شی کوکو (Shikoku) و کیوشو (Kyushu) و هزاران جزیره کوچک دیگر تشکیل شده است .

مساحت کل مجمع الجزایر ژاپن با انضمام جزایر ریوکیو (Ryukyu)^۲ - ۱۴۴۹۲۲ میل مربع است . جمعیت کشور طبق آخرین آمار منتشره در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۷۴ (۱۰۹۵۷۴۳۴۸)^۴ نفر و تراکم جمعیت در هر میل مربع ۷۵۶ نفر است که از این لحاظ ژاپن ششمین کشور پر جمعیت دنیا بعد از جمهوری خلق چین ، هند ، اتحاد جماهیر شوروی ، ایالات متحده آمریکا و اندونزی میباشد .

۱- نیپون (Nippon) یا نیهون (Nihon) بزبان ژاپنی یعنی " ژاپن " و بمعنی سرزمین آفتاب طالع است . نیپون نام رسمی کشور است و در مکاتبات رسمی واداری بکار برده میشود .

The Obunsha's Besta, Japanese-English Dictionary, Tokyo, (1966)

۲- جزایر مذکور که بزرگترین آنها اوکیناوا (Okinawa) میباشد

در تاریخ ۱۵ مه ۱۹۷۲ از طرف ایالات متحده آمریکا به ژاپن مسترد شد .

3- *Japan and Rhykyu Islands, Encyclopedia Britanica, (1972) Vols. XII and XIX.*

4- *The Japan Stock Journal (July 29, 1974), Tokyo, P. 1*

الف - آب و هوا . جزایر ژاپن در منطقه معتدله و درمنتها الیه منطقه بادهای موسمی شمال شرقی که از ژاپن از راه کره و چین و جنوب شرقی آسیا به هند میرسد واقع شده است. آب و هوای ژاپن گرچه بیشتر تحت تاثیر جریانات هوایی قاره ای و جریانات هوایی اقیانوسی است که از نواحی شمال غربی و جنوب شرقی در زمستان و ماههای تابستان میوزند و محل به محل فرق میکند اما بطور کلی ملایم بوده و چهار فصل بارانی منظمی دارد. تابستان آن گرم و مرطوب است و معمولا از یک فصل بارانی در اواسط ماه ژوئیه آغاز میگردد و بمدت یک ماه ادامه دارد. باستثنای قسمت شمالی فصل زمستان معمولا ملایم بوده و روزهای آفتابی زیادی دارد. بهار و پاییز نیز با روزهای دلپذیر و آفتاب درخشان بهترین فصول سال در ژاپن هستند در حالیکه ماه سپتامبر با طوفان و ریزش باران و زمستان سختی توأم میباشد. بارندگی فراوان بوده و سالانه میزان آن از ۱۰۰۰ میلیمتر تا ۲۵۰۰ میلیمتر (۴۰ تا ۱۰۰ اینچ)^۱ میباشد. در نقاط شمالی برفهای سنگینی می بارد و در کوهستانهای داخلی محل های مناسبی را برای ورزشهای زمستانی فراهم میکند. از سوی دیگر توکیو پایتخت کشور برخلاف ماههای گرم

1- *The Japan of Today, (Japan): Ministry of Foreign Affairs of Japan, March 1971), P. 6*

مرطوب تابستان، زمستان نسبتاً ملایم و رطوبت کمتری دارد. ژاپن در سراسر سال از اوقات آفتابی زیادی برخوردار است بطوریکه توکیو هر سال ۲۰۱۹ ساعت^۱ از آفتاب درخشان استفاده میکند. بارندگیهای فراوان و آب و هوای معتدله وئیدنیهارا آنچنان انبوه ببار میآورد که تمامی اطراف کشور پوشیده از گل بنظر برسد.

ب - ویژگیهای طبیعی، امتیازات ناشی از آب و هوا عوامل پیچیده‌ای از نظر ویژگیهای طبیعی بوجود آورده است. جزایر ژاپن قسمتی از منطقه کوه اقیانوس کبیر را تشکیل میدهد که از آسیای جنوب شرقی بسوی آلاسکا در ایالات متحده آمریکا کشیده شده است، این امر موجب پیدایش خطوط ساحلی ولانی و صخره هائی با بنادر متعدد در ژاپن گشته و مناطق کوهستانی، دره‌های متعدد، دریاچه‌ها و رودخانه‌های پرآبی را تشکیل داده است. در واقع ۸۰ درصد خاک ژاپن را کوهها تشکیل میدهند و زمینهای زیرکشت کمی بیش از ۱۶٪ مساحت کشور را دربرمیگیرد.^۲ در ژاپن کوههای آتشفشان متعددی وجود دارد منبع چشمه‌های آب گرم معدنی است و بیشتر برای مقاصد طبیی یعنی تجدید و تمدد اعصاب مورد استفاده قرار میگیرند. این چشمه سارها قرارگاههای بستانی بیشماری را سیرآب میکنند و میلیونها ژاپنی را که در تعطیلات خویش جستجوی آرامش و استراحتند بهره‌مند میسازند. این امر نشان میدهد که

جزایر ژاپن در اصطلاح جغرافیائی " جوانسال " بوده و ساختمان خاک ژاپن هنوز در حال ترکیب شده است و از این روگاهی موجب وقوع زمین لرزه هائی میگردد . اما بطور کلی ویژگیهای طبیعی ژاپن باین سرزمین منظره زیبا و بدیعی بخشیده است .

دریاچه های کوهستانی زائیده از برفها ، گردنه های سنگستانی ، رودخانه های پرخروش ، قتل و آبخارهای خروشان مایه انبساط خاطر بینندگان و در زمستان زمین ورزشی برای اسکی بازان است . این مناظر زیبا و دل انگیز منبع دائمی الهام ژاپنیها میباشد .

از طرفی هم خشم طبیعت در طول سال بصورت بارندگیهای سیل آسا طوفانهای سهمگین دریائی ، زلزله و آتشفشان جزایر ژاپن را آماج حملات نابود کننده خود قرار میدهند .

ج - منابع طبیعی . ژاپن از لحاظ منابع زیر زمینی کشوری بسیار فقیر است و بجز معدن زغال سنگ و سنگ آهک ، منابع کانی قابل توجه دیگری ندارد و ناگزیر است که هر سال بمقدار عظیم مواد معدنی مورد نیاز خود را از خارج وارد نماید . محصول نفت داخلی تنها برای کمتر از یک درصد^۱ احتیاجات کشور و بعبارت دیگر ذخیره یک هفته مصارف آن کفایت میکند .

برنج مهمترین محصول کشاورزی ژاپن است و با توسعه فنون کشاورزی و

استعمال وسیع کودهای شیمیائی مزارع ژاپن در ردیف بارورترین کشتزارهای عالم درآمده است .

بواسطه بارندگیهای فراوان ^۲ - ^۱ خاک ژاپن مستور از جنگل است . این جنگلها منبع اصلی مصالح ساختمانی و خمیرکاغذ و قسمتی از سوخت داخلی هستند .

ماهیگیری نیز یکی از منابع غنی تامین مواد غذائی کشور است و ژاپن بعنوان یک ملت ماهیگیر شدیداً " بلزوم حفظ منابع ماهیگیری دریائی آگاهی دارند و برای این منظور اقدامات وسیعی برای پرورش مصنوعی ماهی و توسعه منابع ماهیگیری بعمل میآورد .

پرورش کرم ابریشم نیز هنوز در ژاپن حائز اهمیت میباشد .

د - پیشرفت و ترقی ژاپن ، باتوجه به موقعیت جغرافیائی و ژئوپلیتیک ژاپن پیشرفت سریع اقتصادی این کشور سبب شده است که هرکس نظری درباره آن ابراز دارد .

هرمن کان ^۲ (Herman Kahn) توسعه ژاپن را یک معجزه خوانده است .

1 - *ibid.*

2- *Herman Kahn, The Emerging Japanese Superstate: Challenge and Response (London: Andre Deutsch Limited, 1971), P. 75.*

ادوین رایشاور (*Edwin O. Reischauer*)^۱ آن

را نتیجه عقل و درایت و انضباط ژاپنیها دانسته است و عده ای دیگر از جمله

جون هالیدی (*Jon Halliday*)^۲ و گاوان مک کورماک این

پیشرفت را گسترش امپریالیسم ژاپن خوانده اند و کسانی هم عنوان حیوان
اقتصادی بدان داده اند.^۳

ولی آنچه که همگی، صرف نظر از نحوه برداشت و طرز استدلال و توجیهشان

از علل پیشرفت ژاپن بدان معترفند ترقی اعجاب انگیز آن کشور است.

پیشرفت ژاپن تنها منحصر به توسعه اقتصادی و صنعتی نیست بلکه آن

کشور در خیلی زمینه های دیگر نیز پیشرفت نموده است که از جمله رشد سیاسی
ملت ژاپن میباشد.

ویلارد پرایس (*Willard Price*) در نخستین بخش از کتاب

خود چنین می نویسد.

1- *Edwin O. Reischauer, Japan: Past and Present, (3rd ed., Tokyo: Charles E. Tuttle Co. Inc., 1970), P.232*

2- *John Halliday and McCormack, Japanese Imperialism: Co-Prosperity in Greater East Asia, (Middlesex, England: Penguin Books Ltd., 1973), P. 166.*

3- *Kahn, op. cit., p. 126*

ژاپن امروز در بین بزرگترین کشورهای تولید کننده دنیا مقام سوم را دارد و ممکن است بزودی جای اول را بگیرد. صادراتش بسرعتی دوبرابر ایالات متحده آمریکا رشد دارد (۱۵ درصد در سال در برابر ۳ درصد). درآمد سرانه آن کشور بزودی در بالاترین سطح قرار خواهد گرفت. قبل از آنکه دهه ۱۹۷۰ به پایان رسد درآمد ناخالص ملی آن سرزمین بیشتر از درآمد ناخالص مجموع دول اروپائی خواهد بود و در دهه ۱۹۸۰ ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی را از این حیث پشت سر خواهد گذاشت.

هم اکنون ژاپن از بسیاری جهات مقام اول را در جهان حائز است. در کشتی سازی اول است. از نظر تولید موتورسیکلت مقام نخست را دارد و از جهت تولید اتومبیل در مرتبه دوم است. در ماهیگیری بمراتب از دیگران جلو می باشد. در بازدهی زراعتی به مقیاس هر هکتار اول است. در صنعت الکترونیک اول است. در تولید رادیو و در ساختن تلویزیون در ردیف دوم قرار دارد. در تولید چرخ خیاطی اول است. در ساختن دوربین آلمانی ها را پشت سر گذاشته است.

در ساعت سازی سوئیس را عقب زده و مقام نخست را بخود اختصاص داده است. همچنین بیش از هر کشوری فیلم سینمایی میسازد. قطاری که بین توکیو و اوساکا رفت و آمد دارد سریعترین قطار جهان است. توکیو بزرگترین شهر جهان با جمعیتی بیش از دوازده میلیون نفر است.

درصد باسوادی در ژاپن در بالاترین سطح جهانی (۹۹/۸) قرار دارد. در آن سرزمین بیش از هر کشوری به نسبت جمعیتش کتاب منتشر میشود و بالاخره نمایشگاه جهانی ۱۹۷۰ اوساکا بزرگترین نمایشگاهی بود که تاکنون در روی زمین بمعرض تماشاگران گذارده شده است.^۱

کمتر از یک صد سال پیش ژاپن سرزمینی افسانه ای بود که سایر ملل چندان آگاهی از آن نداشتند. حدود یک قرن گذشته برگردیم مشاهده میکنیم که آن کشور بتدریج از یک دوران نسبتاً "طولانی انزوای ملی خارج شده و بسرعت خود را در ردیف دول معظم جهان جای داده است.

در اواسط قرن گذشته جمعیت ژاپن بیش از سی میلیون نفر نبود و روستائیان تقریباً "پنج ششم جمعیت کشور را تشکیل میدادند. آنان در مزارع کوچک خود با وسایل و ابزار کشاورزی نسبتاً "ابتدائی کار میکردند. اقتصاد ملی آن کشور با وجود آنکه در حال تغییر بود هنوز اساساً صورت فئودالی داشت.

از لحاظ صوری ژاپن یک کشور امپراطوری بود که میکادو (Mikado) یا امپراطوران بر آن فرمانروائی داشتند و مدعی بودند که اصل و نسب آنان مستقیماً "بماآتراسو (Amaterasu) یعنی الهه آفتاب برمیگردد.

ولی در عمل امپراطوران قدرت نداشتند و برای مدت مدیدی در شهر کیوتو

1- Willard Price, *The Japanese Miracle & Peril*, (London: Heinemann Ltd., 1971) pp. 3-4.

(*Kyoto*) محصور و محدود بودند و رسماً "ازداشتن هر نوع تماسی با سیاست واقعی بدور بودند .

از اوایل قرن هفدهم میلادی ژاپن تحت یک سیستم دقیق و منظم اداره میشد که والاترین مقام و قدرت در آن از آن شوگون (*Shogun*)^۱ بود که از مقر خود واقع در ادو (*Edo*) توکیوی فعلی حکمفرمائی میکرد . سیاست نیز چون سایر نهادهای اجتماعی آن زمان بدقت تحت نظارت گروه کوچک طبقه حاکم قرار داشت و فقط طبقه ممتاز مجاز شرکت در اخذ تصمیمات سیاسی و اداره مملکت بود . ژاپن دوران پیش از رستاخیز میجی (*Meiji*)^۲ در حقیقت نمونه ای کامل از جوامع سنتی آسیائی بود . بدین معنی که اساساً "کشوری روستائی ، کشاورزی ، بدون تحرک ، طبقاتی ، با رژیم حکومتی مطلقه و دارای خصایص یک جامعه اولیگارشی (حکومت گروه کوچک) بود .

در حال حاضر در مقایسه اوضاع ژاپن با زمان وقوع رستاخیز میجی در سال ۱۸۶۸ تقریباً "بطور معجزه آسائی ژاپن دیگری دیده میشود . نفوسش بیش

۱ - شوگون بمعنی ژنرال یسم و والاترین فرد در سیستم طبقاتی ژاپن که قدرت

واقعی کشور را در دست داشت . ۲ - میجی نام امپراتور ژاپن که از ۱۹۱۲ - ۱۸۶۸

بر آن کشور سلطنت کرد (منبع زیر نویس ۱ و ۲ ، *Obunsha's Dictionary, op. cit.*)

از سه برابر گردیده و اکثریت مردمش شهر نشین شده اند . از آنکشور کوچک روستائی یک کشور جدید صنعتی پیشرفته بوجود آمده که رقیب سرسختی برای دول معظم گردیده است و تغییرات و تحولات وسیع و عمیق اجتماعی در آن خطه روی داده است . نظام سخت طبقاتی گذشته درهم فرو ریخته ، آموزش و پرورش آزاد ، مجانی و همگانی همه جاگسترش یافته است . تحرک اجتماعی و اقتصادی شگفت آوری بچشم میخورد . مساوات و برابری در مقابل قانون مستقر گردیده است . امپراطور بعنوان مظهر کشور نه حاکم آن بجای اقامت در کیوتو در توکیو ساکن شده و بجای شوگون و طبقه ممتاز سابق پارلمان (Diet) ملی و منتخب ملت و یک هیئت وزیران مسئول براریکه قدرت قرار گرفته است . حق رای عمومی ، حکومت های ملی و محلی انتخابی ، دستگاه اداری با انضباط و قوی اساس و بنیاد تشکیلات و رژیم حکومتی شده است .

ه - الگوی ژاپنی . تغییر و تحول در ژاپن بسرعت سرسام آوری روی داده است . تجربه کلی ژاپن در حل موفقیت آمیز مسایل و مشکلات بیشمار ملی ، گروهی و فردی که در برابر کوششهای آنکشور برای نوشدن عرض اندام مینمود موضوعی بس مهم و جالب برای محققینی است که درباره پدیده های اجتماعی دنیای جدید پژوهش می کنند . هرچند شرایطی که ژاپن در قرن گذشته با آنها مواجه بود با اوضاع و احوالی که کشور های رو به توسعه در زمان حال با آنها روبرو هستند تفاوتی دارد معهذا این اختلافات نباید مانع از آن شود که وجوه تشابه بسیاری که بین ژاپن و سایر کشور های آسیائی در زمینه تشکیلات

اجتماعی و اقتصادی، روابط قدرت داخلی، موقعیت در برابر غرب، آرزوها و هدف های ملی و وسایل نیل بآنها وجود دارد نادیده گرفته شود.

رشد دائمی و سریع ژاپن یک واقعه تکان دهنده در قرن بیستم بشمار میرود. هرچند که این واقعه فاقد هیجان انقلابهای چین و روسیه بوده است ولی همانگونه که انقلابهای دو کشور مزبور بر مناسبات بین المللی تأثیری عظیم گذارده اند ظهور ژاپن نیز موجب تغییرات مهمی در صحنه روابط بین المللی گردیده است. هدف و منظور این رساله تحقیق در علل و موجبات رشد، پیشرفت و نوسازی سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم است.

دنیای معاصر ما از نظر نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بطور کلی بدو گروه کشورهای سرمایه داری و سوسیالیستی^۱ تقسیم شده است و کشورهای واقع در هریک از آن دو گروه در تلاش و تکاپوی خود برای ادامه حیات از راه و روش خاصی پیروی میکنند. آنها مشی خود را در نوسازی و بهبود شرایط زندگی، بهتر از طریق دیگران میدانند. در هریک از دو گروه مزبور یک یا چند کشور بعنوان نمونه سرمشق پیشرفت و موفقیت خود نمائی میکنند. در جانب کشورهای سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین و در جهت دول سرمایه داری ایالات متحده آمریکا و بعضی کشورهای اروپای با ختری مظهر ترقی و توسعه محسوب میشوند.

۱ - منظور از دو گروه کشورهای مزبور بمفهوم وسیع آنست و بعبارتی کشورهای پیرو نظام مالکیت خصوصی و دول معتقد بمالکیت دولتی یا ملی.

ژاپن نیز که یک کشور سرمایه داری است میتوانند نمونه خوبی برای سایر ملل بویژه کشورهای رو بتوسعه باشد .

مقصود از این رساله این نیست که برتری یک راه و روش را برطریقه دیگری باثبات رساند و یا تجربه یک کشور بخصوص را بعنوان تنها نمونه ای که دیگر ملل میبایست سرمشق قرار دهند ارائه دهد . زیرا گذشته از آنکه شرایط خاص هر کشوری ایجاب میکند که راهی مناسب با اوضاع واحوال و منافع و مصالح ملی خود را تعقیب نماید میتوان گفت که شاید هیچ طریقه اید آلی در دنیا وجود نداشته باشد .

بهر صورت تجربه ژاپن حد اقل تا کنون تجارب بسیاری از کشورهای رو بتوسعه آسیائی و حتی سایر ملل رو بتوسعه و نیز توسعه یافته را تحت الشعاع قرار داده است . لذا میتوان تجربه ژاپن را بعنوان یکی از نمونه های با ارزش و قابل تعمق مورد نظر و بررسی قرار داد .

فصل اول

نظریات مختلف راجع به تحولات اجتماعی و تعاریف نوسازی

بخش یکم - نظریات مختلف راجع به تحولات اجتماعی : شاید بتوان گفت

که انسان از آغاز آفرینش همواره در تلاش بهبودی بخشیدن بوضع زندگی خود و محیطی که در آن میزیسته بوده است . تاریخ تمدن بشر مشحون از مبارزات و کشمکشها ، اختراعات و اکتشافات ، افکار و عقاید و حوادث و وقایع گوناگونی است که غایت آنها ، بدرست یا به غلط ، تامین رفاه و سعادت او بوده است . بظاهربیشرفت تمدن بشر تا مدت زمانی طولانی بسیار کند و یاراکد بوده ولی از اواخر قرن پانزدهم میلادی ببعد تحولات شگرفی در امور علمی و فرهنگی پدید آمد . علماء ، فلاسفه و ریاضی دانان ، منجمین و نویسندگان و شعرای بزرگی پابعرضه وجود گذارند و اختراعات و اکتشافات مهمی پی در پی بوقوع پیوست . دیری نگذشت که آثار این نهضت که ابتداء در اروپا آغاز گردید و بدوران تجدید حیات علم و ادب (رنسانس) *Renaissance* معروف شد در گوشه و کنار جهان نمایان گشت .^۱

۱ - عباس پرویز ، تاریخ تمدن جدید اروپا ، چاپ دوم (تهران . کتابفروشی

عصر رنسانس همچنین همزمان با دوران رنسانس (*Reformation*)
یعنی اصلاحات مذهبی در اروپا بود . اشخاص معروفی چون مارتین لوتر
(*Martin Luther*) آلمانی و کالون (*Calvin*)
سوئسی شروع به انتقاد از خود سربها و بدعت‌هایی که روحانیون و پاپ‌ها از خود نشان
میدادند نموده افکار و عقاید نو و جدیدی برای اصلاح مذهب مسیح‌پراز داشتند .
عصر رنسانس و دوران اصلاحات نخستین مرحله مهم نو فکر کردن در تاریخ تمدن
بشر محسوب میشود زیرا پیدایش یک دید علمی ، تمایل به تجدید نظر کردن در
افکار کهنه و قدیمی و بهره‌گیری از تجربه‌ها و آزمایش‌ها نوید تغییرات اساسی
را در زندگی بشر میداد . انسان برای اولین بار یقین حاصل نمود که تجدید
بنیان جامعه بر اساس عقل امکان پذیر است . هیچکس مجبور نبود آنچه را که
کلیسا میخواست مردم صحیح بدانند قبول کند هرچند که مجازات چنین فردی
این بود که کافر و مرتد قلمداد شود و با دستگاه تفتیش عقاید (انکیز یسیون
Inquisition) سروکار پیدا نماید .

جوامع غیر اروپائی نیز بطور مستقیم یا غیر مستقیم تحت تاثیر رستاخیز
علمی و ادبی اروپا واقع شدند . این تاثیرات یا از طریق استعمار و یا بواسطه
ترس و تهدید از سلطه استعمارگران در سایر جوامع نمایان شد . اثرات مزبور هر
چند که در آغاز محدود به سرزمینهای کوچک و بعضی ملل بود ولی ریشه‌های
بسیار عمیقی در تاریخ و فرهنگ ملت‌ها بجای گذارد . چندی نگذشت که عصر

رئیس بدوران انقلاب ماشینیسیم منتهی شد.^۱

این انقلاب تأثیری عظیم و بسیار ژرف در طرز زندگی بشر باقی گذارد. همزمان با این انقلاب جنگ افکار و عقاید نیز در اروپا شدت گرفت و بصورت انقلابهای اجتماعی خونینی چون انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ فرانسه تجلی یافت. پایه های مذهب و کلیسا با ظهور و رواج صنایع و علوم جدید تا حد زیادی سست شد. علوم نو بنیانهای اعتقادات قدیمی اروپا را متزلزل نمود و صنایع و اقتصاد جدید مسایل تازه ای را مطرح ساخت که فکر مردم را بخود مشغول میداشت.

ساموئل کینگ (Samuel Koeing) در کتاب خود تحت

عنوان " جامعه شناسی " در اینباره چنین می نویسد.

تغییرات اجتماعی عبارت از تبدیلاتی است که در اصول زندگی ملتی روی میدهد. این تغییرات از هزاران عامل داخلی و خارجی و قوایی که زائیده شرایط داخلی یا خارجی گروهاست پدید میآید. تغییر و تبدیل از خصوصیات کلیه فرهنگهای جهان است. با این همه درجه تغییر در جوامع ساده و پیشرفته متغیر است بدین معنی که در جوامع ساده باتانی بیشتری صورت میگیرد. گذشته

۱- جیمزوات (James Watt) انگلیسی در سال ۱۷۶۵ میلادی

ماشین بخار را اختراع کرد. این اختراع و اختراعات و اکتشافات علمی دیگر سبب ظهور انقلابی عظیم در صنعت انگلیس گردید که دامنه آن، بزودی بسایر کشورهای اروپائی کشانده شد و دوران یا عصر ماشینیسیم در اروپا آغاز گردید.

از این چه در جوامع اولیه و چه در جوامع متمدنی میزان تغییر و تبدیل تا اندازه زیاد بسته به قوای تغییر دهنده ای است که در یک زمان بخصوص در کارند.^۱

در گذشته فلاسفه و علماء معتقد بودند که بشر در ابتدای خلقت در نهایت سعادت و نیک بختی و در یک دوران طلائی کامل میزیسته است ولی تحولات بعدی در زندگی او را بسوی انحطاط و فساد سوق داده است . بعضی از حکما و دانشمندان نیز معتقد بودند که تاریخ زندگی اجتماعی بشر دوره‌های معینی را طی میکند و پیوسته تکرار میشود .

در قرون وسطی در غرب غالبا " این اعتقاد وجود داشت که جامعه یک پدیده ثابت و غیر متحرک است و اصول و مبانی آن برای همیشه برقرار شده و انسان بهیچ روی قادر به تغییر سرنوشت خود نمیشد . در دوران معاصر بیشتر علمای جامعه شناسی نظریه پیشرفت دائمی بشر را مطرح ساختند بدین معنی که جامعه بشری بتدریج ولی بطور مداوم و مسلم بجانب ترقی و تعالی پیش میرود .

در زمان حاضر جامعه شناسان نظریه مذکور را رد نموده و معتقدند که تغییرات اجتماعی مداوم و اجتناب ناپذیرند ولی در عین حال با ترقی و

۱ - ساموئل کینگ ، جامعه شناسی ، ترجمه مشفق همدانی (تهران . موسسه

پیشرفت یکی نمیباشد. بسیاری از جامعه‌شناسان معاصر قانون علیت (*Determinisme*) و یا اصل ترتب معلول بر علت را که بروقایع طبیعی حکمفرما است به پدیده‌های اجتماعی نیز تسری داده‌اند. بنابراین قانون تغییرات اجتماعی بیشتر معلول برخی قوای اجتماعی و طبیعی است تا اراده و میل و فکر بشر. بدیهی است که فکر و اراده بشری در جامعه انسانی موثر است لیکن تنها هنگامی اثر خواهد داشت که قوای نامبرده و سایر شرایط موجود باشد.

دانشمندان علوم اجتماعی در توجیه شمول قانون علیت بر تغییرات

اجتماعی عقاید متفاوتی دارند. سمرو کالر (*Albert Galloway Keller and*)

(*William Graham Sumner*)

دو دانشمند جامعه‌شناس قانون مذکور را باین ترتیب توجیه نموده اند که تغییرات اجتماعی به تبعیت از عوامل اقتصادی صورت میگیرد. این همان نظریه ایست که مارکس در مورد عوامل اقتصادی بیان داشته و بنظریه تاریخی او معروف است که هرگونه تغییر حیات اجتماعی را بسته به تغییرات قبلی در مناسبات بین مردم و شکل تولید میداند. بنظر مارکس و انگلس تغییر در مراحل اساسی اقتصادی موجب تغییرات در کلیه تاسیسات اجتماعی مانند دولت، مذهب و خانواده میگردد. بدین طریق عامل اقتصادی موثرترین عامل در هر جامعه بشمار میرود زیرا کلیه مراحل اجتماعی زندگی بستگی بدان دارد و تقریباً " همه این عوامل تابع عامل اقتصادی میباشد. بنابراین اصل علیت مارکس و انگلس معتقد بودند

خود نیرو هائی را پرورش میدهد که موجبات انحطاط و زوال سرمایه داری و جانشین شدن نظم نو میشود.^۱

عده ای از جامعه شناسان و متفکران با نظریه تاثیر عوامل اقتصادی در تغییرات اجتماعی سخت مخالفند و معتقدند که پایه و اساس تغییرات اجتماعی عناصر غیرمادی فرهنگ است. اوژن دوروبرتی (*Eugene De Roberty*) عقیده دارد که افکار و عقاید از جمله نخستین محرکین زندگی اجتماعی بشمار میروند. عبارت دیگر تغییرات اجتماعی بیشتر ناشی از افکار و عقاید و آراء است تا اعمال و رفتار و عناصر مادی و این نظریه خیلی نزدیک به عقاید هگل میباشد. در همین زمینه عده ای دیگر از صاحب نظران نظیر ماکس وبر (*Max*

Weber) و گوستاو لوین (*Gustav Le Bon*) معتقدند که مذهب پرچم دار تغییرات اجتماعی است و پس از آن سایر تاسیسات نیز کم و بیش نقش مهمی در تحولات اجتماعی ایفا میکنند. سوروکین (*P. A. Sorokin*) وعده ای دیگر با این نظر مخالفت نموده و از جمله سوروکین میگوید اگر قبول کنیم که مذهب عامل اصلی در تغییرات و تحولات تاسیسات اجتماعی است پس خود مذهب چگونه و چه وقت و چرا تغییر میکند.

ویلیام اوگبورن (*William F. Ogburn*) معتقد است که مسئله ای که انسان زمان حاضر با آن مواجه میباشد عبارت از تطبیق طرز تفکر

و رفتار و کردار خود یعنی جنبه های غیرمادی فرهنگ با پیشرفتهای صنعتی و فنی یعنی فرهنگ مادی است که با سرعت زیادی روی میدهد و در نتیجه یک نوع عقب ماندگی و شکاف بین جنبه های مختلف فرهنگ ایجاد میشود . بالاخره کسانی چون اسپنگلر (*Oswald Spengler*) و سوروکی و آرنولد توئینبی (*Arnold J. Toynbee*) بطور کلی تغییرات اجتماعی را در مفهوم یک دور طبیعی تغییرات مطالعه میکنند . توین بی در نظریه دوری خود اظهار میدارد که مدنیت های بشری سه مرحله متمایز را طی میکنند که مطابق با مراحل جوانی ، رشد و انحطاط است . مرحله اول یک " مرحله مبارزه طلبی " است . مرحله دوم " مرحله آشوب و اغتشاش " است و مرحله سوم مبنی بر " انحطاط تدریجی " است و خواهی نخواهی منجر به " سقوط قطعی " میگردد . آنچه از بررسی و تحلیل عقاید و آراء صاحب نظران در علوم اجتماعی استنتاج میشود اینست که جامعه پدیده ای است غیر ثابت و متحرک و عوامل مختلفی در درون و برون آن به کنش و واکنش مشغولند که موجبات تغییرات و تحولاتند . عبارت دیگر این امر مسلم است که جامعه ثابت و راکد نیست و گرنه میبایست هر جامعه تا ابد یک شکل و یکسان باقی بماند . همچنین این امر بدیهی است که تغییرات و تحولات در جوامع بسهولت و بدون اشکال و

۱ - ماخذ نظریات و عقاید دانشمندان و علماء مندرج در این بخش ایضاً کتاب

ساموئل کینگ ، صفحات ۵۱۲ - ۴۷۹ می باشد .

برخورد با موانع صورت نمیگیرد. معمولا " در برابر بسیاری از تغییرات بنحوی مقاومت میشود. مردم معمولا " راه و رسم زندگی خویش را دوست دارند و در نتیجه با هر گونه فکر و رای نو که مستلزم تغییرات جدید باشد مخالفت می ورزند. بهمان اندازه که یک فکر نو اساسی تر و مهمتر باشد و تغییرات بیشتری را در تاسیسات و آداب و رسوم و افکار موجود و رایج ایجاد نماید بهمان نسبت مقاومت جامعه در مقابل آن بیشتر خواهد بود.

اوگبورن ونیمکوف (*Meyer F. Nimkoff*) برای توجیه مخالفت

مردم با تغییرات و اصلاحات و اختراعات دلایلی شرح زیر ارائه میدهند.

۱ - نقائص اولیه اختراعات فنی و نا رسانیهای اصلاحات اجتماعی که سبب میشود مردم از در مخالفت با آنها در آیند و صبر و بردباری از خود نشان ندهند.

۲ - فاصله فکری و علمی بین مخترع و متفکرا جامعه ای که در آن زندگی میکند ایجاد مینماید که مدت زمانی بگذرد تا یک تغییر بتواند مستقر شود و اذهان مردم آنرا بپذیرد.

۳ - عادت یکی دیگر از موانع سد راه تغییرات اجتماعی است. اشخاص غالبا " بر حسب عادت کار میکنند و از کاری یا چیزی که برایشان مانوس نباشد بیم دارند. بویژه تغییر عادات برای سالمندان امری است بسیار دشوار زیرا که تقریبا " با تار و پود وجودشان آمیخته است.

۴ - سنت یا کهنه پرستی علت دیگری برای مخالفت با تغییرات است.

آداب و رسوم کهنه اگر ناقص هم باشند از آنجا که با عواطف و احساسات آدمی سروکار دارند بسرعت از ذهن خارج نمیشود.

۵- عامل " منافع مسلم " اشخاص مانع دیگری در سر راه تغییر و اصلاح است . ۱

بارنس (*Harry Elmer Barnes*) در کتاب خود تحت عنوان " تاسیسات اجتماعی " می نویسد که در جامعه باختری تا قبل از آغاز قرن نوزدهم میلادی تمایلات بیشتری برای قبول تغییرات در تاسیسات اجتماعی و برعکس میل کمتری برای قبول اختراعات فنی و اکتشافات علمی وجود داشت و حال آنکه بعد از قرن نوزدهم این وضع بکلی دگرگون شده است بدین معنی که تمایلات عمومی برای پذیرفتن تغییرات فنی بیشتر و در عوض تمایل برای تن دادن به اصلاحات اجتماعی کمتر شده است .

بارنس این دگرگونی را چنین توجیه میکند که در آغاز عصر جدید تغییرات بیشتر در سایه مساعی طبقه متوسط حاصل میشد . نخست طبقه متوسط موجب ایجاد تحول در تاسیسات و افکار و ارزشهای قرون وسطائی شد و سبب تغییر شکل حکومتهاى استبدادى به حکومت مشروطه گردید و رژیم سرمایه داری و اصول آن را بوجود آورد و موفق به تحصیل آزادیهای مدنی متعددی شد . ولی بمحض آنکه منافع طبقه متوسط به منافع طبقه حاکم نزدیکتر شد شروع بدفاع از وضع

موجود کرد و در زمانیکه اختراعات فنی بطور کلی عامل ترقی و پیشرفت تلقی میگردید تغییر در تاسیسات اجتماعی موجود نامطلوب و خطرناک برای جامعه شمرده میشد. همین امر موجب گردید که علوم و فنون بسرعت جلو رود درحالیکه تاسیسات اجتماعی همچنان بهمان وضع اوائل قرن نوزدهم و شاید هم ماقبل آن باقی بماند.

همانطور که قبلاً ذکر شد هر تغییری الزاماً در جهت پیشرفت و نوسازی نمیباشد هرچند که طبع آدمی اصولاً خواهان ترقی و توسعه است. پیشرفت و نوسازی جامعه انسانی گاهی سریع و زمانی کند صورت میگیرد. هنگامی که در جامعه پیشرفتی بچشم نمیخورد و یا حتی جامعه بسوی انحطاط پیش میرود باز هم این امر دلیل بر آن نیست که فرد انسانی اصولاً تمایلی به پیشرفت ندارد بلکه این امر ناشی از آن است که انسان در راه نیل به منافع و مصالح خویش راه خطا می پیماید و هرکس بفکر پیشرفت شخص خود بوده و در این راه حتی به منافع و حقوق دیگران نیز تجاوز مینماید.

بخش دوم — تعاریف نوسازی. واژه نوسازی شاید معادل فارسی مناسبی

در برابر کلمه *Modernization* (در انگلیسی و فرانسه) که امروزه

زیاد مورد استعمال دارد باشد. ایده و فکر نو سازی بعنوان یک تکنیک و فن نسبتاً جدید است ولی گاهی مفهوم آن با ریشه های لغوی آن کلمه اشتباه میشود.

تغییرات مشهود در زمینه های اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی در کشورهای تازه با استقلال رسیده بعنوان قسمتی از جنبش نوسازی مورد بررسی محققین است . برای فهم این جنبش ابتدا لازم است که نوسازی در مفهوم وسیع آن مورد مطالعه قرار گیرد . مفهوم نوسازی با مفهوم تغییر و تحول وجه مشترک دارد و نیز با مفهوم ترقی و پیشرفت و اصلاحات مترادف است . در کتاب *Political*

Modernization گرد آوری شده توسط کلود ای ولش (*Claude*

E. Welch, Jr.) راجع به نوسازی چنین نوشته شده است :

نوسازی فرایندی است مبتنی بر استفاده عقلانی از منابع که غایت آن ایجاد یک جامعه نو (مدرن) است .
در همان کتاب خصایص یک جامعه نو چنین ذکر شده است .
بکار گرفتن تکنولوژی به منظور تسلط بر محیط ، استفاده از منابع انرژی ، وابستگیهای متقابل و وسیع اجتماعی ، شهری شدن ، سواد ، تحرک اجتماعی ، سرزمین ، افسانه ها و شناسائی ملی کشور .^۱

فرایند نوسازی بعنوان قسمتی از تغییر و تحول بر جوامع سنتی تاثیر می

1- *Claude E. Welch, Jr., Political Modernization: A Reader in Comparative Political Change, (Belmont: California: Wadsworth Co., 1969). P. 12.*

گذارد. نوسازی پدیده‌ای است تقریباً "عمومی و جهانی و هر جا و هر زمان و بهرگونه‌ای که واقع شود با برتری علم و عقل قرین خواهد بود.

مفهوم نوسازی از نقطه نظرهای ایدئولوژیکی متفاوت است. از نظر یک کمونیست نوسازی فرایندی است که در قالب سوسیالیسم و براساس اصول مارکسیسم در امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی واقع میشود و هر اقدام به نوسازی که مبتنی بر آن اصول نباشد نوسازی واقعی تلقی نمیگردد. فاشیست‌ها با توجه بسابقه تاریخی آن در آلمان و ایتالیا طریق ناسیونال سوسیالیسم را تجویز مینمایند. در بعضی کشورها نوسازی حقیقی را در محدوده دموکراسی بسبک غربی ممکن میدانند و بالاخره برخی دیگر از دول راه و روشهای بینابین را توصیه میکنند. بعبارت دیگر پدیده نوسازی در محدوده سیستمهای اجتماعی خاص تعریف میشود.

مایرون وینر (*Mayron Weiner*) در کتاب "نوسازی جامعه"

بخش تعریف نوسازی می نویسد که .

هریک از رشته های علوم اجتماعی بیکی از جنبه های جریان نوسازی توجه دارد. اقتصاد دانان نوسازی را در درجه اول از نظر کاربرد تکنولوژی بدست انسان برای نظارت بر منابع طبیعت، به منظور فراهم کردن وسایل افزایش رشد بازده سرانه، نگاه میکنند. جامعه شناسان در درجه اول به جریان متنوع و متمایز شدن، که از خصوصیات جوامع جدید است علاقه دارند. آنان

درباره طرزپدید آمدن ساختهای نو برای عهده دار شدن وظایف جدید و یا بر عهده گرفتن وظایفی که قبلاً "ساختهای دیگری انجام میدادند تحقیق میکنند و توجه آنها معطوف به تنوعهایی است که با پیدایش مشاغل نو و دستگاههای پیچیده آموزش و پرورش نو و انواع اجتماعات در ساختهای اجتماعی پدید میآید . دانشمندان علوم سیاسی به رابطه مسایل ساختمان ملت و حکومت پس از آغاز نوسازی توجه میکنند . علاقه آنان معطوف به روشهایی است که حکومتها برای افزودن بر ظرفیت ابداع و تطبیق خود با تغییر و تعیین مشی سیاسی جامعه بکار میبرند . از آنجا که بدست آمدن این توانائیها مستلزم آن است که توده مردم خود را دارای هویت ملی بدانند و سیستم سیاسی را مشروع بشناسند ، دانشمندان علوم سیاسی به وضعیت هایی که چنین وجه نظرهایی را توسعه میدهند توجه دارند . همچنین روش گزیدگان حکومت کننده را در مقابل تلاشهای شرکت کنندگان جدید در سیاست برای سهم شدن در قدرت و پیش گذاردن خواستههایی در برابر صاحبان قدرت ، ملاحظه میکنند . به بیان دیگر آن دسته از دانشمندان علوم سیاسی در امر توسعه ، تنها باین موضوع که چه کسی قدرت را بکار میبرد و چگونه بکار میبرد که مورد توجه عموم دانشمندان علوم سیاسی است علاقمند

نیستند ، بلکه باین نیزعلاقه مندند که حکومتها چگونه ظرفیت

خود را برای تغییر دادن می افزایند ، به تقاضا برای تغییر

پاسخ میگویند و با کشمکشهای اجتماعی کنار میآیند ^۱ .

چون هیچیک از گفته های مذکور به تنهایی جامع جهات اقتصاد ، جامعه

و سیاست نو نمیشد لذا بعضی از محققین معتقدند که روش صحیح در تعریف

نوسازی این نیست که خصوصیات جامعه بررسی شود بلکه باید خصوصیات اعضای

آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد .

سریل بلاک (*Cyril Edwin Black*) ، دیوید مک کله لند

(*David C. McClelland*) آرنولد اندرسن (*Arnold Anderson*)

و ادوارد شیلز (*Edward Shils*) از گروه محققینی میباشند که

در تعریف نوسازی از نقطه نظرهای مختلف بخصوصیات اعضای آن توجه میکنند

نه به خصایص جامعه . آنان مهارتهای فرد ، اعتماد به نفس او ، آمادگی وی

را برای پذیرش افکار و ایده های نو و غیره را ملاک قرار میدهند .

از نظر مانفرد هالپرن (*Manfred Halpern*) نوسازی

متضمن تغییر و تحول سیستمهایی است که انسان جامعه خود را براساس آنها

بنیاد نهاده است و این سیستمها عبارت از سیستمهای اجتماعی ، اقتصادی ،

۱ - مایرون وینر ، نوسازی جامعه ، ترجمه رحمت اله مقدم مراغه ای و همکاران

(تهران ، موسسه انتشارات فرانکلین ، ۱۳۵۰) صفحات ۲ - ۱ .

فرهنگی ، مذهبی و روانی هستند . بعضی محققین ^۱ تنها بخاطر سهولت در امر مطالعه ، پدیده نوسازی را از سه نقطه نظر بررسی مینمایند .

۱ - بعنوان یک پدیده اساسا " اقتصادی که بافرایند صنعتی شدن رابطه نزدیک دارد .

۲ - بعنوان یک سلسله تغییرات اجتماعی و روانی که سبب تغییراتی در الگوهای سنتی رفتار و نحوه آگاهی فرد میشود .

۳ - بعنوان یک رشته تغییرات سیاسی از قبیل مشارکت بیشتر مردم در امور سیاسی رشد و بسط ناسیونالیسم و نظایر آنها .

پاره ای محققین نوسازی را اساسا " از یک نقطه نظر اقتصادی بررسی میکنند و آنرا یک پدیده اقتصادی میدانند و در برابر این سؤال قرار میگیرند که آیا امکان دارد الگوهای تاریخی تغییر اقتصادی در کشورهای توسعه یافته در کشورهای تازه با استقلال رسیده و یا رو به توسعه نیز تکرار شود .

لذا کسانی هستند که فرایند نوسازی را یک فرایند صنعتی شدن میدانند .^۲ بسیاری از محققین با توجه با اهمیت زیاد صنعتی شدن در فرایند نوسازی

1- David E. Apter, The Politics of Modernization,
(Chicago: The University of Chicago Press, 1969).
p. 43.

2 - ibid.

کشورهای غربی معتقدند که نو شدن برابر است با صنعتی شدن . در یک جامعه صنعتی ساختمان اجتماعی بشدت تحت تاثیر صنعت قرار میگیرد . با وجود این برابردانستن نوسازی با صنعتی شدن قابل توجیه نیست زیرا در کنار جدیدترین کارخانه ها نیز ممکن است الگوهای سنتی اجتماعی وجود داشته باشد . صنعتی شدن جنبه برتر نو شدن است . ورود ماشین در حیات جامعه سبب میشود که عوامل اجتماعی جدیدی ظاهر گردد و تاسیسات و عادات اجتماعی نامتعادل سست شود و رو بنابودی رود . لذا بهتراست که گفته شود صنعتی شدن یک شرط لازم ولی غیر کافی برای نو شدن است ، زیرا نوسازی بوضوح پدیده ای است بیش از یک تغییر اقتصادی . مثلاً با در اختیار داشتن وجوه لازم میشود یک کارخانه جدید را بسهولت ایجاد کرد ولی تغییر الگوهای فرهنگی امری است بسیار مشکل . جنبه های اجتماعی و روانی نوسازی نیز سهم مهمی در مجموع فرایند نوسازی دارد .

نوسازی سیاسی یکی از وجوه نوسازی کلی یا نوسازی جامعه انسانی است . هدف از نوسازی سیاسی گسترش و توسعه ظرفیت و توانائی دستگاه حکومت است بنحویکه باندازه لازم انعطاف پذیر و پر قدرت باشد و از عهده تقاضاهائی که از آن میشود بر آید و بتواند تغییرات اجتماعی را در مسیر و خط مشی های سیاسی جای دهد . بعبارت دیگر دستگاه حکومت باید کاملاً " قادر به انجام انواع مختلف وظایف خود به بهترین نحو باشد .

نوسازی سیاسی در مفهوم گسترده آن شامل نوسازی اداری ، قانونگذاری

و قضائی است. نوسازی سیاسی با رشد اقتصادی و تغییرات و تحولات اجتماعی و روانی جامعه پیوسته است.

نوسازی سیاسی منحصر به گروهی خاص از کشورها، توسعه یافته یا رو به توسعه، وابسته به بلوک شرق و یا غرب نمیباشد.

دربلژیک بحران روابط میان فلاماندها و والون ها و درکانادا مشکلات استان کبک حکومت‌های آن دو کشور را با مسئله شناسائی ملیت مواجه ساخته است. دولت ایالات متحده آمریکا با معضل سیاهان و نسل جدید آن کشور دست به گریبان است. در ماه مه ۱۹۶۸ حکومت مقتدر ژنرال دوگل پس از گذشت تقریباً ده سال با بحران عمیق سیاسی نسل جوان فرانسه و خواسته های آنان مواجه شد. دولت پاکستان بعد از تجزیه ایالت شرقی (بنگال شرقی) از خاک آن کشور با بحران شناسائی جدید ملیت و دولت روبرو شد و بالاخره تردید بخشی از یهودیان تبعه ایالات متحده آمریکا در وفاداری به دولت متبوع خود و یا اسرائیل نمونه هائی از مشکلات سیاسی در کشورهای مختلف دنیا میباشد.

محققین^۱ نظریه نوسازی و توسعه سیاسی را در سه مفهوم کلی تلخیص نموده اند. سه مفهوم مذکور عبارتند از برابری، ظرفیت و تنوع. در یک جامعه نوتقاضاهای روز افزون برابری، مشارکت عمومی در امور سیاسی و مساوات در مقابل قوانین عمومی، نیاز بیشتر به افزایش وسیع کارآمدی دستگاه دولت و

نیز متنوع و تخصصی شدن بیشتر وظایف و امور احساس میشود .

در کتابهای سیاسی جوامع از دید تاریخی به سه گروه سنتی ، انتقالی و نو تقسیم میشوند . جوامع سنتی و نو در مجموع جوامعی آزادند در حالیکه جوامع انتقالی که در زمان حاضر اغلب کشورهای باصطلاح " دنیای سوم " را در بر میگیرد از ثبات کمتری برخوردارند . محققین سه خصیصه عمده برای فرایند نو سازی سیاسی در اغلب کشورهای تازه با استقلال رسیده که در مرحله انتقالی قرار دارند قائل میباشند .

۱ - افزایش قدرت حکومت مرکزی همزمان با تضعیف منابع سنتی قدرت .

۲ - متنوع شدن تاسیسات سیاسی و نیز تخصصی شدن آنها .

۳ - مشارکت هرچه بیشتر عموم مردم در سیاست و آشنائی بیشتر افراد با سیستم سیاسی بطورکلی .

در کشورهای مذکور نو سازی سیاسی متضمن تغییر قابل ملاحظه ای در مرکز ثقل قدرت است . قدرت بتدریج از دست رؤسای قبیله ای ، شاهزادگان و سایر افراد نظیر آنان خارج میگردد و قدرت سیاسی واحد غیر مذهبی و ملی جایگزین اقتدارات مذهبی ، سنتی ، خانوادگی و نژادی میشود . مسائل و مشکلات دول جدید تقریباً " بطورکلی نظیر مسایل و مشکلاتی است که سایر دول در گذشته گرفتار

آنها بوده اند.^۱

جنبه مهم و مشکل نو سازی سیاسی تغییر و تحول در رفتار عمومی است که چگونگی مشارکت مردم را در امور سیاسی تغییر میدهد. آگاهی وسیع و مشارکت در سیاست ملی از خصایص یک جامعه نو است نه یک جامعه سنتی. این مشارکت تا حدی نتیجه رشد احزاب سیاسی و گروههای ذی نفوذ مختلف میباشد. هنگامی که معیارها، رفتارها و رویه های سنتی مانعی در راه نو سازی باشد تغییر و تبدیل آنها بدو طریق ممکن است انجام شود.

۱ - وضع قوانین یا صدور فرامین و دستورهای لازم، بهنگام تظاهر روحیه و طرز فکر قبيله ای یا علقه های محلی و ناحیه ای، بمنظور تامین وحدت ملی در کوتاهترین مدت. مانند بعضی از کشورهای آفریقائی با رژیم حکومتی یک حزبی.

۲ - بابت بهره برداری و استفاده از جنبه های خوب و مساعد ایمان و عقاید سنتی افراد جامعه بمنظور تغییر تدریجی آن عقاید و طرز فکرها. طریقه و روش اول عبارت از حمله مستقیم به سنتهایی است که از نظر رهبران دولتی عوامل مخرب و مضر تلقی میشوند و طریقه و روش دوم عبارت

1- *Gabriel A. Almond and James S. Coleman, The Politics of the Developing Areas, (Princeton: Princeton University Press, 1971), pp. 5-25.*

از تعدیل تدریجی سنتها و تطبیق آنها با اوضاع جدید است .
یکی از وجوه نو سازی این است که تغییرات اجتماعی ممکن است سبب
تشدید اختلافات محلی شود تا کاهش آنها . غالباً " تصور میرود که با محو و
زوال ارزش های سنتی ارزشهای نو و جدید جایگزین آنها میشود ولی در عمل
مشاهده میشود که این تغییر و تبدیل به سہولت صورت نمیگیرد . جایگزین شدن
ارزشهای جدید در اذهان مردم مستلزم سپری شدن دو مرحله است .

۱- تضعیف شدن معیارهای کهنه رفتار اجتماعی از طریق ریشه کن شدن
آداب و رسوم و عادات و پیوندهای با گذشته .

۲- آشنائی افراد جامعه با الگوهای جدید .

شکی نیست که تغییرات و تحولات اجتماعی سبب تضعیف آداب و رسوم
و سنن و پیوند های قدیمی و کهنه میشود و معهذاً بسیاری از ارزشهای عمیق
فرهنگی تقریباً " دست نخورده به موجودیت خود ادامه میدهند . سئوالی که
در اینجا پیش میآید اینست که آیا سنن قدیمی رادع و مانعی در راه نوسازی
هستند یا نه ؟

از نظریک ایدئولوژی انقلابی خواستار نوسازی ، آداب و رسوم و سنتهای
کهنه گذشته اصولاً " باید ریشه کن شوند زیرا این امر لازمه یک تحول بنیادی
است . حال آنکه در خط مشی های سیاسی متعادل طرفدار نوسازی برخی سنتها
میبایست از میان برود و از بعضی دیگر در بثمر رسانیدن نوسازی جامعه استفاده
شود .

عوامل اصلی در توسعه سیاسی عبارتند از .

۱ - جمعیت : تغییر و تحول عناصر تشکیل دهنده جمعیت از وضع تبعه به شهروند همراه با مشارکت همگانی توده مردم در سیاست ، عطف توجه شدید باصول برابری و درک پذیرش بیشتر قوانین و اصول حقوقی .

۲ - نقش عمومی دستگاه حکومت که متضمن افزایش ظرفیت و توانائی سیستم سیاسی در اداره امور عمومی و انجام تقاضاهای عمومی است .

۳ - اساس و سازمان سیاست در توسعه سیاسی ، یعنی متنوع شدن بنیادی بیشتر ، تخصصی شدن بیشتر امور اجرائی و همبستگی بیشتر همه تاسیسات و سازمانهای سهم در توسعه سیاسی .

نوسازی سیاسی پیش از آنکه بشکل قانونی دستگاه حکومت طرز عمل و خط مشی احزاب سیاسی و گروههای مختلف توجه داشته باشد به ریشههای واقعی و عمیق افکار و احساسات و ایمان مردم نسبت به امور سیاسی یعنی به فرهنگ سیاسی جامعه نظر دارد .

فرهنگ سیاسی از مجموعه احساسات ، تمایلات ، دانستنی ها ، رویه ها ، سنت ها ، افکار و نظریات ، روح تاسیسات عمومی ، منطق و طرز استدلال اعضای جامعه تشکیل میشود و بر طرز رفتار سیاسی در آن جامعه تاثیر میگذارد . فرهنگ سیاسی تنها یک مجموعه بدون هدف و منظور از تجربه های تاریخی نیست بلکه مظهر الگوهای مختلف و تلفیقی متناسب و هماهنگ از اجزاء یک کل است .

در هر جامعه ای یک فرهنگ سیاسی معین و متمایز وجود دارد که شکل و

معنی به فرایند سیاسی آن می‌دهد. در فرهنگ سیاسی یک جامعه هر فردی در طول زندگی خود تحت تاثیر تمایلات و احساسات سیاسی جامعه ای که در آن زندگی میکند قرار می‌گیرد. هر نسلی سیاست را از نسل قبل از خود می‌آموزد و در برابر آن واکنش نشان می‌دهد تا هنگامی که راه خویش را بیابد.

فرهنگ سیاسی بیشتر از تربیت اعضای جامعه و آموزش آگاهانه آنان از طرز کار سیستم سیاسی سرچشمه می‌گیرد. فرهنگ سیاسی دارای ابعاد عمیق عاطفی چون احساسات وفاداری و شناسائی جامعه، عواطف انسانی و وابستگی جغرافیائی است.

همانطور که سیدنی وربا (Sidney Verba) در کتاب خود می‌نویسد فرهنگ سیاسی عبارت است از:

ایمان و عقاید، سمبولهای گویا و ارزشهایی که مبین وضعیتی که عمل سیاسی در آن انجام می‌گیرد.^۱

فرهنگ سیاسی یک اصطلاح جدید است که بعد از جنگ جهانی دوم در ادبیات سیاسی متداول شده است. همانگونه که فرهنگ بطور اعم به زندگی اجتماعی وابستگی دارد فرهنگ سیاسی نیز بطور اخص اساس و پایه عمل و اقدام سیاسی است.

1- *Lucian W. Pye and Sidney Verba, Political Culture and Political Development, (Princeton: Princeton University Press, 1965). p. 513.*

فرایند اجتماعی سیاسی شدن نه فقط رویه ها و احساسات عمیق از دوران طفولیت و زندگی خانوادگی را در بر میگیرد بلکه شامل تجربیات بعدی در آموزش مستقیم سیاست در مدرسه ، از طریق وسایل ارتباط جمعی و در تماس با سایر عوامل سیاسی اجتماعی بودن نیز میشود .

فرهنگ سیاسی فرایندی نیست که بموجب آن بسادگی رویه های سنتی رو بزوال نهند و روشهای عقلانی و کارآمدی افزایش یابد . در فرهنگ سیاسی یک محل همیشگی برای خاص بودن ، برای مشخص بودن شناسائی ها و نیز برای ملیت و مکان تولد اهمیت قائل شدن ، وجود دارد . توسعه از نظر فرهنگ سیاسی متضمن حفظ هرچه بیشترالگوها و ارزشهای قدیمی تا جایی که مانع از پیشرفت نباشد و نیز پی بردن به چگونگی کمکی که سنتها میتوانند برای تحقق هدفهای ملی داشته باشند میباشد .

فرهنگ سیاسی یکی از جنبه های سیاست است ولی یک جنبه مهم آن . در گذشته توجه محققین و پژوهندگان سیاست بیشتر معطوف به موسسات سیاسی رسمی بود . آنان اکثرا " علل دوام و بقای سیستمهای سیاسی و یاشکست آنها را در اموری چون قوانین اساسی کشورها و طریقه تصویب قوانین عادی ، شکل دولت و یا استقلال قوه قضائیه از دو قوه دیگر (مجریه و مقننه) و غیره جستجو میکردند .^۱

سایر جنبه های سیستم سیاسی یک جامعه در عین حال که واجد اهمیت میباشد با فرهنگ سیاسی رابطه نزدیک دارد. فرهنگ سیاسی به سیستم عقاید درمورد الگوهای کنش و واکنش سیاسی و نهادهای سیاسی مربوط است. فرهنگ سیاسی به آنچه که در دنیای سیاست روی میدهد کاری ندارد بلکه به آنچه اعضای جامعه راجع بآن وقایع می اندیشند و عقیده و باور دارند توجه دارد. در فرهنگ یک جامعه که مردم در باره امور طبیعی به تقدیر و سرنوشت ایمان دارند جهت فکری در فرهنگ سیاسی آن جامعه نیز در برابر دستگاه حکومت تسلیم و رضا است. برعکس در صورتی که فرهنگ سیاسی یک جامعه به برتری و غلبه انسان بر محیط و طبیعت اعتقاد داشته باشد جهت یابی در فرهنگ سیاسی آن هم بگونه دیگری است.

بطور خلاصه از مطالب این فصل این نتیجه بنظر میرسد که نهادهای اجتماعی در هیچ نقطه ای از جهان ثابت و راکد نمیشد. همه چیز در حال تغییر و تحول است حتی اگر این تغییر و تحول بآرامی و کندی و بطرزی غیر مشهود صورت گیرد. زیرا که تحول قانون طبیعت زنده است و هرآنچه که بی تغییر است مرده است. تغییر و تحول نقطه پایانی ندارد. بدنبال هر تحول جدید تحولات جدید تری روی میدهد. بهمین قرار است نو سازی سیاسی و اجتماعی در جوامع مختلف. تنها تفاوت بین فرایند نو سازی جوامع مختلف در درجه و میزان سرعت تحول آنها نهفته است که آنها هم بستگی به شرایط و اوضاع و احوال خاص هر جامعه دارد. معیارهای کلی نوشتن که در عصر حاضر

ملاک پیشرفت محسوب می‌شود غیر مذهبی شدن و شهری شدن ، صنعتی شدن و مشارکت عمومی مردم در امور جامعه است و از آنجا که این معیارها ابتدائاً " در غرب متجلی شدند غرب نمونه و مدل برای نو سازی تلقی گردید . اما بنظر میرسد که این فرایند (مدل و نمونه غربی) تنها بجهات تاریخی اکنون اعتبار دارد . تا پایان این قرن ممکن است مدلهای و نمونه های جدیدی در خارج از اروپا و آمریکای شمالی ظاهر شود که مورد تقلید و اقتباس سایر ملل قرارگیرد و ژاپن ممکن است یکی از آن نمونه ها باشد .

فصل دوم

تاریخچه تحولات سیاسی و اجتماعی ژاپن از اوایل قرن نوزدهم
تا زمان حاضر

پس از آشنائی با مفاهیم نوسازی و فرهنگ سیاسی ، پیشرفت و تغییر و تحول نظری به حوادث و وقایعی که از اوایل قرن نوزدهم در تاریخ سرزمین ژاپن رخ داده می افکنیم ، زیرا آنچه که از پایان جنگ جهانی دوم در ژاپن واقع شده است ارتباط نزدیک با رویداد های قبل از جنگ مذکور و تحولات فرهنگی آن دارد .

بخش یکم- تاریخچه تحولات سیاسی و اجتماعی ژاپن از اوایل قرن ۱۹ تا ۱۸۹۴ .

در قرن شانزدهم میلادی هنگامیکه سیاحان و دریانوردان اروپائی شبه جزیره مالایا را دور زده و بسوی آبهای خاور دور رهسپار شدند با تمدنی عظیم و کاملاً متفاوت از آنچه در هندوستان و آسیای باختری مشاهده کرده بودند مواجه گردیدند .

در منطقه ای پهناور از تونگ کینگ (Tongking)^۱ در جنوب چین تا کره در شمال با فرهنگی روبرو شدند که در اصل چینی بود ولی شکل واحدی نداشت . در نواحی مختلف این منطقه پهناور به چین بعنوان مرکز

و قلب فرهنگ خود مینگریستند. ژاپن نیز جزئی از آن تمدن بزرگ و وسیع بود. از دیر زمان این کشور تحت نفوذ تمدن چین قرار گرفته و بسیاری از عناصر مهم فرهنگ خود چون خط، سبکهای ادبی، مفهوم خانواده و سلطنت، بودیسم و کنفوسیوسیسیم، طب، نجوم و فلسفه را از آن سرزمین گرفته بود. یکی از خصوصیات بارز تمدن ژاپنی و ویژگیهای تاریخ این سرزمین که در فواصل مکرر رویداده این است که پیوسته بدنبال هر دوره ای از کسب و اقتباس وسیع فنون و هنر و دانش خارجی دوره ای از دمسازی و دگرگونی پدید آمده است که طی آن آنچه از خارج وارد کشور شده متدرجا "رنگ و شکل و خصوصیات ژاپنی بخود گرفته است. باین لحاظ بنظر میرسد که هر آنچه طی یک صد سال اخیر در ژاپن رویداده امری استثنائی و غیر عادی در محدوده تاریخ این کشور نبوده است.

با وجود این روابط سیاسی بین چین و ژاپن همانند علقه های فرهنگی بین دو کشور نزدیک نبود. ژاپن زمانی برتری چین را می پذیرفت و وقت دیگر حتی ببهای خطر بروز جنگ چین را تحقیر میکرد.

از طرف دیگر تاسیسات سیاسی دو کشور در دو جهت متفاوت رشد و توسعه یافتند. هنگامی که در چین دیوان سالاری امپراطوری تحول مییافت و اساس آن بر خدمات گروهی ممتاز از دانشمندان و اندیشمندان قرار داشت ژاپن از قرن دوازدهم میلادی ببعد مشی را که بیشتر به فئودالیسم اروپائی

شبه بود در پیش گرفت^۱. این جنبه از تاریخ سیاسی ژاپن با همه تغییرات و دگرگونی‌هایی که در بنیاد و رهبری آن پدید آمد تقریباً تا اواسط قرن نوزدهم بطور یکنواخت ادامه یافت. در سال ۱۶۳۹ میلادی شوگون تصمیم بر این گرفت که دروازه‌های کشور را بروی دنیای خارج ببندد و همه عواملی را که امکان داشت ثبات سیاسی کشور و موجودیت رژیم فئودالیستی او را به مخاطره افکند زیر نظارت شدید قرار دهد. او رفتن ژاپنی‌ها را بخارج از کشور منع کرده و از ورود بازرگانان و گروه‌های مذهبی بکشورش جلوگیری بعمل آورد. مسیحیت را که توسط ژزوئیت‌ها به ژاپن وارد شده بود بشدت سرکوب کرد. ولی این ممنوعیت کامل نبود بلکه دریچه‌ای در جزیره کوچک دشیما (Deshima) در مدخل بندر ناگاساکی (Nagasaki) واقع در جنوب غربی کشور بروی سوداگران چینی و هلندی^۲. باز بود و از این طریق تماسی اندک و بسیار محدود با دنیای خارج برقرار بود. سیاست ملی‌بستن دروازه‌های کشور معروف به "ساکوکو" (Sakoku) بیش از دو قرن و نیم

1- W.G. Beasley, *The Modern History of Japan*, (London: Weidenfeld and Nicolson, 1971). pp. 1-15.

۲- در دوران انزوای طولانی ژاپن فقط سوداگران چینی و هلندی تحت شرایطی مجاز به داد و ستد با ژاپن بودند (ماخذ، ibid. p. 38).

ادامه یافت . در طی این مدت خانواده توکوگاوا (Tokugawa)^۱ یک نظام سیاسی و اجتماعی خشن ، دقیق و منظم فئودالی را در سراسر ژاپن برقرار کرد . از جمله نظامات اجتماعی ، تقسیم بندی رعایای کشور به چهار طبقه بترتیب تقدم و تاخر بود . سامورائی ها (Samurai) یا جنگجویان و سپاهیان ، زارعین ، افزارمندان و بازرگانان که هر یک مشمول قواعد و ضوابط سخت مخصوص بخود بودند .

سامورائی ها از روی سنت در اراضی زمینی که از دایمیوها (Daimyo)^۲ برای زراعت میگرفتند بآنان ابراز وفاداری میکردند . ولی بتدریج که خانواده توکوگاوا استقرار مییافت سامورائی ها نیز از کشاورزی دست کشیده و در شهرهای قلعه ای (Castle-Town) ساکن شدند . سامورائی ها که خود به چند مرتبه و درجه تقسیم میشدند طبقه ای بودند که امتیاز حمل سلاح را داشتند و تمرکز آنان در شهرها مایه نگرانی شوگون بود . در دوران حکومت خانواده توکوگاوا و بسته بودن دروازه های کشور بروی دنیای خارج

۱ - توکوگاوا خانواده حاکم از قرن هفدهم تا اواسط قرن نوزدهم در ژاپن بود (ibid. p. 3)

۲ - دایمیوها اربابان فئودال محلی که در سلسله مراتب فئودالی بعد از شوگون قرار میگرفتند و دارای قلمرو و تیول مخصوص بخود بودند (Obunsha's

هیچ جنگ خارجی با ژاپن روی نداد و صلح و آرامش نسبی در داخل کشور همه جا سایه افکند. شوگون بمنظور جلوگیری از طغیان روحیه جنگجویی سامورائی‌ها و وفادار ساختن بیشتر آنان بخود و به اربابان دایمیوی محلی و همچنین برای پیشگیری از انحطاط اخلاقی و روحی‌ایشان و نیز تجلیل از آنان یک رشته قواعد و نظاماتی وضع کرد که معروف به بوشیدو (*Bushido*)^۱ یا طریق مردان جنگجو شد.

طبقه زارع پنج ششم نفوس کشور را تشکیل میداد و منبع تامین آذوقه طبقات دیگر بود.

افزارمندان و بازرگانان پرورش یافتگان شهرهای قلعه ای بودند. سیرو قایع برای این منوال قرار گرفت که تجار و پول داران که پست‌ترین طبقات محسوب میشدند در شهرها نفوذ یافتند و از طریق دادن وام به شوگون و

۱ - بوشیدو روحیه سامورائی تأثیری بسیار عمیق در کلیه شئون سیاسی و اجتماعی مردم ژاپن باقی گذارد و هنوز هم پس از گذشت یک صد سال از الغای سیستم طبقاتی فئودالیسم آثار آن بکلی از حیات جامعه ژاپنی محو نشده و بانحاء مختلف

متجلی است (منبع . *Inazo Nitobe, Bushido: The Soul of Japan, (Tokyo: Charles E. Tuttle Co., 1959) pp. 1-10.*

اربابان فئودال ، آنان را بخود محتاج ساختند .

سیستم اداری حکومت توکوگاوا با تمام اقتدارات و استحکامی که داشت معهدادر درون خود بذرواقعی تغییر و تحول را می پروراند . بعبارت دیگرعامل اصلی واژگون شدن حکومت شوگون در سال ۱۸۶۷ بیشتر ناشی از عوامل داخلی کشور بود تافشارهای خارجی و عوامل مزبور بیشترماهیت اقتصادی واجتماعی داشتند تا علتی دیگر .

عامل مهم تغییر ، رشد اقتصاد پولی و در کشور بود و با توسعه و بسط آن کالاها و محصولات بطور و سعی در سراسر کشور داد و ستد میشد .

با گذشت زمان سامورائی ها که طبقه ممتاز و وابسته به طبقه حاکم جامعه بودند در نتیجه دوران طولانی آرامش کشور کم کم از حرفه خود که جنگاوری بود خسته شدند و نقش اساسی گذشته را بعنوان جنگجو از دست دادند . عده زیادی از آنان در شهرهای قلعه ای ساکن شده و از زندگی روستائی گذشته خود گسیخته بودند . آنها درآمدی که ازبابت حرفه جنگاوری خود دریافت میداشتند باتنزل ارزش پول دیگر تکافوی زندگیشان را نمیکرد و لذا در صدد یافتن مشاغلی در شهرها برآمدند . بعضی از آنان در دستگاه اداری شوگون و دایمیوها مشغول بکار شدند و در نقش مدیر و واسطه بین توده مردم ومقامات حکومتی درآمدند .^۱ بسیاری از آنان هم چون شوگون و دایمیوها مقروض وام دهنده ها و تجار بودند

پولداران و بازرگانان که قدرت مالی بزرگی در شهرها بهمزده و علیرغم پائین بودن مرتبه اجتماعی‌شان اهمیت زیادی کسب کرده و با رژیم شوگون همکاری داشتند و خواهان حفظ وضع موجود بودند. این امر از طرفی بعلت منافی بود که تحت سیستم فئودالی شوگون داشتند و از جهت دیگر بخاطر فقدان شعور اجتماعی کافی بود که بوضع حاضر خود راضی بودند.

دایمیوها هم که دچار مشکلات مختلف اقتصادی بودند در بسیاری موارد توانستند بکمک مدیران سامورائی تحت خدمت خود راهی برای حل مشکلات بیابند. آنان دریافتند در صورتیکه تجارت با سایر مناطق خارج از تیول خود را بانحصار خویش در آورند و بمنظور بهره برداری از منابع داخلی توسعه صنعت راتشویق کنند قادر خواهند بود که باوضع نا بسامان اقتصادی خود سرو سامان دهند. ولی برای انجام این کار چاره ای جز بدور افکندن ضوابط مربوط به سلسله مراتب طبقاتی فئودالی و الغاء مقررات خشک و خشنی که خانواده توکوگاوا مایل بحفظ آنها بود نداشتند.

دایمیوهای نواحی ساتسوما (Satsuma) و چوشو (Choshu)^۱ در جنوب و غرب ژاپن در مقایسه با سایر دایمیوها در برابر شوگون از استقلال

۱ — ساتسوما در جنوب ژاپن در زمان حال استان کاکوشیما (Kagoshima)

و چوشو در غرب کشور در زمان حال استان یاماگوچی (Yamaguchi)

بیشتری برخوردار بودند ، بطوریکه از نظر یک ناظر خارجی حکمرانان مستقلی بنظر میرسیدند .

هر اندازه که مشکلات مالی و داخلی حکومت مرکزی شوگون افزایش می یافت آزادی عمل دایمیوها برای ضدیت با وی بیشتر میشد . دول اروپائی و آمریکائی نیز در نیمه اول قرن نوزدهم چندین بار کوشیدند که شوگون را وادار به باز نمودن درهای ژاپن بروی خود نماید . شعار سونوجوئی (*Sonno-jo-i*) (امپراتور را تجلیل کنید و وحشیان " بیگانگان " را اخراج) در دهه ۱۸۵۰ میلادی شعار کسانی شد که دست اندر کار سرنگون ساختن حکومت شوگون بودند . این شعار تعلق بدسته خاصی نداشت بلکه همه کسانی که با شوگونیت مخالفت داشتند در این شعار ذینفع و متفق القول بودند . از پاره ای مورخان و محققان طرفدار اعاده حیثیت و احترام واقعی به امپراتور گرفته تا آنانکه معتقد بودند که ژاپن باید از داشتن تماس با بیگانگان اجتناب نماید و در صورت لزوم با آنان بجنگد همگی خواهان طرد خارجیان یعنی اتباع کشورهای غربی بوده و منکر مزایا و منافع داد و ستد با خارج بودند زیرا بنظر آنان بیگانگان کشورشان را کثیف و آلوده میساختند .

حکومت توکوگاوا در عین حال که سخت به سیاست انزوا طلبی چسبیده بود ولی بتدریج بر اثر سیر حوادث و اصرار گروههایی از دانشمندان متقاعد شد که ضرورت ایجاب میکند درهای کشور را بگشاید .^۱

وقتی که نیروی دایمیوهای مخالف شوگون و اشتهای زیاد آنان را برای نیل بقدرت بیشتر به عوامل مذکور اضافه کنیم ملاحظه میشود که چه قدرت بزرگ بالقوه ای در برابر حکومت خانواده توکوگاوا قد علم کرده بود . همه زمینه ها و عوامل برای واژگونی رژیم رو باحتضار شوگون آماده بود . تنها کافی بود که یک محرک قوی اوضاع بظاهر آرام را برهم زند و پایه های حکومت وی را به لرزه در آورد . این محرک در سال ۱۸۵۳ میلادی با ورود یک گروه نیرومند از کشتیهای جنگی آمریکائی به دریاداری کومودورپری

(Commodore Matthew Calbraith Perry) به خلیج

توکیو، از خارج وارد شد . پری حامل نامه ای از طرف رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا پرزیدنت فیلمور (Filmore) برای امپراطور ژاپن بود که پس از وارد آوردن تهدیداتی آنرا طی تشریفات خاص به نماینده مخصوص شوگون تسلیم نمود . پری همراه نامه رئیس جمهور نامه ای نیز از خود تسلیم نماینده شوگون کرد که مضمون آن این بود که باید درهای ژاپن برای تجارت و رفت و آمد با خارجیان باز شود . او پس از تسلیم نامه ها با ناوگان خود از خلیج توکیو دور شد و قبل از رفتن تذکر داد که برای گرفتن پاسخ نامه هایش سال بعد با کشتی های بیشتر و نیرومند تر مراجعت خواهد کرد .

لحظات حساس اخذ تصمیم فرا رسیده بود . شوگون بر سردوراهی خطرناکی قرار داشت . هرگاه تسلیم خواسته های پری میشد مخالفین بهانه ای برای طغیان و شورش بدست می آوردند و در صورتی که تصمیم به مقاومت در برابر او

میگرفت نیروی نظامی او قادر به مقابله با ناوگان مجهز و پیشرفته آمریکائی نبود . شوگون با دیدن کشتیهائی که با قوه بخار کار میکردند و سلاحهائی که بر عرشه آنها قرار داشت پی به عقب ماندگی کشورش برده بود . وقتی که در سال ۱۸۵۴ پری مجدداً " به خلیج توکیو آمد شوگون که از همه جهت تحت فشار قرار داشت با تقاضاهای او بطور مبهم موافقت نمود . عکس العمل پری در برابر پاسخهای نا مفهوم شوگون این بود که یا با وی پیمان ببندد و یا آماده جنگ شود .

بموجب موافقت نامه ایکه سرانجام منعقد گردید دوبندر شیمودا (Shimoda) و هاکوداته (Hakodate)^۱ برای تجارت و رفت و آمد بازو قرار شد که کنسول آمریکا نیز تعیین شود . اهمیت تسلیم شوگون در سال ۱۸۵۴ در برابر آمریکا باندازه اهمیت تسلیم ژاپن در جنگ جهانی دوم است زیرا که هر دو واقعه سرمنشاء تحولاتی عظیم در زندگی ملت ژاپن قرار گرفتند . از همین جا سرو صدای دشمنان شوگون بیهانه واگذاری امتیاز به بیگانگان بلند شد بی آنکه ناگزیری وی را در دادن آنها مورد توجه قرار دهند . وقتی که تونزندهاریس (Townsend Harris) اولین کنسول ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۵۶ وارد شیمودا شد امتیازات بیشتری را خواستار

۱ - شیمودا در شرق ژاپن واقع در جزیره هونشو و بندرهاکوداته در شمال واقع در جنوب هوکایدو است .

گردید. پاسخ شوگون با واین بود که او (شوگون) باید قبلاً " موافقت دربار امپراطور را در این باره جلب نماید ولی به مسئولیت خود پیمان تجارتي جدیدی را با ایالات متحده آمریکا امضاء مینماید بی آنکه عواقب ناشی از آن را تضمین کند. طولی نکشید که سایر دول اروپائی نیز خواستار انعقاد پیمانهای مشابهی با ژاپن شدند و اتباع خارجی شروع به اقامت در شهرهای توکیو و یوکوها ما کردند. این جریانات سبب شد که گروههای مخالف شوگون که شعار اخراج وحشیان (بیگانگان) را تبلیغ میکردند خواهان لغو پیمان مزبور شوند و تهدید کردند که هرگاه خواسته های آنان بر آورده نشود بزور توسل خواهند جست. در این میان پاره ای از سامورائی ها در نقش عوامل اجرای طرح ها و دسیسه های سیاسی دایمیوها و اربابان فئودال مخالف شوگون و طرفدار امپراطور سهمی عمده در شکل گرفتن رویدادها دارند.

کار آشوب و اغتشاش بالا گرفت و یک رشته حوادث گوناگون در نقاط مختلف کشور روی داد. اتباع خارجی مقیم ژاپن مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. همچنین ژاپنی هایی که مورد سوء ظن واقع شده متهم به همدستی با خارجیان و خیانت به سرزمین مقدس آفتاب طالع بودند مورد حمله قرار می گرفتند. از جمله نایب شوگون ایه نا اوسوکه (*Iinaosuke*) در مارس ۱۸۶۰ بقتل رسید^۱.

سرانجام مردان میانه رو سربرداشته کوشیدند مناسبات بین امپراطور و شوگون را بهبودی بخشند. میانه‌روها سعی کردند نظریات مختلف را بهم نزدیک سازند. آنان پیشنهاد نمودند که شوگون ایه موجی (*Iemochi*) با خواهر امپراطور وصلت نماید. همچنین از یک طرف کوشش شد تا نمایندگان خارجی را تحت حمایت قرار دهند و از طرف دیگر اجرای پیمانها را مدتی به تعویق اندازند تا از خونریزی جلوگیری شود. ولی دربار امپراطور اصرار به الغاء تمام پیمانهای که با بیگانگان منعقد شده بود داشت. در سال ۱۸۶۳ امپراطور فرمانی مبنی بر طرد بیگانگان از کشور در ظرف بیست روز صادر کرد که سبب شد اختلافات بین او و شوگون سخت تشدید شود و شوگون در پاسخ امپراطور اعلام نمود که قادر به اجرای فرمان مزبور نیست.

نمایندگان سیاسی و کنسولی خارجی مقیم ژاپن که در ابتدا از شوگون حمایت میکردند بر اثر وقایعی که اتفاق افتاد پی بضعف حکومت او برده عده‌ای از آنان توجه خود را به دربار امپراطور معطوف ساختند. دایمیوهای چوشو و ساتسوما که مخالف شوگون و طرفدار بازگشت قدرت با امپراطور و طرد بیگانگان از کشور بودند پس از جنگ و کشمکشهایی با ناوگان جنگی دول اروپائی در حوزه های قلمرو خود متوجه شدند که تاب مقاومت در برابر نیروهای خارجی را ندارند لذا از در صلح در آمده ب فکر افتادند که از تکنولوژی متریقی بیگانگان در صنعت و اسلحه سازی استفاده کنند. آنها بتدریج از شعار اخراج بیگانگان دست کشیدند

شروع بصدور فرامینی بدون مشورت قبلی با شوگون نمود و حتی شوگون را به مقر خود در کیوتو احضار کرد.

سرانجام در سال ۱۸۶۵ طایفه چوشو علیه شوگون سربشورش برداشت و قوای او را شکست داد. با الحاق طایفه ساتسوما به انگیزه شورش طایفه چوشو نیروی بزرگی تشکیل شد. شوگون در اوت ۱۸۶۶ هنگامی که در اساکا بود در گذشت و جانشین او از نیروهای خسته و شکست خورده خود خواست که از ادامه جنگ دست بردارند. در همین احوال امپراتور کومبی (*Komei*) نیز در سال ۱۸۶۷ درگذشت و فرزند ۱۷ ساله او موتسوهیتو (*Mutsuhito*)^۱ جانشین او شد. طوایف پیروز، چوشو و ساتسوما توافق کردند که تحت حکومت امپراتور جدید قرار گیرند. طوایف نواحی هیزن (*Hizen*)^۲ و توسا (*Tosa*) نیز که با امپراتور وفادار بودند به نیروهای دو طایفه مذکور پیوستند. شوگون جدید که از شکست مصیبت بار و بزرگ دیگری بوحشت افتاده بود از امپراتور تقاضا کرد که او را از اقتدارات و تکالیفی که بعهدده دارد معذور بدارد.

۱ - موتسوهیتو معروف به میجی یعنی حکومت روشن در سالهای ۱۸۶۸ - ۱۹۱۲ بر ژاپن سلطنت کرد (ماخذ، *ibid*, p. 174).

۲ - ناحیه هیزن در حال حاضر استان ساگا (*Saga*) و ناحیه توسا استان کوچی (*Kochi*) نامیده میشود.

در تاریخ سوم ژانویه ۱۸۶۸ امپراتور میجی فرمانی صادر کرد که بموجب آن تمام اختیارات و اقتدارات مملکتی با و اعاده گردید و سیستم شوگونیت پس از قریب ۷۰۰ سال حکومت بر ژاپن رسماً لغو شد .

باین گونه مرحله اول رستاخیز معروف به رستاخیز میجی به پایان رسید . نکته ای که ذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسد اینستکه بلحاظی تحولات رستاخیز میجی در واقع نوعی انتقال قدرت از دست گروههایی به گروه رقیب و نیرومندتر همان طبقه بود . عبارت دیگر برخی گروههای مشخص مرکب از درباریان امپراتور و بعضی طوایف در سرنگون ساختن حکومت توکوگاوا دست بهم دادند و در این میان طبقات زارع ، افزارمندان و بازرگانان نه نقش مستقیمی در شکل گرفتن تحولات داشتند و نه بلافاصله از نتایج آن بهره‌مند شدند . در مبارزه قدرت بین گروههای مختلف طبقه حاکم ، گروه پیروز ، عقاید جدید و یا انگیزه های نوینی را عرضه نمیداشت . زیرا شعار " اعاده حیثیت امپراتور " فکر تازه ای نبود بلکه جزئی از فلسفه محافظه کارانه قرون گذشته بود که اینک در خدمت نو سازی کشور قرار گرفته بود . باز گشت به حکومت امپراطوری هم ، حداقل در آغاز ، بمفهوم استقرار یک حکومت جدید نبود بلکه به معنی برکناری یک رژیم دیکتاتوری نظامی و جانشینی آن توسط دیکتاتوری نوعی دیگر که بر ارزشهای قدیمی استوار بود میبود .

ناگفته نماند که شخص امپراطور که تازه به سلطنت رسیده بود جوان و بی تجربه و فاقد اقتدار بود . قدرت واقعی در دست مردانی بود که تحت شعار

"از امپراطور تجلیل کنید" حکومت شوگون را سرنگون کردند و بنام امپراطور حکومت را بدست گرفتند. در واقع امپراطور چون قرون گذشته باز هم شخصا دارای قدرت و اختیاری نبود. رهبران جدید ملت ترکیبی بود از بعضی درباریان و عده ای از دایمیوها و گروهی از سامورائی های جوان و با استعداد از طوایف غرب و جنوب ژاپن. رهبران و مدیران جدید که کشورشان در برخوردهای نظامی با دول اروپائی و آمریکائی شکست خورده و تحقیر شده بود خیلی زود بعقب ماندگی خود پی بردند. آنان از تجاوز اروپائیان به چین و سرنوشت آن^۱ سرزمین درس عبرت گرفته و از خطرات مشابه بالقوه ای که کشورشان را تهدید میکرد آگاهی داشتند. آنها عزم خود را جزم کردند تا یک ژاپن نیرومند بسازند. آنان شعار "یک ارتش قوی و یک ژاپن غنی" را سرلوحه کار خود قرار دادند. نگرانی و ترس از استعمار و تسلط غربی ها تبدیل به نیروی محرکه ای شد که ژاپن را بسرعت بجلو راند.

برنامه حکومت جدید برای مقابله با خطر، ترک راه و روشهای سنتی گذشته و نو کردن کشور براساس نمونه های دول غربی قرار گرفت. ولی در انجام این

۱ - سرنوشتی که چین پس از جنگ معروف بجنگ تریاک بدان دچار شد در بیداری ژاپنیها در مقابل خطراتی که با آن روبرو بودند سهم بسزائی داشت. جنگ مذکور در سال ۱۸۴۲ با تحمیل پیمان معروف به پیمان نانکینگ به چین بنفع

امر مهم نهایت ظرافت و فراست بکار برده شد .

در سوگند امپراطور بتاريخ ۶ آوریل ۱۸۶۸ معروف به " منشور سوگند "

پنج اصل بشرح زیر اساس برنامه های حکومت اعلام شد :

۱ - یک مجمع بزرگ تشکیل خواهد شد و بحث و مذاکره عمومی مورد توجه

قرار خواهد گرفت .

۲ - با کوشش مداوم طبقات حاکم و محکوم رفاه تمام ملت تامین خواهد

شد .

۳ - تمام اتباع کشور ، اعم از صاحب منصبان نظامی و غیرنظامی و نیز

سایر مردم نهایت سعی خود را در انجام هدفهای مشروع خود بکار

برده و هرگز از این بابت خسته نخواهند شد .

۴ - همه عبارات پوچ و بی معنی رها شده ، عدالت و راستی مبنای همه

اعمال قرار خواهد گرفت .

۵ - دانش درسراسر جهان مورد جستجو قرار خواهد گرفت و باین ترتیب

بنیاد سیاست امپراطوری تقویت خواهد شد .

در سالهای اولیه سلطنت میجی همه تلاشهای رهبران کشور مصروف ایجاد

یک حکومت متمرکز با دستگاه اداری قوی شد . در بهار سال ۱۸۶۹ سیستم

طبقات اجتماعی لغو شد و طبقه سامورائی از حمل سلاح و دارا بودن امتیازات

ویژه محروم گردید . قلمروهای جداگانه دایمیوها نیز برچیده شدند و تبدیل

باستانها گردید . توسعه صنایع تسلیحاتی مورد نظر قرار گرفت . یک ارتش منظم

و مطابق الگوی آلمانی بوجود آمد. نیروی دریائی جدیدی تاسیس شد. راه آهن، بانک، پست، چاپخانه و سایر مظاهر جدید تمدن غربی به ژاپن وارد گردید. دانشجویان و محصلین ژاپنی برای کسب علم به اروپا و ایالات متحده آمریکا اعزام شدند و کارشناسان خارجی بکشور دعوت گردیدند. در انتخاب و اعزام دانشجو بخارج دقت فراوان بکار رفت تا لایق ترین و با استعدادترین آنان برگزیده شوند و سعی شد دانشجویان هر رشته بکشوری گسیل شوند که آن کشور در آن رشته از علوم پیشرفته تر بود. مثلاً " برای طب و فنون نظامی، آلمان - حقوق فرانسه، دریانوردی بازرگانی و جنگی، انگلستان و امور تجارتی ایالات متحده آمریکا در نظر گرفته شد.

در نوامبر سال ۱۸۷۱ یک هیئت بزرگ و مهم ژاپنی بریاست پرنس ایواکورا *Iwakura* عازم اروپا و ایالات متحده آمریکا شد تا " در سراسر جهان دانش را بجوید". مقصود از مسافرت این هیئت امور فرهنگی بود ولی در ضمن کوشید که دول غربی را به تجدید نظر در پیمانهای نابرابر و تحمیلی که با ژاپن بسته بودند تشویق کند. هیئت مزبور تا سپتامبر سال ۱۸۷۳ به گشت و گذار در کشورهای مختلف اروپائی پرداخت و با کنجاوی خارق العاده از کارخانه ها دیدن نمود، با سیاستمداران ملاقات کرد، از تشکیلات اداری کشورها بازدید بعمل آورد و هر فرصتی را برای کسب معلومات جدید مغتنم شمرد. در مدت زمانی کمتر از ده سال رستاخیز میجی توانست خود را از بسیاری عوارض و آثار نظام سیاسی و اجتماعی گذشته نجات دهد و زمینه را برای استقرار تاسیسات

سیاسی و اجتماعی بهتر و جدید ترآماده سازد .

نظام جدید از نظر ماهیت یک نظام حکومت گروه کوچک " اولیگارشیک " بود که اداره کنندگان آن عده ای کمتر از یک صد نفر مردان لایق ، فداکار و میهن پرست بودند . با وجود آنکه مردان مزبور گاه نسبت بیکدیگر حسادت میورزیدند و یا باهم رقابت داشتند معهذا همگی افرادی وطن پرست و صمیمی بودند که هدفشان اعتلاء و سرافرازی سرزمین اجدادیشان بود . امپراطور در " منشور سوگند " وعده های مبهمی برای تشکیل یک مجلس مذاکره داده بود . در سال ۱۸۷۹ دولت عملاً " با تاسیس انجمنهای ایالتی که توسط کسانی که بیشترین مبلغ مالیات را در هر استان پرداخت میکردند انتخاب میشدند با مجامع انتخابی آشنائی یافت . دو سال بعد حکومت گروه کوچک ژاپن وعده داد که تا سال ۱۸۹۰ یک مجلس ملی تاسیس نماید .

ایتو Ito^۱ سامورائی سابق از ناحیه چوشو که بعد ها لقب پرنس باو اعطاء شد و بارها با شکل حکومت پارلمانی مخالفت کرده بود ماموریت یافت که در قوانین اساسی دول غربی مطالعاتی بعمل آورده طرحی برای قانون اساسی ژاپن تهیه نماید . او برای انجام این مهم از کشورهای عمده اروپائی دیدن نمود و پس از بررسیهای لازم الگوی قانون اساسی آلمان را پسندید زیرا آنرا بیشتر منطبق با احتیاجات ژاپن و روحیه ژاپنی ها تشخیص داد . در سال ۱۸۸۹

۱ - ایتو هیروبو می، (۱۹۰۹ - ۱۸۴۱) از زعمای معروف حکومت میجی .

اولین قانون اساسی ژاپن، بعنوان هدیه ای سخاوتمندانه از جانب امپراطور به اتباعش، اعلام شد. قانون مذکور امپراطور را منشأ همه اقتدارات و اختیارات مملکتی تلقی نموده حق حاکمیت را از آن او میدانست. باین ترتیب رهبران رژیم میجی بعنوان سخنگویان امپراطور مبنائی نظری برای استمرار حکومت خود یافتند. در قانون اساسی مذکور پارلمان (دایت) مرکب از دو مجلس اعیان و نمایندگان پیش بینی شده بود. اولین انتخابات مجلس نمایندگان در سال ۱۸۹۰ برگزار شد^۱ و بدینگونه ژاپن در جرگه حکومت‌هایی که دارای سیستم پارلمانی بودند درآمد^۲. با وجود آنکه حکومت میجی یک حکومت آمر و مقتدر

۱- از هر صد نفر تنها یک نفر حق شرکت در انتخابات را داشت. مراجعه شود به

Paul H. Clyde and Burton F. Beers, The Far East: A History of The Western Impact and Eastern Response (1830-1970), (London: Prentice-Hall International Inc., 1971), p. 258.

۲- لازم بتذکر است که استقرار حکومت پارلمانی در ژاپن بر خلاف جریانات و حوادث تاریخی که در اغلب دول اروپائی رویداد بر اثر فشار افکار عمومی ملت و تقاضاهای عامه مردم نبود بلکه قانون اساسی هدیه ای بود از جانب امپراطور بملت خود. البته تقاضاهای روبا فزایشی از طرف بخش کوچکی از مردم برای شرکت در دستگاه حکومت وجود داشت و این گروه آگاه سیاسی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بود و پارلمان بدقت زیرنظارت و محدودیت قرارداداشت معهذا در سال ۱۸۹۲ کابینه ماتسوکاتا (*Matsukata Masayoshi*) بعد از شکست در برابر پارلمان مجبور با استعفا شد زیرا پارلمان بصورت یک رکن مهم حکومت در آمده روز بروز بر نفوذ آن افزوده میشد .

با وجود این نباید چنین تصور کرد که ژاپن ناگهان مبدل به مهد دموکراسی شده بود . بلکه باید گفت که انتخابات سبب شد کسانی که تاکنون خارج از گروه رهبری سیاسی بودند به جمع اعضای اولیه گروه حاکم کوچک بپیوندند و در تاسیسات دولتی مشارکت جویند . این عده قلیل بیشتر از عناصر آگاه سیاسی تشکیل میشد که اینک از نظر اقتصادی صاحب نفوذ و قدرت بودند .

بطور کلی طبقه برگزیده و حاکم این زمان مرکب بود از :

۱ - خانواده سلطنتی .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

تشکیل میشد از بعضی بازرگانان و عده ای سامورائی که در نظام جدید بطبقه گروه حاکم کوچک راهی نیافته و یا عهده دار مشاغل مهمی نبودند . بهر حال رژیم میجی مجبور بدادن امتیازاتی بمردم نشد بلکه خود را " این امتیاز را بمردم داد زیرا رهبران آن در مطالعات و بررسیهای خود از تاسیسات سیاسی در غرب باین نتیجه رسیده بودند که لازمه یک کشور جدید

(مدرن) و نیرومند داشتن شکل پارلمانی حکومت است (ماخذ

۲- گنرو Genro یا سیاستمداران پیر که در حکم مشاورین خاص امپراطور بودند و موقعیت آنان فوق قانون اساسی بوده از قدرت و نفوذ فراوانی برخوردار بوده هیچ تصمیم مهم مملکتی بدون جلب رضایت آنان گرفته نمیشد .

۳- اعضای مجلس اعیان که خود ترکیبی از نجبای دربار ، دایمیوهای سابق و سامورائی‌هایی که به برپا کردن رستاخیز میجی کمک کرده بودند میبود .

۴- بعضی افراد منتخب از طبقات و گروههای حرفه ای ^۱ .

بخش دوم - تاریخچه سیاسی و اجتماعی ژاپن از سال ۱۹۴۵ - ۱۸۹۴ .

الف - تحولات سیاست خارجی ژاپن از ۱۹۱۸ - ۱۸۹۴

از بدو روی کار آمدن حکومت میجی پیوسته افرادی در طبقه حاکم بودند که طرفدار سیاست توسعه طلبی بوده حکومت را با عزام نیروی نظامی به کشورهای همجوار برای ضمیمه یا دست نشانده ساختن آنها به ژاپن وسوسه میکردند . افراد مذکور در اقلیت قرار داشتند و اکثریت با کسانی بود که معتقد

بودند نخست باید وضع داخلی کشور سروسامان یابد. باین ترتیب کشمکش و مجادله ای طولانی بین هواخواهان هر یک از دو شیوه وجود داشت.

انحطاط و ضعف نظامی چین و کره در قرن نوزدهم به دول متجاوز اجازه میداد که از آن وضعیت بنفع خود سوء استفاده نمایند. بعضی از رهبران ژاپن نیز که شاهد رقابت دول اروپائی در تصرف سرزمینهای خارجی و تحصیل امتیازات اقتصادی از حکومت های ناتوان و نالایق آسیائی بودند برای آنکه از راه و روستهای اروپائی که سرمشق خود قرار داده بودند عقب نمانند مترصد یافتن بهانه هایی بودند که دست بکار شوند.

کشته شدن چند ماهیگیر کشتی شکسته اهل جزایر ریوکیو در سال ۱۸۷۱ به دست وحشیان جزیره فرمز بهانه خوبی بود تا در سال ۱۸۷۴ ژاپن بعنوان حمایت از اتباع خود و با تهدید به جنگ از چین غرامت بگیرد و در ضمن حاکمیت خود را بر جزایر ریوکیو^۱ نیز تسجیل کند.

۱ - توضیح آنکه مسئله جزایر ریوکیونه فقط در دوران سلطنت میجی اهمیت یافت بلکه بعد از جنگ جهانی دوم نیز یکی از مشکلات مهم در روابط بین دولتین ژاپن و ایالات متحده آمریکا گردید. ژاپنیها که هیچگونه اعتباری بر ادعای حاکمیت چینی ها بر جزایر مزبور قایل نبودند پس از حادثه کشته شدن ماهیگیران ژاپنی بدست وحشیان فرمزی وزیر خارجه وقت ژاپن در بقیه پاورقی در صفحه بعد

در سال ۱۸۷۶ با انعقاد پیمان کانگ هوا *Kanghwa* بین ژاپن و کره بهمان شیوه ایکه کمودور پیری در سال ۱۸۵۴ دروازه های بسته ژاپن را بروی خارجیان گشوده بود ژاپن نیز دروازه های بسته کره را که دست نشانده چین بود بروی دنیای خارج باز نمود و بدین ترتیب زمینه برای جنگهای سالهای ۱۸۹۵ - ۱۸۹۴ چین و ژاپن مهیا شد. جنگهای چین و ژاپن که بخاطر رقابت دو دولت برای اعمال نفوذ در کره رخ داد با شکست چین و پیروزی درخشان ژاپن پایان یافت. ژاپنیها که ارتشی مجهز و جدید بوجود آورده بودند بر احتی کره را تصرف کردند، نیروهای دریائی چین را نابود ساختند و بر جنوب منچوری غلبه نمودند. حتی بندر وی های وی *Wei-hai-wei* در شبه جزیره شانتونگ *Shantung* را متصرف شدند.

بموجب پیمان صلحی که بین متخاصمین بسته شد، چین استقلال کامل کره را برسمیت شناخت، بژاپن غرامت پرداخت نمود و جزیره فرمز را بژاپن

سال ۱۸۷۳ به چین سفر کرد و پس از انجام مذاکراتی با مقامات آندولت، چینیهها اعتراف کردند که توانائی نظارت بر اعمال وحشیان فرمزی را ندارند. باصرار وزیر خارجه ژاپن چینیهها تعلق جزایر ریوکیو را به ژاپن و نیز حق این دولت را به مجازات وحشیان فرمزی پذیرفتند.

(منبع) *Hugh Borton, Japan's Modern Century (New York: The Ronald Press Company, 1970), p. 184.*

واگذار کرد و نیز شبه جزیره لیاوتونگ *Liaotung* واقع در قسمت جنوبی منچوری را بژاپن داد. ژاپن در این جنگ به جهانیان نشان داد که بیک قدرت مهم نظامی تبدیل شده و با موفقیت سنگ بنای امپراطوری خود را گذارده است. ولی دیری نپائید که دول اروپائی ژاپن را مجبور ساختند تا اراضی اشعائی را به چین مسترد دارد و سپس بعد از چندی خود به جان چین افتاده هر یک قسمتی از خاک آنکشور را تصاحب نمودند. روسیه شبه جزیره لیاوتونگ را که ژاپن به چین مسترد داشته بود متصرف شد. ژاپنیها که سخت از دیپلماسی دول اروپائی خشمگین بودند دریافتند که بزرگترین دشمن آنها روسیه است زیرا که بر منچوری مسلط شده و در امور داخلی کره نیز مداخله مینمود. بنا براین روسیه باید شکست داده شود تا راه برای برنامه های توسعه طلبانه ژاپن در آسیا باز گردد.

بگفته نهرو —

ژاپن یک ملت بزرگ صنعتی گشت و در عین حال مانند قدرتهای غربی یک ملت امپریالیست متجاوز و غارتگر هم شد^۱.
ژاپن که بسرعت بیک کشور صنعتی تبدیل شده تولیداتش افزایش یافته

۱ — جواهر لعل نهرو، نگاهی بتاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، جلد دوم،

و جمعیتش رو بتزاید بود به مواد خوراکی و مواد خام صنعتی نیاز مبرم داشت .
 مقدمات نبرد با روسیه با انعقاد پیمان اتحاد نظامی انگلیس و ژاپن در
 سال ۱۹۰۲ آماده شد . در فوریه سال ۱۹۰۴ ژاپنیه‌ها بطور ناگهانی ناوگان
 نظامی روسیه را در خاور دور مورد تهاجم قرار داده آنها را منهدم نمودند و
 سپس جنگ با آنکشور را اعلام داشتند . دوری منطقه جنگ در خاور دور از مرکز
 قدرت در روسیه و ظهور جنبشهای انقلابی در داخل آنکشور و عواملی دیگر
 سبب شدند که علیرغم برتری کلی نظامی روسیه از ژاپن شکست بخورد و بموجب
 پیمان صلح پرتسموت (*Portsmouth*)^۱ که با مضاء طرفین
 متخاصم رسید روسیه منافع ژاپن را در کره پذیرفت ، اجاره شبه جزیره لیائوتنگ
 و راه آهنی که در جنوب منچوری ساخته بود به ژاپن منتقل ساخت و نیز نیمه
 جنوبی جزیره ساخالین (*Sakhalin*) و شمال جزیره هوکائیدو را
 به ژاپن واگذار کرد^۲ .

باین ترتیب ژاپن ، متحد نظامی بریتانیای کبیر فاتح جنگ با روسیه و
 دارنده یک قلمرو مستعمراتی نسبتاً وسیع بیک قدرت بزرگ با استقبال ملل
 آسیائی مواجه شد زیرا یک ملت آسیائی افسانه شکست ناپذیری نژاد سفید را
 پوچ و توخالی نشان داده بود . میلیونها مردم در چین ، برمه ، هند ، جاوه

۱ - پرتسموت یکی از بنادر ایالات متحده آمریکا

و سایر نقاط پیروزی ژاپن را با دیده تحسین مینگریستند .

پس از پایان جنگ ژاپن و روسیه ، ژاپن مداخله علنی و بی پروا در امور داخلی کره را آغاز کرد تا بدانجا که در سال ۱۹۱۰ رسماً " آن سرزمین را به قلمرو امپراطوری خود ضمیمه ساخت . پس از این الحاق حکومت توکیو دست با اقدامات وسیع عمرانی و توسعه اقتصادی در آن دیار زد . راه آهن ، کارخانه و سایر مظاهر تمدن جدید را به کره برد همزمان با این اقدامات نیز با بیرحمی وصف ناپذیری هرگونه ابراز مخالفتی را در آنجا سرکوب کرد . از وقایع مهم قبل از جنگ جهانی اول در گذشت امپراطور میجی در سال ۱۹۱۲ بود . فرزند بیمار امپراطور متوفی جانشین پدر شد و تا سال ۱۹۲۶ بنام " تایشو Taisho " ^۱ سلطنت کرد .

با شروع جنگ جهانی اول در اروپا ، ژاپن که متحد نظامی انگلستان بود به آلمان اعلان جنگ داد . جنگ مزبور فرصت مساعدی برای ژاپن بود تا نفوذ خود را در آسیای خاوری و منطقه اقیانوس آرام توسعه دهد . ژاپن که به عواقب جنگ در اروپا چندان علاقه ای نداشت براحتمی بدست اندازی بر مستعمرات آلمان در خاور دور پرداخت . بندر تسینگتائو (Tsingtao) ^۲ (

۱ - تایشو عنوان امپراطور (صلح بزرگ) بود . نام واقعی او یوشی هیتو بود .

(ماخذ) Obunsha's Dictionary, op. cit.

و همه منافعی را که آلمان در مجاورت آن بندر در چین داشت تصاحب کرد و بر جزایر ماریان *Marianas* کارولین *Caroline* و مارشال *Marshall* ^۱ دست یافت و بعد ها بموجب پیمان صلح ورسای و منشور جامعه ملل تحت عنوان قیمومت اداره آن جزایر را بعهدہ گرفت. در اثناء جنگ هنگامی که همه دولت ها توجهشان معطوف به وقایعی بود که در اروپا اتفاق می افتاد ژاپن وقت مناسبی یافت که از چین امتیازات بیشتری تحصیل کند ^۲. در سال ۱۹۱۵ ژاپن خواسته های خود را بصورت "بیست و یک تقاضا" ^۳

۱ - جزایر سه گانه مزبور قبل از جنگ جهانی اول در تصرف آلمان بودند.

2 - *ibid.* pp. 274-297.

۳ - خواسته های ژاپن معروف به "بیست و یک تقاضا" مجموعه ای از امتیازات و منافع اقتصادی، بازرگانی و سیاسی بود که مهمترین آنها عبارت بودند از حق تعیین و انتصاب مشاورانی از طرف ژاپن نزد حکومت چین، تمدید نود و نه ساله اجاره بندر پورت آرتور *Port-Arthur* و شهر دایرن *Dairen* واقع در شرق شبه جزیره منچوری جنوبی و نیز موافقتنامه های راه آهن منچوری جنوبی و آنتونگ *Antung* در قسمت شمالی شبه جزیره منچوری و انتقال حقوق و امتیازات قبلی آلمانها در شانتونگ واقع در شبه جزیره ای در جنوب مقابل منچوری به ژاپن و

در برابر چین مطرح ساخت که بر آوردن آنها عملاً "چین را به مستعمره ای مبدل میساخت . حکومت جمهوری چین در مقابل درخواستهای ژاپن مقاومت نمود ولی ژاپن هم سرانجام توانست امتیازات اقتصادی و سیاسی با ارزشی را بدست آورد .

جنگ در اروپا از جهت دیگر فوایدی برای ژاپن داشت زیرا بعلت بروز جنگ ارتباط بین کارخانه های نساجی انگلستان و سایر کشورهای اروپائی با بازارهای وسیع آسیائی آنها بریده شده سودا گران ژاپنی از این فرصت مساعد حد اکثر استفاده را بردند .

نتیجه جنگ در اروپا توسعه اقتصادی و سیاسی ژاپن بود و نیز بهبودی در وضع زندگی اهالی آنکشور . از طرف دیگر با شرکت در کنفرانس صلح ورسای ۱۹۱۹ ژاپن که قبلاً " در عمل یک قدرت بزرگ صنعتی و نظامی دنیا شده بود رسماً " به جرگه " پنج قدرت " ^۱ بزرگ پیوست و عضو دائم شورای جامعه ملل شد .

۱ - منظور پنج متفق و پیروز جنگ ، انگلیس ، فرانسه ، ایتالیا ، ایالات متحده

ب - تحولات سیاسی و اجتماعی در ژاپن از ۱۸۹۴ تا پایان جنگ جهانی اول .

مردم ژاپن که طی قرون متمادی تحت حکومت خشن فئودالی بسر برده بودند عادت به رهبری و هدایت شدن داشتند . در دوران سلطنت میجی گروه حاکم کوچک در نظارت بر مردم و اداره مملکت دچار هیچ اشکال اساسی نشدند و علیرغم وجود اختلافات خصوصی و حسادتهای شخصی میان خود هر گاه با مشکلی روبرو میشدند راه حل آنرا براحتی مییافتند .

با وجود این نظارت دقیق بر اعمال و افکار مردمی که از هر سوی در معرض نفوذ افکار و عقاید خارجی قرار میگرفتند کاری بس دشوار بود . جریانهای جدید فکری ابتدا در محافل روشنفکران ظاهر گشت . در اوائل سلطنت میجی بسیاری از رهبران جوان با کفایت بودند که گرچه از سامورائیهای چوشو و ساتسوما در وطن پرستی دست کمی نداشتند ولی برخلاف آنان عظمت ژاپن را در قدرت نظامی جستجو نمیکردند .

فوکوزاوا یوکی چی (Fukuzawa Yukichi)^۱

۱ - فوکوزاوا یوکی چی (۱۸۳۵ - ۱۹۰۱) از برجسته ترین چهره های

سیاسی و اجتماعی ژاپن در قرن نوزدهم بود . او که یک سامورائی از جزیره کیوشو بود در بندر ناگاساکی فن اسلحه سازی آموخت و زبان هلندی را فرا پاورقی صفحه بعد

نویسنده و معلم بزرگ ژاپنی از جمله مردانی بود که با افکار و نظریات جدید رایج در اروپا و آمریکا آشنا شده و اقدام بتاسیس روز نامه ای کرد. بیگانگان و بخصوص هیئت‌های مذهبی مسیحی نیز که اکثراً "از آمریکا به ژاپن آمده بودند در تاسیس مدارس کمک‌های ذی‌قیمتی نمودند. در مدارس مزبور نظریات و عقاید مسیحی شایع در غرب تدریس میشد و رهبران اولیه حکومت می‌جی نیز به افکار مزبور با نظر تساهل مینگریستند.

مسیحیت در ژاپن نو سرعت گسترش نیافت. تنها چند هزار نفر که عموماً "از طبقه روشنفکر بودند بدان دین گرویدند. از طریق این افراد که

پاورقی از صفحه قبل

گرفت، سپس به مطالعه طب و زبان انگلیسی پرداخت و قبل از رستاخیز می‌جی زمانیکه در دستگاه شوگون بعنوان مترجم خدمت میکرد با ایالات متحده آمریکا و اروپا سفر کرد. پس از رستاخیز به تعلیم و نویسندگی پرداخت. او بنیان گذار دانشگاه کی‌یو (Keio) در توکیو است، فوکوزاوا مردی آزادیخواه

بود و افکار و عقاید لیبرال را ترویج میکرد. اثر مشهور او *Seiyo Jiji*

"شرایط در غرب" است که در سال ۱۸۶۶ منتشر شد و در آن کتاب بسیاری از مظاهر زندگی غربی را توصیف نموده است. فوکوزاوا در سال ۱۸۸۲ روزنامه *Jiji Shimpō* را منتشر ساخت و بوظیفه خود که روشن ساختن ملت

ژاپن بود تا پایان عمر خویش ادامه داد. (ماخذ *ibid. p. 102*)

حتی کمتر از یک در صد جمعیت کشور را شامل نمیشدند اخلاق مسیحی نفوذ بیشتری بر افکار و طرز زندگی مردم بجای گذارد . فرهنگ در دوران اولیه حکومت میجی ترکیبی از تمدن غربی که هنوز بخوبی جذب جامعه نشده با عناصر باقیمانده از دوران های فئودالی بود . در سالهای آخر دوران میجی تولد یک فرهنگ‌نوی ژاپنی با ظهور ادبیات کاملاً " جدیدی پیش بینی میشد . این ادبیات عمیقاً " زیرنفوذ الگوهای غربی قرار داشت . ادبیات مذکور بقدری جدید بود که مضامین آنها گاه شباهت فراوانی به ادبیات معاصر روسی ، فرانسوی و انگلیسی داشت . معهذا ادبیات مزبور بیش از آن خوب و دلنشین بود که بسادگی یک تقلید تلقی شود . داستان مردم طبقه متوسط ژاپن با واقع بینی ، گاه با تجزیه و تحلیل عمیق روانی و گاه با شوخ طبعی خاصی توصیف شده است . بقلم ماهرانه داستان نویس بزرگی چون سوسکی (Soseki) استاد ادبیات انگلیسی آثاری خلق شد که در ردیف بهترین آثار ادبی دنیای غرب بود . بگفته رایشاور .

ظهور ادبیات نو در اواخر دوران میجی بروشنی مبین این واقعیت بود که هنگامی که طبقه گروه حاکم کوچک بر ژاپن حکومت میکرد یک طبقه

۱ - ناتسومه سوسکی (۱۹۱۶ - ۱۸۶۶) مراجعه شود به

Ian Nish, The Story of Japan, (London: Faber & Faber, 1968), p. 123.

روشنفکر آزاد از طرز تفکر فئودالی در حال رشد بود و این طرز تفکر در نظر گروه حاکم کاملاً بیگانه بود^۱.

در کنار طبقه جدید روشنفکر گروه دیگری نیز قرار داشت که در حال یکی شدن با یکدیگر بودند و نظریاتی کاملاً "متفاوت از عقاید گروه حاکم را ترویج میکردند". گروه اخیر از بازرگانان و بانکداران تشکیل میشد که اکثرشان از سامورایی ها و دایمیوهای سابق بودند ولی اینک بیشتر به موضوعاتی چون مسائل مالیاتی و بهره بانکی علاقمند بودند تا به قدرت نظامی و توسعه مستعمراتی. گروه های مذکور با صاحبان مقامات پائین دولتی خارج از طبقه حاکم متفق شده برای بدست آوردن حق اظهار نظر بیشتر در امور مملکتی جار و جنجال برافراختند. تاسیس پارلمان در سال ۱۸۹۰ فرصتی به آنان داده بود تا پایگاهی در سیاست کشور بیابند. احزاب سیاسی ژاپن نخست در اطراف گروه حاکم سازمان یافتند ولی با گذشت زمان گروه کوچک حاکم حمایت گروه های آگاه سیاسی دیگر را ضروری دانست. بتدریج محافل بزرگ مالی و صنعتی اداره احزاب سیاسی را بدست گرفتند هرچند که طبقه حاکم هنوز رهبری کشور را در اختیار داشت. کم کم با بر طرف شدن محدودیتهای مالیاتی بر عده رای دهندگان در انتخابات پارلمانی افزوده شد. شرایط شرکت در انتخابات تاحدی تسهیل شده بود که در پایان جنگ جهانی اول عده انتخاب

کنندگان به یک میلیون و پانصد هزار نفر افزایش یافت. این عده بخش عمده ای از طبقات متوسط را در بر میگرفت ولی هنوز شامل دهقانان و کارگران شهری نمیشد.

با وجود موفقیت‌های سیاسی که نصیب طبقات متوسط شده بود و نیز علیرغم ظهور تمایلات جدید روشنفکری، ژاپن تحت رهبری گروه کوچک حاکم وارد درجنگ جهانی اول شد. با پایان جنگ و شروع دوران بعد از آن بزودی معلوم گردید که دیگر یک گروه کوچک حاکم و مشخص وجود ندارد بلکه بجای آن هزاران دیوان سالار، فرمانده نظامی، بازرگان و روشنفکر هست که همگی برای رسیدن به قدرت و نظارت بر دولت بر رقابت با یکدیگر سرگرمند. نه فقط گروه‌های مذکور خواهان شرکت در امور مملکتی بودند بلکه تقاضاهای روز افزونی نیز از جانب سایر طبقات برای سهم شدن در سیاست مطرح میشد. در طی چند سال نمایان شد که زندگی روشنفکری و حتی الگوی اجتماعی در شهرهای ژاپن بشدت رنگ غربی یافته است^۱. بنظر میرسد که فرهنگ جدید ژاپنی که در آثار و نوشته‌های کسانی چون ناتسومه سوسکی بدان اشاره شده بود در حال ظهور بود. یکی از دلایل این تغییر ناگهانی نا پدید شدن گروه حاکم اولیه بود. امپراتور میجی در سال ۱۹۱۲ در گذشت و تخت سلطنت از آن فرزند ناقص العقل وی گردید که تا سال ۱۹۲۶ بنام تایشو سلطنت کرد. امپراتور

جدید توانائی و کفایت لازم برای هدایت حکومت را نداشت تا حدیکه در سال ۱۹۲۱ مجبور گردید وظائف تشریفاتی را نیز به فرزند ذکور خود که نائب السلطنه شد واگذار کند . مرگ امپراطور میجی به معنی ناپدید شدن یکی از بزرگترین شخصیت‌های گروه کوچک حاکم و نیز آغاز دوران جدائی کامل سلطنت از سیاست بود . امپراطور تنها مظهر کشور محسوب میشد و در واقع عاملی بود در دست کسانی که مملکت را اداره میکردند .

ایتو بنیان گذار و طراح قانون اساسی که چهار بار به مقام نخست وزیری نائل شده بود در سال ۱۹۰۹ توسط یک کره ای به قتل رسیده بود . یاماگاتا *Yamagata* پدر ارتش جدید ژاپن نیز که دو بار نخست وزیر شده بود در سال ۱۹۲۲ فوت شد . دو سال بعد تنها یکی از " سیاستمداران پیر " دوران میجی پرنس سایونجی *Prince Saionji* نجیب زاده قدیمی دربار و شاید کوچکترین عضو طبقه حاکم باقیمانده بود . در این زمان نسل جدیدی بقدرت میرسید . اکثریت فرماندهان نظامی ، دیوان سالاران ، بازرگانان و روشنفکران از نسل جدیدی بودند که یا در زمان رستاخیز میجی متولد شده و یا در آن دوران بزرگ شده بودند . بیشتر این مردان فرزندان سامورائی های سابق بودند ولی خود هرگز به شیوه سامورائی زندگی نکرده و نیز هیچیک از گروه های جدید احترام و قدرت گروه کوچک قدیمی را نداشت .

دلیل مهم دیگر برای تغییرات ناگهانی جنگ جهانی اول بود که محرک نیرومندی برای توسعه تجارت و صنعت بود و با ایجاد طبقات بازرگانان و بخصوص

به تشکیل شرکتهای بزرگ تجاری و صنعتی که در سیاست و زندگی مردم ژاپن تأثیر بسزائی داشت کمک کرد. این سوداگران قهرمانان ژاپن جدید شدند^۱. علاوه بر دلایل فوق موفقیت بزرگ دموکراسیهای غربی در جنگ جهانی اول به شدت بر طرز فکر ژاپنیها اثر گذارد. دموکرات ترین قدرتها بریتانیای کبیر، فرانسه و ایالات متحده آمریکا از جنگ فاتح بیرون آمده و دولتهای مستبدی نظیر آلمان، روسیه و اطریش و هنگری مضمحل شده بودند. در چشم مردم عادی ژاپن دموکراسی عامل نیرومندی دولتها بود لذا بر نظام حکومتی استبدادی برتری داشت.

بطور کلی در این دوره یعنی از ۱۸۹۴ الی ۱۹۱۸ حکومت پارلمانی ژاپن مرحله حساس آزمایشی را طی کرد که ضمن آن ژاپن با ساختمان و نحوه خاص بحث و مذاکره و سازش سیاسی در چهار چوب قانون اساسی آشنائی حاصل نمود و زمینه برای رشد لیبرالیسم و حکومت دموکراسی در دهه ۱۹۲۰ مهیا گردید. عبارت دیگر در این دوره بیگانگی مطلق بین حکومت گروه کوچک حاکم و احزاب سیاسی از بین رفت. گروه کوچک حاکم ژاپن که از زمان رستاخیز زمام امور کشور در اختیارش بود بقدرت خود در اداره کشور اعتماد داشت. حکومت طبق قانون اساسی خود را تابع امپراتور میدانست نه تابع خواستههای احزاب سیاسی ولی احزاب سیاسی معتقد بودند که حکومت باید حزبی شود و در برابر مجلس نمایندگان

مسئول باشد. این بحث و جدل و کشمکش در تمام این مدت بین گروه کوچک حاکم و احزاب سیاسی ادامه داشت و سرانجام نوعی تفاهم بین طرفین حاصل شد باین ترتیب که حکومت با واگذاری شغل یا شغل‌هایی در کابینه با احزاب حمایت آنها را از برنامه های خود خواستار گردید. این تفاهم و یا ائتلاف متزلزل احزاب را قادر ساخت که در دستگاه اجرایی کشور راهی بیابند هرچند که نفوذ شان اندک و بظاهر غیر قابل توجه بود.

ج- آغاز دوران لیبرالیسم و دموکراسی در ژاپن از پایان جنگ جهانی اول
الی سال ۱۹۳۰

با کنار رفتن حکومت گروه کوچک حاکم قدیمی از صحنه سیاست در ژاپن معلوم شد که پارلمان و سیستم حزبی راحت ترین و بهترین وسیله برای ایجاد تعادل میان نیروهای مختلف سیاسی است. دیوان سالاران عالیمقام، افسران عالیرتبه ارتش و نیروی دریائی، مدیران شرکتهای بزرگ تجاری و صنعتی معروف به زایباتسو (*Zaibatsu*)^۱ بیکدیگر نزدیکتر شده جای گروه

۱- زایباتسو یا گروههای مالی و شرکتهای بزرگ متعلق به چند خانواده بازرگانان بسیار غنی که در دهه ۱۹۲۰ از طریق وحدت شرکتهای مختلف بوجود آمدند (کارتل و تراست ژاپنی) و ثروت سرشاری را به چنگ آوردند. میتسوئی (*Mitsui*)، میتسوبیشی (*Mitsubishi*)، سومیتومو (*Sumitomo*) و غیره از جمله گروههای مذکور میباشند. شرکتهای مذکور نقش مهمی در سیاست و اقتصاد ژاپن ایفا کردند و در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم اماج حملات سخت افراطیون دست راستی آن کشور واقع شدند (*ibid. p. 226.*)

کوچک سابق را گرفتند بی آنکه از احترام و قدرت بلا معارض آنان بر خوردار باشند. چاره مشکلات ائتلاف سیاسی در پارلمان تشخیص داده شد. شرکتهای بزرگ بازرگانی پارلمان را محل مناسبی برای مذاکره و چانه زدن با دستگاه اداری مملکت یافتند و برای نیل به قدرت سیاسی از طریق احزاب، اعطای کمکهای مالی به آنها را ضروری دانستند. تجار کوچک و صاحبان اراضی روستائی نیز که از آغاز استخوان بندی احزاب سیاسی را تشکیل میدادند مجبور به پشتیبانی از نظام پارلمانی بودند زیرا پارلمان تنها طریقه و وسیله اعمال مستقیم قدرت سیاسی برای آنان بود. پارلمان نقطه برخورد نیروها و منافع مختلف شده بود. در دهه ۱۹۲۰ اکثر کابینه ها حزبی بودند و به اکثریت منتخب در پارلمان اتکاء داشتند. دو حزب عمده سی یوکای (*Seiyukai*) و کن سی کای (*Minseito*) که در سال ۱۹۲۷ به مین سی تو (*Kenseikai*) تغییر نام داد، اغلب وسیله ای در دست افراد مقتدر و یا صاحبان منافع خصوصی بودند. ولی بهر جهت پارلمان رکن اصلی حکومت را تشکیل میداد. ژاپن نخستین سرزمین، خارج از اروپا و امریکا بود که نظام پارلمانی^۱

۱ - زیرا همانطور که در صفحه ۶۶ ذکر گردید در سال ۱۸۹۰ اولین انتخابات پارلمانی در ژاپن برگزار گردید. در ایران حکومت مشروطه در سال ۱۹۰۶ استقرار یافت و در روسیه تزاری نیز که همیشه یک کشور اروپائی محسوب

را برگزید هر چند که هنوز اکثریت ملت نقش اساسی در اداره امور کشور ایفا
نمینمود پایه های نظام جدید حکومت حزبی در ژاپن در اوائل سپتامبر سال
۱۹۱۸ گذارده شد. در آن تاریخ هارا (Hara) رهبر حزب سی یوگای اولین
فرد معمولی خارج از طبقه گروه کوچک حاکم و نخستین سیاستمدار حرفه ای
ژاپنی از نسل جدید بود که زمام نخست وزیری را بعهده گرفت و باین ترتیب
گامی دیگر بسوی دموکراسی واقعی برداشته شد. در واقع اولین رهبر حزب مذکور
پرنس ایتو بود ولی او بجای اینکه یک عامل حزب باشد در سال ۱۹۰۰ بتاسیس
آن کمک کرد تا برای خط مشی سیاسی خود در پارلمان پشتیبانی داشته باشد.
هارا دست پرورده سیاستهای حزبی و برای گسترش نفوذ خود بر حمایت سی یوگای
متکی بود. پس از قتل او بدست یک مرتجع در سال ۱۹۲۱ کابینه های متعددی
پی در پی روی کار آمدند. این کابینه ها گاه از طرف یک گروه زایاتسو و وقت
دیگر از جانب دارو دسته ای دیگر حمایت میشدند. زمانی بیشتر زیر نفوذ ارتش
و نیروی دریائی قرار میگرفتند و لذا بیشتر متمایل به نشان دادن شدت عمل
در سیاست خارجی بودند. تا سال ۱۹۳۲ که عملاً " اساس حکومت حزبی برچیده
شد، رویهمرفته تمایلات گروههای وابسته به منافع بزرگ مالی و بازرگانان در
کابینه ها برتری داشت^۱.

در دهه ۱۹۲۰ بازرگانان ژاپنی با وضع مالیاتهای سنگین از طرف حکومت

به منظور تامین هزینه های ایجاد تاسیسات عظیم نظامی و دریائی مخالف بودند . آنها معتقد به پیشرفت اقتصادی از راه توسعه صادرات و تحصیل امتیازات اقتصادی در خارج از کشور از طریق مسالمت آمیز بودند زیرا بنظر آنها راه حل های صلح جویانه کم خرج تر و سودمندتر از روش توسعه مستعمراتی از راه جنگ و ستیز بود . این نظر بخصوص در مورد چین که ژاپن ها همیشه چشم طمع به آن داشتند صادق بود . بیداری احساسات ملی در چین سبب شده بود که چین ها کالاهای ژاپنی را تحریم کنند . در نتیجه مداخله نظامی در آن کشور پر خرج و کمرشکن میبود و هزینه های نظامی منافع تجاری را تحت الشعاع قرار میداد . چنین طرز فکری در ژاپن با در نظر گرفتن احساسات جامعه بین المللی در سال های پس از جنگ جهانی اول بزودی منجر بطرد سیاست توسعه مستعمراتی از طریق بکار بردن نیروی نظامی شد . در سال ۱۹۲۲ ژاپن ها آخرین افراد از سپاهیان خود را که به سیری اعزام داشته بودند از آنجا خارج کردند ^۱ .

۱ - نیروهای نظامی ژاپن در سال ۱۹۱۸ کمی قبل از روی کار آمدن کابینه هارا

به همراه نیروهای امریکائی و انگلیسی در بندر ولادی وستگ پیاده شدند . عده سربازان اعزامی ژاپن به سبیری بیش از حد لزوم بود و قصد ژاپن ها هم این بود تا از اوضاع مغشوش روسیه انقلابی بهره برداری کنند . ولی حکومت جدید ژاپن این ماجراجوئی را بی فایده دانست و سپاهیان خود را از آنجا فراخواند

در زمستان سال ۱۹۲۲ - ۱۹۲۱ در کنفرانس واشنگتن ، ژاپن در برسمیت شناختن تمامیت ارضی چین و طرد سیاست تجزیه نمودن آن کشور به ایالات متحده آمریکا و سایر دول اروپائی پیوست . ژاپن همچنین با دیگر اعضای " پنج قدرت بزرگ " ^۱ بتوافق رسید که نیروی دریائی خود را محدود کند .

در زمستان همان سال ژاپن بموجب پیمان جدا گانه ایکه با چین منعقد ساخت نواحی اطراف خلیج کیائوچو (*Kiaochow*) و نیز امتیازات اقتصادی در قسمتهای مجاور چین شمالی را که زمانی زیر سلطه آلمانها بودو اینک در اختیار داشت به چین مسترد نمود . ژاپن همچنین موافقت کرد که همه نیروهای نظامی خود را از آن نواحی خارج کند . در سال ۱۹۲۵ حکومت ژاپن با حذف چهار تیپ از ارتش آماده بخدمت خود تقلیل قابل توجهی در قدرت نظامی خویش داد . باین ترتیب تجار ژاپنی وقفه ای در گسترش مستعمراتی بوجود آوردند و حتی خود ، کاستن از هزینه های نظامی را توصیه میکردند . از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ با روی کار آمدن کابینه بارون تاناکا (*Tanaka*) که فردی نظامی و در ضمن رهبرسی یوکای بود خط مشی سیاسی حکومت بویژه در امور خارجی تغییر یافت ، او برای جلوگیری از پیشروی نیروهای چیانکایشک در شمال چین نیروهای زیادی را از منچوری به شانتونگ اعزام داشت . زیرا چیانکایشک پس از اقدام به کودتای ضد کمونیستی در شانگهای در آوریل ۱۹۲۷

بقصد متحد ساختن سرزمین چین تحت رهبری حکومت خویش عازم شمال آن کشور گردید . پیشروی چیانکایسک بسوی شمال تهدیدی به منافع ژاپن در منچوری و نواحی اطراف آن تلقی میشد . هر چند که نیروهای ژاپنی موفق شدند جلوی پیشروی چیانکایسک را بگیرند ولی تاناکا سرانجام مجبور شد که از سیاست توسعه طلبانه خود دست بردارد و به زودی نیز استعفا کند .

جانشینان تاناکا به خط مشی و سیاست قبلی که دیپلماسی سازش بود بازگشتند .

رشد سیاسی و بیداری اجتماعی سایر طبقات نظیر استادان دانشگاهها ، معلمان و نویسندگان ، اطباء و وکلای دادگستری ، حقوقدانان ، کارمندان ادارات دولتی و حتی کارگران شهری در دورانی که دموکراسی شکوفان بود سبب شد که تقاضای شرکت در حکومت افزایش یابد .

در سال ۱۹۱۹ عده رای دهندگان از ۱۵۰۰۰۰۰ نفر به ۳۰۰۰۰۰۰ نفر و در سال ۱۹۲۵ که لایحه حق رای برای عموم افراد ذکور بتصویب رسید تعداد رای دهندگان به ۱۴۰۰۰۰۰۰^۱ نفر رسید . بموجب قانون جدید همه افراد ذکور و بالغ کشور از دهقان و کارگر گرفته تا طبقات متوسط و بالا میتوانند در انتخابات پارلمانی شرکت کنند و رای دهند . ولی طبقات پائین جامعه چون هنوز از رشد سیاسی کافی برخوردار نبودند علاقه کمتری به سیاست نشان می

دادند. مثلاً بنظر میرسید که اکثریت دهقانان ژاپنی هنوز به تمایلات دمکراتیک نیرومندی که شهرها را فرا گرفته بود پی نبرده بودند. همچنین فقط تعداد محدودی از کارگران شهری تحت رهبری روشنفکران طبقه متوسط خواسته های سیاسی خود را اظهار میداشتند.

احزابی چند نظیر سوسیال دمکرات (*Social Democratic*) و کارگر-کشاورز (*Labor-Farmer*) و توده اجتماعی (*Social Mass Party*) و حتی کمونیست با حمایت

کارمندان (یقه سفیدان)، روشنفکران و بعضی گروههای کوچک کارگری و دهقانی تشکیل شد. اتحادیه های کارگری که در سالهای جنگ جهانی اول بسرعت گسترش یافتند در سال ۱۹۱۹ باندازه لازم نیرومند بودند تا از طریق براه انداختن اعتصابات بخواسته های خود نائل شوند. در واقع در دهه ۱۹۲۰ اعتصابات جزئی از زندگی اجتماعی مردم ژاپن شده بود.

در اوائل دهه ۱۹۲۰ احزاب سیاسی خود را جانشینان بالقوه گروه کوچک حاکم که از جانب سیاستمداران پیر حمایت میشدند میدانستند. ولی نقص سیستم در آن بود که احزاب نتوانستند بخوبی و آنطور که مدعی بودند پایه های حکومت حزبی و دمکراتیک را پی ریزی نمایند زیرا سیاستمداران هوا خواه دمکراسی تمام هم خود را وقف رشد و توسعه آن نمینمودند بلکه گاه گرفتار تمایلات فرصت طلبانه بوده مایل به اصلاحات اساسی در قانون اساسی کشور نبودند. در نتیجه قدرت سیاسی واقعی کشور از دیوان سالاران و گروه کوچک

حاکم به نمایندگان منتخب مردم منتقل نگردید بلکه زمینه برای وارد نمودن ضربه بر پیکر ضعیف دموکراسی در دهه ۱۹۲۰ آماده بود.^۱

د — پیدایش تمایلات و افکار افراطی ناسیونالیستی و نظامی در دهه ۱۹۳۰

دموکراسی و لیبرالیسم رایج در دهه ۱۹۲۰ همانطور که در قسمت قبلی ذکر شد تا حدود زیادی منحصر و محدود به شهرهای بزرگ بود. برای دهقانان و اهالی شهرهای کوچک که بخش عظیم توده ملت را تشکیل میدادند تغییرات و تحولات شگفت انگیز در توکیو و سایر شهرهای بزرگ ژاپن هنوز مفهوم نبود و گاه با دیده نفرت و خصومت به آنها نگریسته میشد.

نه فقط برای دهقانان و طبقات پائین در شهرهای کوچک بلکه برای بعضی افراد از طبقات تحصیل کرده، افسران ارتش و نیروی دریائی، مالکین اراضی روستائی و کارمندان جزء ادارات دولتی هم قبول و تحمل تغییرات اجتماعی و سیاسی کشور غیر ممکن بنظر میرسید.

برای مردمی که طی قرون متمادی تحت اختناق سیاسی و آداب و رسوم خشک نظام طبقاتی و محدودیتهای سخت اجتماعی بسر برده بودند مشاهده

جلوه‌های دموکراسی و لیبرالیسم در مناسبات اجتماعی و زندگی روزمره مردم شگفت‌آور و غیر قابل‌هضم بود. مضافاً اینکه گروه‌های مذکور وابسته به نسل جدید و دست پرورده نظام آموزش و پرورش جدیدی بودند که رهبران رژیم میجی پایه‌گذاری کرده بودند، نظامی که روح ناسیونالیستی، رزمندگی و پرستش اجداد و امپراطور را در آنان القاء و تقویت میکرد.

در نظر گروه‌های یاد شده لیبرالیسم و دموکراسی نشانه ضعف و انحراف حکومت‌ها بود. طریقه مطلوب مورد نظر آنان سیاست رهبران دوره حکومت میجی بود، سیاستی که بر پایه اقتدار حکومت در داخل و توسعه و نفوذ در خارج از کشور ریخته شده بود. این گروه‌ها نیز بتقلید از رهبران دوره میجی از سیاست‌ایجاد یک‌ژاپن نیرومند جانبداری میکردند بی آنکه از دوراندیشی و ذکاوت و دانائی رهبران آن دوره بهره‌چندانی برده باشند. افکار و احساسات افراطی ناسیونالیستی و نظامی این گروه‌ها گاه و بیگاه در برنامه‌های بعضی احزاب سیاسی نمایان میشد. ولی از آنجا که گروه‌های موصوف اساساً عناصر ارتجاعی بودند به حکومت حزبی و پارلمانی علاقه نداشته و بیشتر معتقد به اقدام مستقیم سیاسی و انجام عملیات تروریستی از طریق دار و دسته‌های مختلف و انجمنهای سری بودند. معروفترین نوع این انجمنها، انجمن آمور

(*amur Society*) یا انجمن اژدهای سیاه (*Black Dragon*)

نامیده میشد که توسط افرادی ضد روسی که عقیده داشتند رود آمور

(*Amur river*) واقع در سیبری باید مرز ژاپن باشد تاسیس شده بود.

از نظر دستجات افراطی و ارتجاعی، ارتش و نیروی دریایی نیروهای قهرمان ملی بودند که پاسدار عظمت و استقلال کشور بوده و نظریاتشان با افکار و عقاید آزادیخواهی بازرگانان در دهه ۱۹۲۰ سازگار نبود^۱.

صرفنظر از محدودی فرماندهان ارتش و دریا داران مسن که مردانی نسبتاً روشن بین و صاحب فکر باز بودند و در نتیجه تماس و دوستی با طبقه بازرگانان با نظریات آزادیخواهانه آنان آشنائی داشتند اغلب افسران جوان از طرز تفکر دیگری پیروی میکردند. افسران جوان اکثراً "فرزندان افسران قدیمی یا مالکان اراضی روستائی و یادهقان زاده بودند. این افراد در خانواده هائی که اصولاً محافظه کار بودند متولد شده تحت تعلیم و تربیت محافظه کارانه تری قرار گرفته بودند. ارتش ژاپن معمولاً افسران آینده را از میان جوانانی که سن آنان در حدود ۱۴ سال بود انتخاب میکرد و از همان ابتدا آنان را تحت آموزش نظامی بسیار سخت و با انضباطی قرار میداد. لذا بیگانگی این افسران با تمایلات آزاد یخواهی زمان خود زیاد هم تعجب آور نیست. از طرف دیگر روستاها همیشه منبع اصلی تامین احتیاجات انسانی نیروهای مسلح ژاپن بودند و باین جهت یک رابطه عاطفی ویژه بین این دو (ارتش و روستا) وجود داشت. ارتش بطور کلی و افسران بطور اخص با یک دید پدر سالاری به سربازان تحت فرمان مینگریستند و با حواله آنان توجه خاص داشتند و غرور ملی و حس فداکاری

بخاطر امپراطور را در آنان تقویت مینمودند در حالیکه طبقه متوسط ، زایباتسو و روشنفکران شهری ، دهقانان را مردمانی عقب مانده ، نا امید و بی بهره از فرهنگ جدید ژاپن تلقی میکردند . طبقه دهقان ژاپن نیز خود را محروم از رفاه و پیشرفتی که نصیب کشور شده بود میدانست و به ارتش بعنوان تنها وسیله و سازمان متشکل برای نیل به افتخارات و کسب حیثیت نگاه میکرد . زیرا او بعنوان یک دهقان فردی بی اهمیت و بینوا بود ولی در لباس یک سرباز عضوی مفتخر از یک طبقه افسانه ای حاکم میبود که درهمه شکوه و سر بلندیهای ژاپن بعنوان یک قدرت جهانی سهمیم میشد .

افسران جوان ارتش که از نفوذ و سلطه سیاسی و اقتصادی بازرگانان و گروه های وابسته به زایباتسو نفرت داشتند و به فلسفه لیبرالیسم آنان و دموکراسی روشنفکران و ارزشهای سرمایه داری با شک و تردید مینگریستند بتدریج در برابر گروه های بزرگ شهری جانب منافع اقتصادی دهقانان را گرفتند و دهقانان نیز بی چون و چرا به حمایت از آنان برخاستند .

این تمایلات و جریانات در دوران شکوفان لیبرالیسم و دموکراسی دهه ۱۹۲۰ دور از دید طبقات حاکم جامعه به آهستگی رشد مییافت و گسترش پیدا میکرد تا سرانجام در اوائل دهه ۱۹۳۰ به صورت یک جنبش افراطی ناسیونالیستی نظامی ، ضد لیبرالیسم و اصول آزادیخواهی در قالب گروه ها و انجمنهای ارتجاعی و متعصب در سراسر ژاپن نمایان شد . عوامل خارجی نیز به گسترش و توسعه

این تمایلات کمک کرد^۱. همانطور که جنگ جهانی اول در پیشرفت لیبرالیسم در ژاپن موثر واقع شد، ظهور و پیدایش نظامهای فاشیستی در اروپا نیز از دیدگان ژاپنیها مخفی نماند. همچنین بحران بزرگ اقتصادی سال ۱۹۲۹ که منجر به انهدام تجارت بین المللی گردید صدمه جبران نا پذیری به ژاپن وارد آورد. کساد صادرات ابریشم پریشانی بزرگی برای بخش عظیمی از روستائیان این کشور به همراه داشت، زیرا پرورش کرم ابریشم حرفه صدها هزار خانواده روستائی را تشکیل میداد. در اوایل دهه ۱۹۳۰ بنظر عده ای از مردم ژاپن تنها راه مقابله با افزایش تعرفه های گمرکی سایر کشورها که پس از بحران بزرگ اقتصادی بمنظور حمایت از اقتصاد ملی خود برقرار کرده بودند بازگشت به سیاست توسعه مستعمراتی بمنظور دست یابی بمنابع مواد اولیه صنعتی و نیز بازار فروش در سایر سرزمینها بود. برای گروه های افراطی و نظامی یافتن چنین چاره ای برای حل مشکلات کشور امری طبیعی و بدیهی بود ولی برای عده کثیری از روشنفکران و آن دسته از بازرگانان که نظریات متعادلی داشتند بی نهایت مشکل بود که ضمن پیروی از اصول آزادیخواهی و دمکراتیک دلایل قانع کننده ای در پاسخ به فشار افکار عمومی ارائه دهند. نقطه تحول بین دوران لیبرال دهه ۱۹۲۰ و عصر ارتجاع دهه ۱۹۳۰ واقعه ۱۸ سپتامبر سال ۱۹۳۱ است. در آن تاریخ انفجاری اسرار آمیز در خط راه آهن جنوب منچوری که متعلق به ژاپن

بود در نزدیکی شهر موکدن (*Mukden*) رویداد . این حادثه خواه یک اقدام خرابکارانه از جانب عوامل ناسیونالیست چین بود و یا یک توطئه طراحی شده از طرف عوامل افراطی ژاپنی ، بهانه خوبی بدست نیروهای مسلح ژاپن مستقر در اراضی استیجاری لیائوتونگ (*Liaotung*) که معروف به ارتش کوانتونگ (*Kwantung*) بود داد تا بدون کسب اجازه از حکومت مرکزی در توکیو با اشغال شهر موکدن مبادرت ورزد و سپس عازم تصرف تمام منچوری شود . حکومت ژاپن در برابر عمل انجام شده از طرف ارتش خود قرار گرفت . از طرفی طبق رویه و عرف جاری در آن کشور کابینه حق هیچگونه اظهار نظری بر عملیات نیروهای جنگی خود نداشت . این صلاحیت در اختیار فرمانده عالی ارتش و بعبارت دیگر در اختیار ستاد کل ارتش و نیروی دریائی بود . بعلاوه وزرای ارتش و نیروی دریائی هم که پیوسته از میان فرماندهان نظامی و توسط شورای عالی مشاوران نظامی امپراطور برگزیده میشدند در درجه اول خود را در برابر نیروهای مسلح کشور متعهد و مسئول میدانستند تا در قبال کابینه . علیرغم محکوم شدن اقدام ژاپن در منچوری از طرف جامعه ملل و نیز ایالات متحده امریکا و همچنین انتقادات زیادی که چه در داخل کشور و چه در خارج از آن از سیاست ژاپن شد ارتش کوانتونگ نه فقط تمام منچوری را اشغال نمود بلکه با حمایت از یکی از بازماندگان سلسله امپراطوری منچو (*Manchu*) بنام پو - یی (*Pu - Yi*) ، در فوریه ۱۹۳۲ دولت پوشالی بظاهر مستقلی بنام منچوکئو

(Manchukuo) در آنجا تاسیس کرد . با وجود آن که کمیسیون مامور از طرف جامعه ملل برای کشف حقایق حادثه انفجار ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ نتوانست دلائل کافی مبنی بر اینکه واقعه مزبور از طرف ژاپنیه‌ها تدارک شده بود ارائه دهد مع‌هذا نظر کمیسیون دایر بر اینکه اعلام استقلال دولت منچوکئو تنها بواسطه حضور سربازان ژاپنی در آن سرزمین امکان پذیر شده بود مورد قبول جامعه ملل واقع گردید و در نتیجه از اعضای جامعه خواسته شد که از شناسائی آن دولت خود داری نمایند . عکس العمل ژاپن در قبال این توصیه کناره گیری وی از آن سازمان در مارس ۱۹۳۳ و روی آوردن به دیپلماسی انزوا طلبی بود ^۱ . از نظر سیاست داخلی ژاپن اهمیت حوادثی که با انفجار ۱۸ سپتامبر آغاز شد این بود که ضعف حکومت غیر نظامیان در برابر نظامیان برملا گردید و کابینه ژاپن خواه ناخواه در راهی گام برداشت که اصولاً منطبق با مشی سیاسی و خواسته هایش نبود .

تحریکات و دسیسه های عوامل افراطی و ارتجاعی بهمین جا خاتمه نیافت از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۶ عده ای از شخصیت های کشور ، نخست وزیران و رجال مالی و بازرگانی بقتل رسیدند و توطئه های زیادی نیز قبل از اجرا کشف شد . بسیاری از سیاستمداران معتدل ، روشنفکران و مومنین به فلسفه لیبرالیسم از ترس جان مجبور به سکوت شدند . در تاریخ ۱۶ فوریه ۱۹۳۶ گروهی از افسران

جوان ارتش در راس یک هزار سرباز طغیان کرده پس از ارتکاب یک رشته عملیات خرابکاری و ایجاد ترس و وحشت در میان مردم توکیو ساختمانهای مرکزی شهر را اشغال کردند و بعضی از وزرای کابینه را کشتند. این شورش که سه روز ادامه داشت در سومین روز با مداخله ارتش و نیروی دریائی خاتمه یافت^۱.

مقاصد و هدفهای افراطیون ناسیونالیست همیشه روشن نبود ولی نسبت به امپراطور اظهار وفاداری میکردند و مدعی بودند که منظورشان جلوگیری از توصیه های گمراه کننده درباریان و سیاستمداران خود خواه و فاسد به امپراطور است. آنان معتقد بودند که چاره نجات ژاپن از پریشانی و بدبختی که با آن دست به گریبان بود بر کناری و یا نابودی رجال سیاسی و گروه های مالی بود که خیمه شب بازی پارلمانی را براه انداخته بودند. بعضی افسران جوان خواهان ملی شدن کلیه اموال و دارائیهای خصوصی که از حد معینی تجاوز میکرد بودند. ولی در عین حال این افسران به مارکسیسم و سوسیالیسم افراطی با سوءظن مینگریستند. به این جهت ناسیونالیستهای افراطی هم ضد سرمایه داری و هم مخالف کمونیسم بودند و در سیاست خارجی معمولاً از نظریات تند وطن پرستانه (شو وینیستیک) پیروی میکردند. بی نظمی و حالت طغیانی که در جامعه ژاپنی پدیدار شده بود به بعضی فرماندهان نظامی اجازه میداد که دستگاه حکومت را برای بر آورده شدن خواسته های خود مورد تهدید و

1 – Beasley, op. cit. pp. 236-257.

تطمیع قرار دهند . مثلا وزیر جنگ به کابینه ژاپن اتمام حجت میداد که هر گاه تقاضاهای ارتش در مورد بعضی مسایل مورد قبول واقع نگردد او و سایر فرماندهان مسئول عواقب سوئی که واکنش زیر دستانشان بوجود خواهد آورد نخواهند بود . باین ترتیب نفوذ ارتش در امور سیاسی روز بروز در حال افزایش بود در حالیکه پارلمان بیک رکن بی اراده و بی خاصیت تبدیل شده بود .

هنگامیکه در سال ۱۹۳۷ زد و خوردی بین یک گروه از سربازان ارتش کوانتونگ و نیروهای چینی در نزدیکی پکن بوقوع پیوست کابینه ژاپن قادر به رد تقاضای وزیر جنگ مبنی بر اعزام قوای کمکی به شمال چین نبود . حادثه مذکور که باز هم بدون مشورت قبلی با حکومت توکیو و با تصویب ضمنی آن ترتیب داده شده بود بزودی مبدل بیک جنگ تمام عیار و دراز مدت بین ژاپن و حکومت ناسیونالیست چین شد . سربازان ژاپنی بسرعت شهرهای عمده شمال چین ، پکن و تینتسین (Tientsin) و غیرو را تصرف کردند و سپس نواحی وسیعی از مغولستان داخلی را اشغال نمودند . هدف نظامیان ژاپنی ظاهرا این بود که قبل از استقرار کامل حاکمیت و قدرت حکومت کوئومین تانگ (Kuomintang) در مغولستان داخلی و شمال چین هر چه بیشتر از آن نواحی را زیر سلطه ارتش کوانتونگ در آورند . ولی بین بارچینیها مصمم بودند که در برابر تجاوز خارجی بسختی مقاومت نمایند . چینیها که در مراحل اولیه جنگ یارای برابری با نیروهای ژاپنی را نداشتند

ژاپنیها را بیک جنگ دراز مدت و فرساینده کشاندند که سرانجام آن شکست قطعی برای این کشور را در بر داشت^۱. شروع جنگ در اروپا در سال ۱۹۳۹ فرصت مغتنمی بدست ژاپن داد تا به تجاوزاتش ادامه دهد و موقعیت خود را در سرزمینهای اشغالی تحکیم بخشد. هنگامی که جنگ آغاز شد انتظار جهانیان معطوف به وقایعی گردید که در میدانهای نبرد اروپا رخ میداد و کمتر کسی به سایر حوادثی که در گوشه و کنار دنیا بوقوع می پیوست توجه داشت.

اما پیشروی ژاپنیها در خاک چین به منافع تجاری و امتیازات اقتصادی سایر دول از جمله ایالات متحده آمریکا در آن سرزمین لطمه وارد می ساخت. عکس العمل این دولت نسبت به اقدامات ژاپن نخست بصورت اعتراض نمایان شد. ولی ژاپنیها باین قبیل اعتراضات توجهی ننموده نقشه ها و طرحهای خود را اجرا میکردند. شکست فرانسه در سال ۱۹۴۰ به ژاپن اجازه داد تا نفوذ نظامی و اقتصادی خود را به مستعمرات فرانسه در هند و چین نیز بسط دهد و پایگاههای نظامی در قسمت جنوبی هند و چین فرانسه ایجاد نماید. از نظر دول انگلیس و آمریکا تاسیس پایگاههای مذکور تهدید مسلمی به امنیت مالایا و مستعمرات هلند در جنوب شرقی آسیا تلقی میشد. لذا سه دولت ایالات متحده آمریکا، انگلستان و هلند تجارت با ژاپن را تحریم کردند و جلوی صادرات آهن و نفت را به آن سرزمین گرفتند. این دو ماده اولیه برای رشد

و دوام اقتصاد ژاپن اهمیت حیاتی داشتند^۱، دولت ایالات متحده آمریکا به ژاپن اعلام کرد که تا هنگامی که این دولت از سرزمینهای چین و هندوچین عقب نشینی ننماید تحریم مذکور بقوت خود باقی خواهد بود. اینک ژاپن با یک مسئله حیاتی و بسیار جدی مواجه شده بود و میبایست یکی از دو راه جنگ یا عقب نشینی انتخاب میشد. نخست وزیر وقت پرنس کونوئه (Konoye) آماده پذیرفتن شرائط ایالات متحده آمریکا بود اما برای ژنرال توجو (Tojo)^۲ وزیر جنگ و سایر نظامیان افراطی قبول شرایط ایالات متحده آمریکا بمنزله کشیدن خط بطلان بر تمام اقدامات و سیاستهای قبلی و نیز بی اعتباری خود آنان نزد مردم بود. نتیجه برخورد نظریات متضاد استعفای کونوئه از مقام

1 – *ibid.*

۲ – توجو (۱۹۴۸ – ۱۸۸۴) وزیر جنگ در کابینه پرنس کونوئه از ژوئیه ۱۹۴۰ تا اکتبر ۱۹۴۱. در این تاریخ او نخست وزیر شد و در عین حال سمت وزیر جنگ را برای خود حفظ نمود. در تابستان سال ۱۹۴۴ پس از سقوط سایپان (Saipan) (جزایر کوچک نزدیک جزایر ماریانادر وسط اقیانوس آرام. سقوط جزایر مزبور بدست نیروهای آمریکائی نشانه پیشروی پیروزمندانه قوای نظامی این کشور در جنگ علیه ژاپن بود) مجبور باستعفا شد. توجو بعنوان جنایتکار جنگی در دادگاه بین المللی محکوم بمرگ گردید و اعدام

نخست وزیر، در اواسط اکتبر ۱۹۴۱ و جانشینی وی توسط توجو بود .
 ناگفته نماند که در یک کنفرانس سری مرکب از عالی مقام ترین رهبران
 لشگری و کشوری ژاپن تصمیم گرفته شده بود که هرگاه تا اواخر پائیز همان سال
 مذاکرات با آمریکائیهامطابق دلخواه ژاپن پیش نرود جنگ با آن دولت را شروع
 نمایند . این جنگ در تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۴۱ با حمله برق آسای و غافلگیرانه
 هواپیماهای ژاپنی به ناوگان آمریکائی در بندر پرل هاربر و به فرودگاههای
 نظامی آمریکا در فیلیپین و نیز حمله به نیروهای انگلیسی در هنگ کنگ ، مالایا
 و سنگاپور آغاز شد . ژاپنیها در این حملات از همان روشهایی که قبلا در جنگهای
 ۱۸۹۴ و ۱۹۰۴ علیه چین و روسیه بکار بسته بودند پیروی کردند . برای مدتی
 نزدیک به ششماه یعنی تا اوایل سال ۱۹۴۲ برتری و تسلط مطلق بر نواحی
 پهناوری از مرزهند و برمه گرفته تا جزایر برنئو و گینه جدید و فیلیپین با ژاپن
 بود . در طی این مدت ژاپنیها شعارهای نظیر " آسیای خاوری برای مردم
 آسیای خاوری است " . یا " نظم جدید در آسیای خاوری " یا " منطقه توسعه
 و رفاه همگانی در آسیای خاوری " را تبلیغ کرده با خشونت وصف ناپذیری
 حکمفرمائی میکردند .

در تابستان ۱۹۴۲ نیروهای نظامی امریکا به مقابله با پیشروی ژاپن بر
 خاستند و در سال ۱۹۴۳ از حالت تدافعی خارج شده جنبه تهاجم بخود گرفتند .
 نبردهای سخت و خونینی که بر سر تصرف جزایر بی شمار و پراکنده در غرب

اکیانوس آرام درگرفت هریک حاوی داستان‌هایی مشحون از دلاوری ، سرسختی و سببیت افراد انسانی است . حملات شدید و پی در پی هواپیماهای امریکائی به توکیو و سایر شهرهای ژاپن و استعمال بمب های آتشزا اقتصاد و زندگی مردم این کشور را بنابودی تهدید میکرد . مصیبت و پریشانی که حکومت نظامیان برای مردم ژاپن ببار آورده بود موجب شد که دست دیوان سالاران معتدلتر باز شود . انفجار دو بمب اتمی در تاریخ ۶ و ۹ اوت ۱۹۴۵ بر فراز هیروشیما (*Hiroshima*) و ناگاساکی (*Nagasaki*) و اعلام ورود شوروی ب جنگ علیه ژاپن در ۸ اوت همان سال سبب شد که علیرغم مخالفت‌های لجوجانه بعضی نظامیان در ۱۴ اوت تسلیم بلا شرط از طرف ژاپن پذیرفته شود و عصر نوینی در تاریخ این کشور آغاز گردد^۱ .

بخش سوم - تاریخچه تحولات سیاسی ژاپن از ۱۹۴۵ تا سال
۱۹۵۲ (سال پایان اشغال این کشور)

روز ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۴۵ اعلامیه پوتسدام^۱ از طرف ایالات متحده آمریکا ، انگلستان و چین صادر شد . در آن اعلامیه به ژاپن اخطار شده است که نیروهای عظیم و نیرومند زمینی ، دریائی و هوائی سه دولت مزبور آماده وارد نمودن آخرین ضربات کوبنده به آن کشورند و سرنوشتی فاجعه آمیز نظیر شکست آلمان در انتظار ژاپن میباشد . متفقین به ژاپن یادآوری نمودند که مقاومت در برابر آنهایی فایده بوده نتیجه ای جز انهدام کامل ژاپن را در بر نخواهد داشت . اکنون این بعهده ژاپن بود که یکی از دو راه انهدام و نابودی و یا تسلیم

۱ - اعلامیه پوتسدام با موافقت دولت اتحاد جماهیر شوروی که در کنفرانس مذکور شرکت داشت صادر شد ولی نام این دولت بعلت آنکه در حال صلح با ژاپن بود در اعلامیه درج نگردید ، هرچند که این دولت دو روز پس از انفجار بمب بر فراز هیروشیما به دولت ژاپن اعلام جنگ داد .

(ماخذ . Borton, op. cit. p. 448.)

بلا شرط را انتخاب مینمود .

هر گاه تسلیم بلا شرط مورد قبول قرار میگرفت ژاپن اشغال نظامی شده ، نیروهای مسلح آن خلع سلاح گردیده ، قلمرو آن به چهار جزیره اصلی هوکائی دو ، هونشو ، کیوشو و شیکوکو و بعضی جزایر کوچک محدود شده ، حکومت آن نیز میبایست همه موانعی را که در راه احیاء و تقویت دموکراسی قرار داشت بر طرف میکرد . بر طبق مندرجات اعلامیه پوتسدام نیروهای اشغالی متفقین در اولین فرصت که هدفهای مذکور را تامین شده مییافتند از ژاپن خارج میشدند . لذا از دولت ژاپن خواستند که تسلیم بلا شرط قوای نظامی خود را اعلام دارد ، و در غیر این صورت بزودی با انهدام کامل مواجه گردد .

ده روز از صدور اعلامیه مذکور گذشت ولی هیچ واکنش رسمی از جانب دولت ژاپن دیده نشد . در این مدت تنها روزنامه های آنکشور مطالبی را به نقل از نخست وزیر مبنی بر اینکه اعلامیه پوتسدام فاقد ارزش بوده و نادیده گرفته خواهد شد درج نمودند . وقتیکه هیچ نشانه ای از صلحجویی حکومت ژاپن مشاهده نشد توافق قبلی متفقین مبنی بر بکار بردن بمب اتمی بمورد اجرا گذارده شد . انفجار اولین بمب اتمی در تاریخ ۶ اوت ۱۹۴۵ بر فراز هیروشیما و مرگ و نیستی که در نتیجه آن بر شهر مصیبت زده فرود آمد تهدیدی را که در اعلامیه پوتسدام بدان اشاره شده بود بتحقیق رسانید .

بمحض وصول اخبار وحشتناک نابودی هیروشیما توگو (Togo)

به بخارا ، چه وقت ثابت اندام اطعمه ، وقت به اه اصا ، نمود که اعلامیه پوتسدام

را بپذیرد . با اعلام ورود شوروی هم به جنگ ، امید های ژاپن در خصوص دور نگهداشتن این دولت از ماجرا و نیز احتمالا واسطه قرار دادن آندولت برای صلح ، بباد فنا رفت . دیگر مسئله ادامه یا قطع جنگ مطرح نبود بلکه بحث از قبول یا بدون شرط اعلامیه پوتسدام بود . روز ۹ اوت ۱۹۴۵ یکی از تاریخی ترین روزهای ژاپن است . در این روز سوزوکی (Suzuki) نخست وزیر وقت با امپراطور ملاقات و مذاکره کرد و تصمیم گرفته شد که اعلامیه پوتسدام پذیرفته شود . ولی هنگامی شورای عالی شش نفره مرکب از نخست وزیر ، وزیر خارجه ، وزیر نیروی دریائی ، وزیر جنگ ، رئیس ستاد ارتش زمینی و رئیس ستاد نیروی دریائی ، برای بررسی مسئله تسلیم همان روز صبح تشکیل گردید بلافاصله با بن بست مواجه شد .

نیمی از اعضای شورا یعنی نخست وزیر ، وزیر خارجه و وزیر نیروی دریائی با این شرط که در موقعیت حقوقی امپراطور هیچ تغییری حاصل نشود طرفدار قبول اعلامیه بودند و نیم دیگر اصرار داشتند که اعلامیه متفقین فقط به چهار شرط مورد قبول واقع شود یعنی ۱ - سرزمین اصلی ژاپن اشغال نشود ، ۲ - خلع سلاح ارتش تحت نظر دولت ژاپن انجام گیرد ، ۳ - جنایتکاران جنگی توسط دولت ژاپن تعقیب و محاکمه شوند ، ۴ - موقعیت امپراطوری بی تغییر باقی بماند . حتی وصول خبر نابودی شهر ناگاساکی در حوالی ظهر همان روز نیز موجب شکستن بن بست شورا نگردید بلکه موضوع برای بحث به جلسه کابینه ارجاع شد . در جلسه کابینه وزیر جنگ و روسای ستاد های نیروی زمینی

و دریائی مانع توافق سایر اعضای کابینه شدند . نخست وزیر و وزیر خارجه که کاملاً از اوضاع نومید بودند تنها چاره را در این دیدند که شورای عالی جنگ را در حضور امپراتور تشکیل دهند و از او درخواست کنند که برای مشکل راه حلی بیابد^۱ . دیر وقت همان شب شورای مزبور به ریاست امپراتور تشکیل شد و نظریات متضاد مجدداً مطرح گردید . پس از بحث و گفتگوی مفصل نخست وزیر با تاکید بغوریت مسئله و بر خلاف سنت و رویه جاری کشور ، از امپراتور تقاضا کرد که نظر خود را در باره تسلیم شدن اظهار کند و بن بست موجود را بشکند . امپراتور با این نظر که ژاپن باید تسلیم شود ولی امتیازات امپراتور بعنوان حاکم کشور حفظ گردد موافقت داشت و شورا نظر امپراتور را که در حکم یک فرمان بود پذیرفت .

تصمیم ژاپن بقبول اعلامیه پوتسدام با شرط مربوط بوضع امپراتور بلافاصله بدول متفق مخابره شده ولی متفقین تصمیم گرفتند که تقاضای تسلیم مشروط ژاپن را نادیده بگیرند . جواب آنها این بود که پس از تسلیم ، هم امپراتور و هم حکومت ژاپن تابع فرماندهی متفقین خواهند بود که مختار است هراقدامی را که برای اجرای ترک مخاصمه و برقراری صلح و دمکراسی لازم بداند بعمل آورد . چهار روز بعد یعنی در تاریخ ۱۴ اوت ، ژاپن بار دیگر در برابر این مسئله قرار گرفت که تسلیم کامل را بپذیرد یا رد نماید . قبول آن بمعنی

صلح ورد آن بمفهوم نابودی بود .

برای حل مشکل مجدداً "به امپراطور رجوع شد و او هم نظرداد که پایان سریع و مسالمت جویانه جنگ بر نابودی ژاپن برتری دارد و از کابینه دولت خواست که متن فرمان امپراطوری را مبنی بر اعلام علنی تسلیم ژاپن مهیا نمایند .

روز ۱۵ اوت ۱۹۴۵ مردم ژاپن برای نخستین بار صدای امپراطور خود را که تسلیم بلا شرط کشور شان را اعلام میداشت از رادیو شنیدند . او گفت که :
با وجود سعی وافی هر فردی ، وضع جنگ الزاماً منفع ژاپن پیشرفت ننموده است . ما تصمیم گرفته ایم که با تحمل آنچه که غیر قابل تحمل است و با رنج بردن از آنچه که غیر قابل رنج بردن است راه را بسوی یک صلح با شکوه برای همه نسلهای آینده باز کنیم . از غلیان احساسات پرهیزید و برای ساختن آینده با تمام قدرت متحد شوید . ۱

باین ترتیب ژاپن تسلیم شد و جنگ جهانی دوم بی پایان رسید . ترومن رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا در تاریخ ۱۴ اوت با توافق اتلی (Attlee) نخست وزیر انگلیس ، استالین نخست وزیر شوروی و چیانگ کایشک رئیس جمهوری چین ، ژنرال دوگلاس ماک آرتور (Douglas MacArthur) فرمانده متفقین را بسمت فرمانده عالی متفقین برگزید . وظیفه فوری ماک آرتور مهیا شدن برای پذیرفتن تسلیم ژاپن و اشغال آن سرزمین بود . ۲۰

همزمان با آماده شدن ژاپن برای تسلیم، مردم آن خطه سخت تحت تاثیر ضربه‌های روانی شکست در جنگ قرار داشتند. هر چند که با اعلام قطع جنگ مردم نفس راحتی کشیدند ولی هنوز به مفهوم واقعی تسلیم پی نبرده بودند. زیرا که امپراطور در پیام خود بملت از یک صلح با شکوه و دائمی سخن گفته و بخصوص از تسلیم بلا شرط ذکری بمیان نیامده بود. او گفته بود که قبول تقاضاهای متفقین راه را بسوی یک صلح همیشگی هموار خواهد ساخت.

در فاصله بین قطع مخاصمات و تسلیم رسمی ژاپن، امپراطور بمنظور حفظ نظم رویه و سنت جاری کشور را شکست و عمومی خود پرنس هیگاشیکونی ناروهیکو (*Higashikuni Naruhiko*) را که مردی با تجربه بود بعنوان نخست وزیر برگزید. زیرا سوزوکی وزیر زمان جنگ از سمت خود استعفا کرده بود. روز دوم سپتامبر ۱۹۴۵ طی مراسمی که در حضور ژنرال ماک آرتور بر عرشه کشتی آمریکائی میسوری (*Missouri*) که در خلیج توکیولنگر انداخته بود برگزار شد اسناد تسلیم بلا شرط ژاپن از طرف وزیر خارجه و رئیس ستاد ارتش این کشور بامضاء رسید. ماک آرتور ضمن نطق کوتاهی که در پایان مراسم ایراد نمود اظهار داشت که:

یک مصیبت بزرگ بپایان رسیده است. یک پیروزی بزرگ بدست آمده است.

۲- نیروهای اشغالی متفقین مرکب بود از نیروهای آمریکائی و عده قلیلی از کشورهای مشترک المنافع انگلیس، باین لحاظ اشغال ژاپن در واقع یک اشغال آمریکائی بود.

از آسمانها دیگر باران مرک نمیبارد . دریاها فقط برای تجارت میباشند و انسانها همه جا در زیر آفتاب راه میروند^۱ .

بزودی با صدور فرمانی از جانب امپراطور تسلیم و امضای اسناد مربوط بآن اعلام گردید و بمردم دستور داده شد که اسلحه خود را بکناری نهند و صمیمانه در اجرای مفاد اسناد تسلیم بکوشند .

باینگونه همه اقتدارات نظامی و غیر نظامی در ژاپن تحت نظر فرمانده عالی قوای متفقین ژنرال ماک آرتور قرار گرفت و فصل نوینی در حیات سیاسی و اجتماعی مردم ژاپن آغاز گردید . فصلی که از خصوصیات بارز آن :

- ۱- اشغال سرزمین ژاپن برای اولین بار در تاریخ آنکشور توسط نیروهای بیگانه بود . نیروهائی که از نقاط دور دست ماوراء دریاها آمده بودند .
- ۲- تحمیل یک رشته طرحها و اصلاحاتی همه جانبه ، طرح و اصلاحاتی که حداقل در ابتدا و بر خلاف روال سنتی ژاپن در پذیرش و جذب افکار و عقاید و تاسیسات اجتماعی طی قرون متمادی تحمیلی بودند .

اصول اساسی سیاست بعد از جنگ ایالات متحده آمریکا در ژاپن در سندی تحت عنوان خط "مشی ابتدائی ایالات متحده آمریکا در مورد ژاپن پس از تسلیم"^۲

1 - Borton, op. cit. p. 153.

2- The United States Initial Post-Surrender Policy for Japan, quoted in Reischauer, op.cit. p. 205.

گنجانیده شده بود که در آخر ماه اوت ۱۹۴۵ برای اجرا به‌ماک آرتور ابلاغ شد. این خط‌مشی مبتنی بر اصول کلی بود که رهبران متفقین در پوتسدام روی آنها بتوافق رسیده بودند. دو هدف عمده متفقین که در این خط‌مشی قرار داشت یکی جلوگیری از تهدید مجدد ژاپن بصلح جهانی و دیگری تشویق آن دولت به تشکیل یک حکومت مسئول که برای حقوق مردم احترام قایل باشد. عبارت دیگر خلع سلاح کردن ژاپن و دمکرات نمودن آن کشور. سند مزبور طرق نیل به هدفهای مذکور را نیز در برداشته که رئوس کلی آن عبارت بودند از:

- ۱- تحدید قلمرو ژاپن به چهار جزیره اصلی و جزایر کوچک نزدیک به آن همانطور که در اعلامیه‌های قاهره و پوتسدام مقرر شده بود.
- ۲- طرد میلیتاریسم از زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ژاپن.
- ۳- محاکمه جنایتکاران جنگی در دادگاه متفقین.
- ۴- تضمین اصول اساسی حقوق بشر.
- ۵- تعیین خسارات و پرداخت غرامات و استرداد اشیاء سرقت شده.
- ۶- توسعه سازمانها و تشکیلات دمکراتیک کار.
- ۷- اجرای اصلاحات اساسی در صنعت و کشاورزی.

اجرای این خط‌مشی و نیز عملیات مربوط با شغال ژاپن به بصیرت و لیاقت ماک آرتور واگذار شده و او برای انجام این مهم از آزادی و اختیارات وسیعی برخوردار بود. اختیارات او بحدی بود که به مقتضای ضرورت میتواندست حکومت ژاپن را هم که عامل و واسطه اجرای دستوراتش بود نادیده بگیرد و بطور مستقیم

و بی واسطه عمل نماید .

پس از انجام مراسم تسلیم رسمی ژاپن آنچه که بیشتر مایه نگرانی متفقین بود واکنش مردم آن سرزمین در برابر شکست و اشغال کشور شان بود . ژاپن برای اولین بار در تاریخ خود با اشغال قوای خارجی در میآید و بیگانه‌ای برای زمانی نامحدود فرمانروای کشورشان میشد .

برای متفقین این سئوالات مطرح بود: آیا سربازان ژاپنی اسلحه خود را می‌بازین خواهند گذارد؟ آیا ورود نیروهای آمریکائی به ژاپن با استقبال مردم مواجه خواهند شد؟ آیا کارمندان دستگاههای دولتی بکار عادی خود ادامه خواهند داد و با متفقین در اجرای برنامه‌هایشان همکاری خواهند کرد؟ پاسخ صریح و قطعی باین سئوالات بسیار مشکل بود . باین لحاظ است که بسیاری از متفقین تسلیم و اشغال ژاپن را بیک قمار تشبیه میکردند .

ولی بزودی با ورود اولین گروه از نیروهای خارجی معلوم گردید که اشغال ژاپن با اشکال عمده‌ای مواجه نخواهد شد . مردم پیام امپراطور را شنیده بودند و در اجرای فرمان وی دایر بر اطاعت از قدرت جدید کوتاهی نکردند و خود را برای آبادانی کشور و ترمیم خرابیها آماده ساختند .

پارهای عوامل که انجام این امر تسهیل نمود عبارتند از :

۱- حس احترام به مافوق و تبعیت از او که نزد ژاپنیها بسیار قوی است .

مردم ژاپن از فرمان امپراطور خود اطاعت کردند .

۲- بیداری مردم بر اثر ضربه روحی که واقعیت شکست بآنان وارد آورده بود .

۳- فقدان اراده و تمایل قوی به مقاومت بیشتر در مردم .

۴- فقدان وسائل مادی لازم بمنظور مقاومت در برابر اشغالگران .

یوشیدا (Yoshida) نخست وزیر دوران اشغال در کتاب خود تحت عنوان " *Japan's Decisive Century* " از قول کانتاروسوزوکی نخست وزیر ژاپن در اواخر جنگ جهانی دوم می نویسد که :

بهمان نسبت که در یک جنگ برنده خوب بودن اهمیت دارد بازنده خوب بودن نیز مهم است .^۱

یوشیدا در کتاب مذکور مینویسد که عبارات فوق راپیوسته در مذاکراتش با مقامات اشغالی در مدنظر داشته و راهنمای خود قرار داده است . بنظر او مردم ژاپن نیز در مجموع در برابر مقامات اشغالی از رویه و طرز فکر مشابهی پیروی کردند . باین ترتیب حکومت و مردم ژاپن بطور کلی در راه همکاری با متفقین گام بر داشتند . یوشیدا در همان کتاب تصویری از خسارات و خرابیهای ناشی از جنگ جهانی دوم را که بر کشورش وارد آمده بود بدست میدهد و چنین می نویسد :

خسارات وارده به ژاپن و مردم آن بخاطر اشتباهاتی که مرتکب شدند بسیار سنگین بود . عملاً " تمام آنچه که تا آن تاریخ بدست آمده بود از بین رفت .

1- Shigeru Yoshida, *Japan's Decisive Century: 1867-1967*, (New York: Frederick A. Praeger Publishing, 1967) p. 48.

ژاپن ۶۸۰۰۰۰ کیلو متر مربع و یا تقریباً "پنجاه درصد از کل سرزمین امپراطوری قبل از جنگ خود را از دست داد. بیش از دو میلیون ژاپنی کشته شدند و از این عده ۱۵۵۵۳۰۸ نفر از افراد نیروهای مسلح یا غیر نظامیان وابسته بآنها بودند. جمعا " ۶۶۸۰۰۰ نفر در حملات هوایی در خاک اصلی ژاپن کشته شدند. بجز شهرهای کیوتو و نارا (*Nara*) عملاً "هر شهر بزرگی در نتیجه اثابت بمب‌های آتشزا آسیب شدید دید. جمعا" در حدود دو و نیم میلیون ساختمان که دو میلیون آنها خانه‌های مسکونی بودند خراب شدند و بسیاری دیگر صدمه دیدند. در توکیو ۷۰۹۹۰۶ خانه خراب شد یا صدمه دید و سه ملیون تن خاک و سنگ در خیابانها انباشته گردید. در اساکا ۳۲۸۲۳۷ خانه، در کوبه (*Kebe*) ۱۳۱۵۲۸ خانه و در ناگویا (*Nagoya*) ۱۳۶۵۵۶ خانه خراب شدند. جمعیت توکیو که در سال ۱۹۴۰ به ۶/۷ ملیون نفر میرسید در نتیجه تخلیه اهالی و کشته و مجروح شدن عدای بیشمار در اوت ۱۹۴۵ به ۲/۸ ملیون نفر کاهش یافته بود. بسیاری از ساکنین شهر که جان سالم بدر برده بودند بدون ماوا و مسکن بودند و در کلبه‌های محقر موقتی می‌زیستند و یا در ایستگاههای راه آهن و یا زیر پلها می‌خوابیدند بر اثر بمباران تعداد زیادی از ساختمانهای مرتفع با خاک یکسان شدند بنحویکه از اقامتگاه رسمی نخست وزیر که بر تپه کوچکی نزدیک به بنای پارلمان قرار داشت خلیج توکیو از فاصله دور دیده میشد. اقتصاد کشور تقریباً "بطور کامل متلاشی شده بود. برای مدت چهار سال

مردم و مقامات مملکتی تنها بفکر تولید کالاهای مورد نیاز فوری و ضروری بودند . ماشین های کارخانه ها خراب و کهنه شده ، معادن زغال سنگ و جنگلهای ویران گردیده بود . در نتیجه بمبارانهای هوایی تاسیسات تولیدی خراب شده و راههای حمل و نقل غیر قابل استفاده شده بود و بالنتیجه نیروی کار که برای کاستن خسارات و صدمات بحداقل ، پراکنده شده بود قادر به انجام کار بطرز موثری نبود . ناوگان تجاری ژاپن که در آغاز جنگ وزن ناخالص آنها جمعاً ۶/۳۸۴ ملیون تن بود منهدم گردیده و هر گاه مواد خام مورد نیاز صنایع در خارج کشور یافت میشد وسیلهای برای حمل و نقل آنها در اختیار نبود . در سال ۱۹۴۶ سالیکه اولین کابینه خود را تشکیل دادم تولید به یک ششم حجم سال ۱۹۴۱ رسیده بود . در سختترین ایام پس از جنگ (دسامبر ۱۹۴۵ تا ژانویه ۱۹۴۶) تولید زغال و آهن بترتیب به یک هشتم و یک نهم سطح قبل از جنگ بالغ میشد . بدتر از همه کمبود مواد غذایی بود ، بعلاوه مردم ژاپن در نتیجه شکست در جنگ از یک ضربه شدید روحی رنج میبردند . عده زیادی از مردم و شاید اکثریت آنان که دعاوی افراطیون ناسیونالیست را مبنی بر شکست ناپذیر بودن ژاپن باور کرده معتقد به حقانیت جنگ بودند لذا فداکاریها و جانبازیهای بزرگی نموده رنج و سختی فراوانی را تحمل کردند . ولی اینک شاهد شکست کشورشان بوده و به آنان گفته میشد که حقانیت جنگ پایه و اساسی نداشته کشورشان

متزلزل شدند. در نظر آنان وقایعی که رویداده بود به مفهوم انهدام قدرت اخلاقی و همه مفاهیمی بود که بآنها ایمان داشتند^۱.

همانطور که قبلاً ذکر شد نیروهای اشغالی دو هدف عمده در پیش روی خود داشتند یکی خلع سلاح و غیرنظامی کردن ژاپن و دیگری دمکرات نمودن تاسیسات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنکشور.

هدف نخست طی شش هفته بسهولت و در نهایت آرامش انجام شد. نیروهای هوایی، دریائی و زمینی ژاپن خلع سلاح شدند و سربازان آن کشور که در ماوراء دریاها میجنگیدند بوطن خود برگشته با مسالمت روانه شهرها و دهات خود گردیدند. وزارتخانه های نیروی دریائی و زمینی منحل شدند. این عملیات باندازه ای سریع و راحت صورت گرفت که در اواخر ژانویه ۱۹۴۶ یکی از دو هدف مذکور یعنی غیرنظامی کردن کشور تحقق یافته بود و در نتیجه یکی از دو ارتش اشغالی آمریکا در ژاپن که زاید بر احتیاجات بود خاک اینکشور را ترک نمود.

در همین حال اقدامات لازم برای تحقق یافتن هدف دوم بعمل میآمد. ماک آرتور سازمان خود را کامل نمود و یک ستاد کل و نیز فرماندهی عالی برای نیروهای متفقین ایجاد کرد. فرامین و دستورالعملهایی برای اجرا بکابینه ژاپن که مسئول انجام آنها بود ابلاغ میشد. درباره ای مسایل خیلی مهم نظیر تدوین

طرح قانون اساسی جدید فرماندهی عالی متفقین نقش مهمی را ایفا میکرد . هدف دوم یعنی دمکرات نمودن ژاپن با صدور دستوری در تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۴۵ مبنی بر ترویج و تشویق تمایلات آزادیخواهی آغاز شد . منظور از آن دستور که بعداً " بعنوان " اعلامیه حقوق ژاپن " *Japanese Bill of Rights*

شهرت یافت رفع محدودیتهائی بود که بر آزادیهای فردی مردم وضع شده بود . کلیه قوانین و مقرراتی که حقوق اساسی انسان را محدود میساخت لغو شده و زندانیان سیاسی آزاد گردیدند ^۱ . وزارت کشور ژاپن که قبل از جنگ بر نیروی پلیس کشور نظارت شدید داشت منحل گردید و وظایف آن بین موسسات دیگر تقسیم شد . پلیس از دخالت در زندگی خصوصی مردم و نیز محدود ساختن آزادیهای فردی منع گردید . عکس العمل فوری این دستور استعفای پرنس هیگاشی کونی از مقام نخست وزیری بود زیرا او عقیده داشت که بدون وجود یک نیروی مقتدر پلیس قادر بر حفظ نظم و امنیت کشور نمیباشد . بجای وی شیدههارا کی جورو (*Shidehara Kijuro*) که قبل از غلبه ژاپن بر منچوری در سال ۱۹۳۱ وزیر خارجه بود تا انجام اولین انتخابات عمومی موقتا " نخست وزیر شد . کابینه شیدههارا اساساً " یک کابینه محافظه کار و عامل اجرائی در دست ماک آرتور بود .

در مدت چهار ماه اولیه اشغال ، ماک آرتور در چند مورد آشکارا اعلام نمود

که لازم است قانون اساسی ژاپن تغییر یابد . ابتدا او اصرار داشت که خود ژاپنیها تحت نظارت کلی و راهنمایی ستاد او این کار را انجام دهند و بمنظور تضمین آزادیهای فردی و استقرار نظام انتخاباتی و نمایندگی قانون اساسی میجی اصلاح شود . ماک آرتور همچنین بطور شفاهی باطلاع نخست وزیر رسانید که اصلاح قانون اساسی یکی از مهمترین وظایفی است که بعهدہ کابینه او محول شده است . ولی طرحی که سرانجام از طرف کابینه ژاپن تهیه و رسماً " بفرماندهی متفقین تسلیم شد حاوی موادی بود که با مفاد اعلامیه پوتسدام و اصول اساسی مورد نظر ایالات متحده آمریکا مغایرت داشت . در این طرح امپراطور نقش سیاسی اصلی خود را حفظ کرده شورای اختصاصی امپراطور بعنوان یک هیئت مشورتی بکار خود ادامه میداد و نیز برای آزادیهای فردی تضمینی مقرر نشده بود . وقتیکه ماک آرتور بیعلاقگی حکومت محافظه کار ژاپن را مشاهده کرد دستور تهیه طرح قانون اساسی را که مبتنی بر چند اصل بود به ستاد خود محول کرد :

۱ - اختیارات امپراطور محدود میشد ولی او نقش خود را بعنوان رئیس کشور حفظ میکرد .

۲ - جنگ بعنوان حق حاکمیت ملت و بعنوان وسیله حل اختلافات لغو میشد .

۳ - حیات سیاسی و اجتماعی طبقه اعیان بعنوان یک گروه ممتاز اجتماعی باستثنای نسل حاضر خاتمه مییافت و همچنین نجبا از قدرت سیاسی سابق خود محروم میشدند .

طرح جدید در مدتی نزدیک بیک هفته تهیه گردید . بموجب این طرح کابینه از اختیارات وسیعی برخوردار گردید ، حاکمیت بملت تعلق گرفت که توسط قوای سه گانه قانون گذاری ، قضائی و اجرائی اعمال میشد . جنگ غیرقانونی شد^۱ . حقوق و آزادیهای فردی تضمین گردید و کابینه وزراء بطور دسته جمعی در برابر پارلمان مسئول بود . هرگاه کابینه براءى عدم اعتماد در پارلمان مواجه میشد باید استعفا میکرد و یا خود پارلمان را منحل مینمود .

ماک آرتور طرح مزبور را تصویب کرد ولی برای قانونی شدن آن لازم بود که بتصویب پارلمان جدید نیز برسد . ستاد متفقین همچنین قانون انتخابات

۱- اصل نهم در قانون اساسی جدید ژاپن در تقبیح جنگ چنین مقرر میدارد :
 "مردم ژاپن که صمیمانه آروزمند یک صلح بین المللی مبتنی بر عدالت و نظم میباشند برای ابداز جنگ بعنوان حق حاکمیت ملت و از تهدید یا یا توسل بزور بعنوان وسیله حل اختلافات بین المللی صرفنظر میکنند .
 بمنظور نیل به هدف مذکور نیروهای زمینی ، دریائی و هوائی و نیز سایر وسایل جنگی بالقوه نگهداشته نخواهد شد . حق جنگ برای دولت برسمیت شناخته نخواهد شد .

گنجاندن این اصل در قانون اساسی ژاپن یکی از پدیدههای جدید در تاریخ قوانین اساسی دنیاست ، زیرا در هیچ قانون اساسی حق جنگ که یکی از مظاهر حق حاکمیت یک ملت میباشد غیرقانونی اعلام نشده است .

و استثمار سرزمینهای دیگر پشتیبانی نموده بودند یعنی نویسندگان، صاحبان و سردبیران روزنامه‌ها، مدیران ایستگاههای رادیو تصفیه شدند. در عمل عده زیاد دیگری نیز به همراه "اشخاص نامطلوب" از شغل و مقام خود معزول گردیدند و مورد تعدی و بیعدالتی قرار گرفتند. البته بعداً "از عده‌ای از طرد شدگان رفع سوءظن شد و مجدداً" بکارگماشته شدند. هنگامیکه در ماه مه ۱۹۴۸ جریان تصفیه پایان رسید تقریباً "عده‌ای نزدیک به ۲۲۰۰۰۰ نفر از کاربرکنار شده بودند که از آن عده ۱۸۰۰۰۰ نفر شامل افسران ارتش بود. در ضمن ۱۳۰۰ سازمان و موسسه مختلف منحل گردیدند^۱.

یکی از مواد اعلامیه پوتسدام برای پیشگیری از افزایش قدرت بالقوه جنگی ژاپن در آینده محاکمه و مجازات جنایتکاران جنگی بود. محاکمات باین منظور انجام میشد که میلیتاریسم و تجاوز با مجازات جنایتکاران جنگی بی اعتبار شود. در سراسر شرق آسیا در محل وقوع جنایات یک رشته دادگاههای نظامی با شرکت نمایندگان دولتی که اتباعشان قربانی جنایات ژاپنیها بودند تشکیل شد. یک دادگاه خاص نظامی بین المللی نیز برای محاکمه رهبران و سرکردگان ژاپن که متهم بارتکاب جنایات علیه صلح، جنایت جنگی و جنایت علیه انسانیت بودند از نمایندگان یازده دولت متفق در مه ۱۹۴۶ در توکیو تشکیل گردید. دادگاه بیست و هشت نفر را جنایتکار عمده جنگی تشخیص داد که در میان آنان

1- George M. Beckman, *The Modernization of China and Japan*, (New York: Harper & Row Publisher, 1962, p. 625.

دی را که بزنان حق شرکت در انتخابات را میداد و حداقل سن شرکت در انتخابات را بیست سالگی تعیین میکرد وضع و بتصویب پارلمان موجود رسانید . در آوریل ۱۹۴۶ اولین انتخابات پارلمانی بعد از جنگ برگزار شد . در این انتخابات دو حزب محافظه کار لیبرال و ترقیخواه نیمی از کرسیهای پارلمان را کردند ولی لیبرالها تعداد بیشتری را در اختیار گرفتند . در نتیجه داشیگرو رئیس حزب لیبرال نخست وزیر شد .

با تصویب ماک آرتوریوشیدا طرح قانون اساسی جدید را به پارلمان جدید و بدون هیچ اشکالی بتصویب رسید و سپس بعد از موافقت شورای اختصاصی طور در تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۴۶ رسماً " اعلام گردیده و از تاریخ ۳ مه ۱۹۴۷ اجرا گذارده شد .

در ماههای بلافاصله قبل از بمورد اجرا گذاردن قانون مذکور پیشرفتهای ملاحظه ای در جهت تقویت نیروهای لیبرال و دمکرات در ژاپن رویداد . دهی عالی متفقین اقدام به تصفیه همه جانبه مقامات حکومت های محلی ، و مدیران گروههای مالی و صنعتی و اشخاص با نفوذ در قسمتهای مختلف ، ارتباط جمعی نمود . دستورات جدیدی مبنی بر طرد " اشخاص نامطلوب " کسانی که از ناسیونالیسم افراطی و متجاوز حمایت کرده بودند از مجالس اعم از ایالتی ، ولایتی ، شهر و دهکده صادر شد . حتی روسای انجمن محلی شهری که بر مردم نظارت داشتند مشمول این دستورات شدند . همه هم که در امور تبلیغاتی نقش فعالی داشته از توسعه طلبی ، اقدامات جنگی ،

کیدو کوچی *Kido Kochi* مهردادار سلطنتی توجو نخست‌وزیر

زمان جنگ و نظامیانی چون آراکی *Araki* ، ایتا گاکی *Itagaki*

و نیز ماتسواوکا *Matsuoka* ناسیونالیست افراطی و وزیر خارجه سابق بودند

در نوامبر ۱۹۴۸ دادگاه همه متهمین را گناهکار تشخیص داد و اعلام نمود که همه

آنان توطئه تسلط ژاپن را بر آسیا از طریق جنگ تجاوزکارانه طراحی کرده بودند .

هشت نفر محکوم مرگ و اعدام شدند ، ۱۶ نفر زندان ابد ، یک نفر به ۲۰

سال زندان ، یک نفر دیگر به ۷ سال حبس و بقیه بمجازاتهای خفیف تری محکوم

شدند . ۱

قدرت متمرکز پلیس که قبل از جنگ تحت نظر وزارت کشور ژاپن بود و بر همه

جنبه‌های زندگی اجتماعی مردم نظارت مینمود تجزیه شد و در دسامبر ۱۹۴۷ قانون

جدیدی برای پلیس وضع گردید . بموجب این قانون یک نیروی پلیس محلی و

شهری ایجاد شد و یک پلیس ملی و روستائی با اختیارات محدود . ولی این نظام

جدید مورد قبول حکومت ژاپن قرار نگرفت و حکومت مرکزی پیوسته در صدد یافتن

بهانه‌هایی برای بازگشت بنظام گذشته بود . اما تا سال ۱۹۵۴ که پارلمان بر

اختیارات پلیس افزود مخالفت‌های شدیدی با تفویض قدرت زیاد بآن ابراز میشد .

همزمان با انجام اقدامات فوق فعالیت‌های کارگران شهری درد سرهای فراوانی

برای یوشیدا نخست وزیر تولید کرده ظهور یک نیروی سیاسی جدید در صحنه

سیاست ژاپن مشهود بود . بعلت وخامت اوضاع اقتصادی اختلافات کارگری نیز شدت یافت . کمونیستها در پیشاپیش فعالیتهای کارگری و پشتیبان تقاضاهای آنان مورد تامین حداقل مزد ، معافیت کسانی که کمترین مزد را دریافت میداشتند از پرداخت مالیات ، و افزایش مبلغ مزدهائی که ماهانه دریافت میشد و غیره ، قرار داشتند . افزایش اختلافات و اعتصابات کارگری سبب شد که حتی اعتماد ماک آرتور نیز از یوشیدا تا حدی سلب شود و لزوم تجدید انتخابات مجلس نمایندگان را خواستار گردد^۱ . در انتخابات جدیدی که در روز ۲۵ آوریل ۱۹۴۷ صورت گرفت حزب لیبرال یوشیدا از دست یافتن باکثرت کرسیهای مجلس محروم گردید . هرچند که هیچ حزبی اکثریت مطلق را کسب ننمود ولی سوسیالیست ها کرسیهای

بیشتری را اشغال کردند . در نتیجه کاتایاما تetsu *Katayama Tetsu*

رئیس حزب سوسیالیست کابینه ای ائتلافی با بعضی محافظه کاران تشکیل داد و این اولین بار بود که سوسیالیستها حکومت را در دست می گرفتند و خود تحولی بود که در نظام اجتماعی ژاپن رخ داد و معلوم شد که دموکراسی سیاسی بار دیگر در این کشور مستقر شده است . ولی مشکلات موروثی از دوره یوشیدا تورم پولی و اقتصاد نابسامان کشور و عواملی دیگر دست بدست هم دادند و موجبات سقوط کابینه کاتایاما را فراهم کردند . نخست وزیر سوسیالیست در فوریه ۱۹۴۸ مجبور با استعفا شد . پس از کناره گیری وی پارلمان آشیدا هیتوشی (

Ashida Hitoshi) رئیس حزب محافظه کار دمکرات را، بجاننشینی او برگزید. ولی آشیدا نیز پس از هشت ماه جای خود را به رقیبش از حزب لیبرال یعنی یوشیدا داد. انتخابات عمومی که در ژانویه ۱۹۴۹ بعمل آمد حزب یوشیدا پیشرفت شایان توجهی نمود و اکثریت مطلق کرسیهای مجلس نمایندگان را در اختیار گرفت. در انتخابات ماه ژوئن ۱۹۵۰ مجلس سنا نیز حزب لیبرال پیروزیهای دیگری را بدست آورد.

تمایلات محافظه کاری بتدریج در سیاست ژاپن تقویت میشد و اوضاع کشور بنحوی مطلوب و مطابق دلخواه محافظه کاران داخلی و نیز مارک آرتور پیشرفت مینمود. در ژوئیه ۱۹۴۹ ماک آرتور اعلام داشت که باید بحکومت ژاپن اجازه داد تا از اختیارات معمولی یک حکومت در اداره امور داخلی کشور برخوردار شود. یوشیدا با درایت و کفایت کافی اداره امور داخلی را در دست داشت. پیروزی نیروهای کمونیست در سال ۱۹۴۹ در چین و سیاست کلی ضد کمونیستی که ایالات متحده آمریکا در غرب اقیانوس آرام تعقیب مینمود باعث شد که آمریکا بفکر تقویت ژاپن در برابر نفوذ کمونیسم در آسیای شرقی بیفتد و در جنگ سرد بین دو قطب سرمایه داری و کمونیسم ژاپن را بعنوان یک قدرت برای مقابله با شوروی و چین کمونیست حمایت نماید. یوشیدا از سیاست آمریکا حسن استقبال کرده حداکثر توانائی خود را در جهت بهره گیری از شرایط جدید بکار بست.

پیمان صلح با ژاپن :

در بهار سال ۱۹۴۷ طرح پیمان صلح با ژاپن توسط وزارت خارجه آمریکا تهیه

شد. سپس این طرح برای اظهار نظر به ماک آرتور تسلیم گردید. او بزودی نظر خود را مبنی بر لزوم انعقاد پیمان صلح با ژاپن ابراز نمود. بنظر ماک آرتور اشغال ژاپن سه جنبه نظامی، سیاسی و اقتصادی داشت. او معتقد بود که جنبه نظامی اشغال تکمیل شده و جنبه سیاسی آن نیز انجام یافته بود و فقط میبایست بر آن نظارت میشد. جنبه سوم که شامل محدودیت های اقتصادی بود با امضای پیمان صلح پایان مییافت و روابط بازرگانی بین ژاپن و سایر دول در مسیر عادی قرار میگرفت. بعقیده ماک آرتور بستن پیمان صلح با ژاپن در اولین فرصت موجب تسهیل حل اختلافات در اروپا بر سر مسایل آلمان و اتریش میشد. همچنین بنظر او پیمان صلح نمیبایست چون پیمان ۱۹۱۹ و رسای جنبه مجازات داشته باشد زیرا در آن صورت در بطن خود موجبات جنگ دیگری را فراهم میسازد. ایالات متحده آمریکا میبایست سایر متفقین را به عقلائی بودن انعقاد پیمان صلح متقاعد میساخت و در صورت مخالفت شوروی نیز پیمان را بدون شرکت آن دولت با ژاپن با مضاء میرسانید جورج مارشال (George Marshal) وزیر خارجه وقت آمریکا نیز با نظریات ماک آرتور موافق بود ۱.

اهمیت ژاپن برای ایالات متحده آمریکا بعنوان یک پایگاه ضد کمونیستی با پیروزی مائوتسه تونگ در سرزمین اصلی چین و فرار چیانگ کایشک به جزیره فرمز در سال ۱۹۴۹ و نیز تقویت ارتش جمهوری تودهای کره بیشتر شد.

برای اینکه انعقاد پیمان صلح و بازگشت نیروهای آمریکا از ژاپن این توهم را که آمریکا از آسیای شرقی عقب‌مینشیند و ژاپن را رها می‌سازد ایجاد ننماید دین آچسن (*Dean Acheson*) وزیر خارجه وقت ایالات متحده آمریکا در ژانویه ۱۹۵۰ طی اعلامیه‌ای ژاپن واکینا و ارا داخل در محدود خط دفاعی آمریکا در غرب اقیانوس آرام قرارداد و تاکید کرد که آمریکا به نگهداری نیروهای دفاعی نیرومندی در مناطق مزبور ادامه خواهد داد. با شروع جنگ در کره در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ و عبور نیروهای مسلح کره شمالی از مدار ۳۸ درجه وقایع خاور دور شکل تازه‌ای بخود گرفت. ترومن، ماک آرتور را مأمور ساخت که به کمک کره جنوبی بشتابد و فرماندهی نیروهای صلح سازمان ملل متحد را بعهده بگیرد.

حوادث مذکور سبب شد که ماک آرتور گرفتار حوادث و وقایع جنگ کره شود و دیگر فرصتی برای پرداختن با امور ژاپن رانداشته باشد. دولت آمریکا مجبور شد سربازان خود را از ژاپن به کره اعزام دارد و در نتیجه از حکومت ژاپن بخواهد که مسئولیت بیشتری برای حفظ امنیت داخلی کشور عهده دار شود. در این هنگام نقش یوشیدا حساستر شده، وظائف سنگین‌تری را عهده دار گردید.

در تاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۵۱ ماک آرتور بر سر توسعه جنگ کره بآنسوی رود یالو *Yalu* در منچوری با سیاست رسمی دولت ایالات متحده آمریکا اختلاف پیدا کرد و بدستور ترومن از کلیه ستمهای فرماندهی خود در خاور دور معزول شد و ژنرال ماتیوریجوی *Matthew B. Ridgway* جانشین او گردید.

خبر برکناری ماک آرتور ابتدا برای ژاپنیها باور نکردنی بود زیرا که او را م-

نیرومند و شکست ناپذیر و صاحب اقتداراتی بی پایان تصور میکردند . این نگرانی نیز برای حکومت ژاپن حاصل شد که بر کناری ماک آرتور موجبات تغییری در سیاست ایالات متحده آمریکا نسبت با انعقاد پیمان صلح با ژاپن و تعویقی در انجام آن شود . ولی بزودی باسفر دالس *Dulles* به توکیو طرح نهائی پیمان صلح تهیه گردید و بین ۱۵ دولت متفق تقسیم شد . شورویها از بحث با دالس در این باره امتناع نمودند . انگلستان که جزیره فرمز را جزء لاینفک جمهوری توده‌ای چین میدانست خواهان وضع بعضی محدودیتهای اقتصادی در مورد ژاپن بود . بعضی از دول متفق در حوزه اقیانوس آرام فکر انعقاد یک پیمان امنیت متقابل را بعنوان بهترین تضمین در برابر تجاوز مجدد ژاپن در منطقه مزبور رد نمودند . برای حل این مشکلات دالس طرح انعقاد ۳ پیمان جداگانه را پیشنهاد کرد :

۱- پیمان دو جانبه بین ایالات متحده آمریکا و ژاپن

۲- پیمان سه جانبه بین ایالات متحده آمریکا و استرالیا و زلاند نو معروف

به آنزوس (*Anzus*) .

۳- یک قرار داد جداگانه بین فیلیپین و ایالات متحده آمریکا .

تا ماه ژوئیه ۱۹۵۱ همه اختلافات و مخالفتها بر سر انعقاد پیمان صلح جز با دول کمونیستی حل شد . لذا دولتهای انگلیس و ایالات متحده آمریکا دعوتنامه‌های شرکت در کنفرانس صلح را که در ۴ سپتامبر ۱۹۵۱ در سانفرانسیسکو تشکیل میشد برای دول متفق در جنگ با ژاپن ارسال داشتند . از ۵۵ دولت متفق همگی باستثنای یوگسلاوی ، برمه و هند دعوت را پذیرفتند . دولت اتحاد جماهیر شوروی و دیگر

کشورهای کمونیستی گرچه دعوت را پذیرفتند و در کنفرانس شرکت جستند ولی از امضای پیمان صلح اجتناب نمودند . در تاریخ ۸ سپتامبر پیمان صلح بامضای نمایندگان ۴۸ دولت رسید . در مقدمه پیمان ژاپن قصد خود را بالحاق به سازمان ملل متحد و نیز رعایت اصول منشور ملل متحد و حقوق و آزاد یهای بشری اعلام داشت . با انعقاد پیمان در سانفرانسیسکو حالت جنگ با ژاپن پایان یافت و این کشور حاکمیت خود را باز یافت ^۱ . بموجب مواد پیمان در حالیکه ژاپن تعهدات خود را نسبت به منشور ملل متحد در مورد حل اختلافات بین المللی بطریق مسالمت آمیز و خود داری از تهدید یا توسل بزور می پذیرفت دول متفق نیز حق ژاپن را بعنوان یک ملت در دفاع مشروع خود برسمیت شناختند . در همان روز ایالات متحده آمریکا با استناد بمواد پیمان مذکور ، پیمان امنیت متقابل ژاپن - ایالات متحده آمریکا را بامضاء رسانید . بموجب این پیمان ایالات متحده آمریکا اجازه مییافت تانیروهای هوائی ، دریائی و زمینی خود را برای حفظ صلح در خاور دور و جلوگیری از حمله به ژاپن در این سرزمین و نواحی نزدیک بآن مستقر سازد . در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۵۲ با تصویب پیمان صلح از طرف پارلمان ژاپن با شغال این کشور از لحاظ رسمی و حقوقی پایان داده شد و ژاپن یک دولت مستقل گردید . ولی در حقیقت و در عمل تغییری در واقعیات رخ نداد . زیرا بعلت ضعف و ناتوانی ژاپن در حفظ امنیت خود ، این دولت متکی بایالات متحده آمریکا بود . فرماندهی

عالی نیروهای متفقین منحل گردید اما نیروهای اشغالی آمریکائی تبدیل به نیروهای امنیتی شدند و در ژاپن باقی ماندند. بهره‌مندی اعضای نیروهای مذکور و وابستگان آنان از مزایای خاص برون‌مرزی یکی از علل مهم خدشه‌دار شدن مناسبات دوستانه بین ایالات متحده آمریکا و ژاپن در سالهای بعدی شد.

همانطور که قبلاً گفته شد از جوه خاص اشغال ژاپن یکی ورود نیروهای اشغالگران خارجی برای نخستین بار بخاک آن کشور بود و دیگری تحمیل یک رشته تغییرات و اصلاحات. در اینجا باید متذکر شد که از خصوصیات دیگر مردم ژاپن تسلیم شدن در برابر واقعیات تلخ زندگی با نظری مثبت است. تاریخ معاصر این کشور شاهد دو نمونه بزرگ، مهم و انقلابی از این خصیصه بوده است. یکی در سال ۱۸۵۴ بهنگام ورود تهدید ناوگان نیرومند کمودور پری به بندر اداو (توکیو فعلی) و دیگری تسلیم ژاپن در ماه اوت ۱۹۴۵ میباشد.

ژاپنی‌ها که مردمی سرسخت و مبارزند و برای نیل به هدفهای خود تا پای جان فداکاری مینمایند هنگامیکه حقایق با آنان ثابت نماید که مقاومت بیهوده و دور از عقل سلیم است تسلیم میشوند ولی بلافاصله ب فکر چاره‌جویی و بهره برداری از موقعیت جدید برمی آیند. بگفته دیگر پس از پذیرش ناتوانی و شکست تسلیم میشوند ولی بخود اجازه نمیدهند غرق در یأس و نومیدی و حالات نا متعادل روحی شوند بلکه ب فوریت اقدام ب ترمیم خرابیها و رفع موجبات ضعف و نواقص خود نموده علل برتری خصم را تجزیه و تحلیل مینمایند و بالنتیجه ب فراگیری از او می پردازند. این خصیصه یکی از دلایل مهم پیشرفت ژاپن بوده است.

فصل سوم

تحولات اقتصادی ژاپن و اثرات آن در نو سازی سیاسی این کشور

بخش یکم - تحولات اقتصادی قبل از سال ۱۹۴۵

در فصل اول این رساله پیرامون تعریف نو سازی و مفاهیم آن ذکر شد که از نظر بعضی محققین و دانشمندان نو سازی اساساً "یک پدیده اقتصادی است که با فرایند صنعتی شدن رابطه خیلی نزدیک دارد. در نظر آنان نو سازی تنها در امور اقتصادی و مادی مصداق دارد."

امروزه نیز در کشورهای تازه با استقلال رسیده آسیائی و آفریقائی همه جا صحبت از پیشرفت و توسعه اقتصادی است. بحث از ارقام و آمار درباره در آمد سرانه، تولید ناخالص ملی، سرعت رشد اقتصادی، تورم پولی و اصلاحات کشاورزی و غیره است.

مفاهیم مذکور به بهترین وجه در مورد پیشرفت های اقتصادی ژاپن صادق است. پیشرفت اقتصادی این کشور تنها یک تغییر بزرگ و جالب نیست بلکه بیشتر یک معجزه شباهت دارد. ژاپن طی مدتی کمتر از یک قرن توانسته است خود را همپایه بزرگترین و غنی ترین دول روی زمین قرار دهد و هم اکنون داعیه پیشی گرفتن از ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی را در سر می پروراند. مبداء رشد اقتصادی ژاپن بارستاخیز میجی در سال ۱۸۶۸ آغاز میگردد. در آن تاریخ نظام فئودالی در آن جامعه ملغی شد و اساس زندگی اقتصادی مردم

برپایه‌های دیگر قرار گرفت . قبل از آن تاریخ ژاپن یک کشور منزوی و بسته بود و با تحولات اقتصادی دنیای خارج آشنائی چندانی نداشت . بظاهر تغییری در جامعه‌ی چشم‌نمی‌خورد و یا تحولات خیلی‌بکندی صورت می‌گرفت . نزدیک به دو قرن و نیم بیگانگان اجازه تجارت و اقامت در آن سرزمین را نداشتند و حکومت نیز روابط بازرگانی ، مسافرت بخارج و مطالعه در خارج از کشور را برای اتباع خود ممنوع ساخته بود .

تنها تماس ژاپن با دنیای خارج از طریق هلندیها بود که سالی یکبار اجازه داشتند یک کشتی از مستعمره خود (اندونزی) روانه بندر ناگاساکی نمایند . تماس و روابط تجاری با چین نیز کم و بیش در حد ارتباط با هلندیها بود . در اجرای سیاست انزوای ژاپنیها از ساختن کشتیهائی که بیش از هفتاد و پنج تن ظرفیت داشت ممنوع بودند . معهذا اقتصاد ژاپن در آن دوران یک اقتصاد ابتدائی نبود . ژاپن دارای حکومت مرکزی مقتدري بود که با کاردانی و قدرت کشور را اداره میکرد و اقتصاد کشور نیز طبق برنامه دقیقی طرح ریزی شده بود . علیرغم بروز قحطی و گرسنگی در بعضی سالها کشاورزی رویهمرفته از عهده نیازمندیهای سی و پنج میلیون نفوس آن دوران برمی‌آمد و محصول برنج آن تکافوی احتیاجات غذائی مردم بود

پیروی حکومت توکاگاوا از سیاست انزوای هر چند که معایب و مضاری در برداشت و سبب عقب ماندگی و عدم پیشرفت ژاپن از بعضی جهات گردید ولی

از جهت دیگر محاسنی هم داشت و مانع از تسلط و نفوذ دول استعمارگر بر آن دیار شد.

همانطور که در فصل دوم این رساله نوشته شده است پس از آنکه شوگون پی بضعف نظامی خود در برابر کشتیهای جنگی دشمن برد تسلیم شد، دولت ایالات متحده آمریکا و بعضی دول اروپائی شوگون را مجبور بامضای پیمانهای تحمیلی نمودند و امتیازات بازرگانی قابل توجهی از وی گرفتند.^۱

رهبران دانای حکومت میجی که راز موفقیت دول غربی را دریافته بودند بر آن شدند که ارتشی نو و نیرومند که هم‌رمز با ارتش های دول غربی باشد ایجاد نمایند و دولتی قوی تاسیس کنند تا بتوانند خود را از یوغ پیمانهای غیرعادلانه غربیهارهائی بخشند. اما داشتن یک ارتش قوی بتنهائی کافی نبود، بنیه اقتصادی کشور نیز میبایست استوار و نیرومند میشد، اولین گامی که در جهت بهبود و اصلاح وضع اقتصادی کشور برداشته شد رفع محدودیتهای ناشی از نظام فئودالی سابق بود. هر کس این حق را دارا شد که بهر کاری که مایل بود بپردازد و بهر جا که میخواست برود و بهر شغلی که دوست میداشت بپردازد. تضییقات مربوط به خرید و فروش زمین و کشت محصولات از بین رفت. بالغو نظام سابق طبقاتی ۴۲۰۰۰۰^۲

1 – Reischauer, *op. cit.* pp. 108-111.

2 – Angus Maddison, *Economic Growth in Japan and USSR*, (London: George Allen & Unwin Ltd., 1969) p. 4.

جنگجوی سامورائی با دیگر مردم در یک ردیف قرار گرفتند. عده ای از آنان بخدمت ارتش جدید درآمدند و پاره ای به تجارت روی آوردند و مابقی نیز مشاغل دیگری را انتخاب کردند. دهقانان که تحت نظام گذشته مجبور بتأمین مخارج زندگی دایمیوها و سامورائیهها بودند از این وظیفه معاف شدند.

داشتن جواز سفر در داخل کشور که در دوره فئودالی مرسوم و اجباری بود نیز لغو گردید. بعبارت دیگر حکومت میجی با قطع کلیه پیوندها و قیود فئودالی حاکم بر مناسبات بین مالک و زارع اولین مرحله اصلاحات ارضی در ژاپن را با تمام رسانید. سپس حکومت دست بیک رشته اقدامات ابتکاری در امور کشاورزی زد درواقع نوسازی اقتصادی ژاپن در قرون گذشته با تاسیس کارخانه ها آغاز نگردید بلکه با نوساختن نظام زراعی شروع شد. دانشجویان کشاورزی بخارج اعزام گردیدند، متخصصین خارجی برای مشاوره درباره طرحهای خاص بکشور دعوت شدند، گیاهان و بذرهای جدید بکشور آورده شد، وسایل کشاورزی جدید از غرب خریداری و مورد آزمایش قرار گرفت، طرحهای آبیاری و سدسازی اجرا گردید و کودهای شیمیائی با موفقیت مورد استفاده قرار گرفت (البته اجرای بعضی طرحها نظیر کشت مو با شکست مواجه شد). گروههای سیار کشاورزی برای آشنا ساختن زارعین به روشهای نوین کشت به مزارع و دهات اعزام گردیدند و بالاخره دانشکده های کشاورزی و مراکز آزمایشگاهی زراعی تاسیس شد که معروفترین آنها در سالهای ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷ بترتیب در هوکائید و توکیو ایجاد گردید. در سال ۱۸۹۳ مرکز ملی تجربیات کشاورزی جهت پیشرفت فنون مربوطه

ایجاد شد و به تشویق ترقیات زراعی ادامه داد. میزان محصول برنج که مهمترین ماده غذایی مردم بود بین سالهای ۱۸۸۰ و ۱۸۹۴ حدود ۳۰ درصد افزایش یافت که تا اندازه‌ای بعلت توسعه بیشتر اراضی زیر کشت و تا حدودی هم بواسطه بکار بستن شیوه‌های جدید کشت و زرع بود. یعنی در هر هکتار ۲۰ درصد بر مقدار محصول افزوده شد. تولید محصولات دیگری هم چون گندم و جو افزایش یافت. در نتیجه تولید کشاورزی نه فقط همزمان بار شد جمعیت اضافه گردید بلکه سطح تولید سرانه برنج کشور نیز بالا رفت. اضافه شدن درآمد نقدی اهالی روستاها بازار داخلی مناسبی برای فروش کالاهای صنعتی فراهم کرد.

معهدا با وجود پیشرفتهای مذکور کشاورزی در ژاپن از بعضی جهات تغییر اندکی پیدا کرد. بعلت کوچک بودن وسعت مزارع درآمد حاصله کشاورزان با اندازه‌های نبود که قادر بخرید وسایل ماشینی و ابزارهای گران بها برای بهره‌برداری بیشتر از زمین برآیند لذا در کشت از نیروی کار بیشتر استفاده میشد. در فاصله بین سالهای ۱۸۶۸ - ۱۸۸۰ مالیات بر درآمد حاصله از اراضی $\frac{۴}{۵}$ یا ۸۰ درصد درآمدهای حکومت مرکزی را تشکیل میداد و تا شروع جنگ جهانی اول یک سوم آنرا تامین کرد. بعبارت دیگر قسمت اعظم منابع درآمد بودجه کشور از بخش کشاورزی تامین میشد.

صنعتی شدن و توسعه اقتصادی ژاپن در قرن نوزدهم به هزینه بخش کشاورزی

عملی شد. یکی از دلایل عمده اینکه سبب گردید که حکومت ژاپن در نوسازی کشور چنین خط مشی را تعقیب نماید ترس و وحشت رهبران حکومت میجی از استعمار و ورود سرمایه های خارجی بکشور و عواقب اقتصادی و سیاسی ناشی از آن بود. لذا حکومت در آغاز کار برای سازندگی و پیشبرد صنایع جدید به جمع آوری سرمایه از بخش اقتصاد سنتی یعنی کشاورزی پرداخت. در سال ۱۸۷۲ سه چهارم نفوس کشور از طریق کشاورزی امرار معاش مینمودند. حتی در سال ۱۹۲۰ هم هنوز نیمی از جمعیت کشور از زراعت ارتزاق میکرد. البته خط مشی متخذه حکومت بدون خطر و ایجاد ناراحتی هم نبود. در بعضی روستاها طغیان های دهقانی بوقوع پیوست. ولی راه حل دیگری هم برای رهبران کشور متصور نبود. اگر ژاپن میخواست که نیرومند باشد و چون بسیاری کشورهای آسیائی مستعمره دول اروپائی نشود ضروری بود که سایر بخشهای اقتصادی آن توسعه یابد. نقش تعیین کننده حکومت در این میان بسیار حساس بود. قصد آن این نبود که خود عهده دار انجام فعالیتهای توسعه اقتصادی باشد بلکه نیست آن بود که توسعه صنایع را تشویق و ترویج نماید. در بخشهایی چون توسعه شبکه ارتباطات کشور که فعالیت خصوصی افراد امکان پذیر نبود حکومت خود اقدام میکرد. بموسسات خصوصی که نیازمند کمک بودند یاری مینمود. حکومت میجی با انحصاری کردن معاملات تجارت خارجی توانست مقادیری ارز خارجی بدست آورد و سپس اقدام بخرید کالاها و ماشینهای تولیدی از خارج نماید. قسمتی از کالاهای وارده را بحکومت های ایالتی امانت داد تا بعنوان

نمونه به سازندگان و تولیدکنندگان ژاپنی ارائه دهند و بقیه را با قسط بکسانی که نیازمند کالاهای سرمایه ای بودند فروخت. نمایشگاههای مختلف بازرگانی و مدارس فنی تاسیس شد و محصلین برای فراگرفتن فنون و علوم جدید با اروپا و آمریکا اعزام شدند. مشاوران و معلمان و مهندسين خارجی به کشور دعوت شدند. در سال ۱۸۷۹ تعداد ۱۳۰ تکنسین خارجی در وزارت امور عمومی مشغول بکار بودند. سیاست حکومت در هر حال این بود که هرچه زودتر جای این عده را به تکنسین های تربیت شده ژاپنی واگذار نماید. توسعه صنایع کارخانه ای ابتدا با ابتکار دولت و سپس با سرمایه گذاریهای موسسات خصوصی انجام یافت. در مرحله اول منظور حکومت از تاسیس کارخانه های نمونه و پیشقدم شدن در بهره برداری از منابع معدنی معرفی تکنیک های جدید صنعتی بود چون کارخانه های سیمان سازی، پنبه ریزی، آجرپزی، شیشه سازی و تولید مواد شیمیائی. حکومت میجی میخواست که صنایع سنتی را با روشهای جدید فنی آشنا سازد و نیز بخشهایی از اقتصاد کشور را که در نتیجه رقابت کالاهای خارجی صدمه شدید دیده بود

تقویت کند. در سال ۱۸۸۲ بانک ژاپن *The Bank of Japan*

به عنوان بانک مرکزی تاسیس شد. تا سال ۱۸۹۰ یعنی پایان مرحله اول دوره توسعه صنعتی ژاپن، حکومت خود صاحب و اداره کننده بیشتر صنایع بود. ولی از آن تاریخ به بعد بسیاری از کارخانه های دولتی به بهای نازل به موسسات و اشخاص خصوصی فروخته شد. صنایع نساجی در این میان از سایر صنایع رشد بیشتری داشت.

ریسندگی و پارچه بافی احتیاج به سرمایه گذاری کمتر و اطلاعات فنی اندک داشت. بعلاوه ماشینهای نساجی را میشد در کارگاههای کوچک مستقر ساخت و نیروی کار مورد نیاز آن را هم براحتی از خانواده های روستائی تامین کرد. لذا نساجی اولین بخش اقتصاد ماشینی بود که توجه سوداگران را جلب نمود.

در سال ۱۸۹۰ نظام سرمایه داری در ژاپن کاملاً "مستقر شده بود. سرمایه ها بکار افتاده مرحله مهم و حساس دیگری در تاریخ صنعتی شدن ژاپن آغاز گردیده بود. در نتیجه جنگ با چین و روسیه در سالهای ۱۸۹۵ - ۱۸۹۴ و ۱۹۰۵ - ۱۹۰۴ ژاپن در همان راهی که قبلاً "دول استعمارگر و استثمار کننده جلو رفته بودند گام برداشته و بر بازارهای فرمز و کره دست انداخت ۱. صنعت نساجی آن به اندازه ای رشد کرده بود که با منسوجات انگلیسی در بازار چین رقابت مینمود. کشتی، لوکوموتیو و خیلی کالاهای ساخته شده، دیگر از خارج خریداری نمیشد. شبکه بانک ها گسترش بیشتری یافت. جریان تجارت و صنعت بطرز فوق العاده ای بر پایه قرضه بانکی قرار گرفت. در همین حال فعالیتهای صنعتی در دست گروههای معدود معروف به زایباتسو متمرکز گردید. این گروهها ارتباط سیاسی نزدیکی با حکومت داشتند و فعالیتهای بانکی و صنعتی را تواما "انجام میدادند. همچنین عده کثیری از مقامات بالای زایباتسو را کارمندان دولت تشکیل میدادند. زایباتسو برای مقابله با قدرت کارتلها و تراستهای خارجی و رخنه در بازارهای

جهانی ایجاد شد. در اواخر دوره میجی زایباتسو در خارج کشور تجارتخانه های بانفوذی که کارمندان و کارکنان مطلع و کاردانی در اختیار داشتند افتتاح نمود و کار صادرات و واردات از طریق آنان در تجارتخانه ها انجام میشد. برای کاستن از قیمت های رو بتزاید کالاهای وارداتی شرکتهای کشتیرانی تجاری ژاپنی تشکیل شد و درآمدهای حاصله از آنها هزینه های گزاف حمل کالاهای وارداتی را تقلیل داد. ظرفیت کشتیهای تجاری از ۲۶ هزار تن در سال ۱۸۷۳ به یک و نیم میلیون در سال ۱۹۱۳ رسید. ناوگان بازرگانی ژاپن ۵۷^۱ درصد تجارت آن کشور را در ۱۹۱۴ و ۸۰^۲ درصد آنرا در ۱۹۱۹ انجام میداد. علت رشد و توسعه سریع کشتیرانی حمایت مداوم حکومت از شرکت میتسوبیشی (یکی از اعضای مهم زایباتسو) و از سال ۱۸۹۶ نیز کمکهای مادی حکومت بصنعت کشتی سازی و دریانوردی بود.

در فاصله بین سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۱۳ ژاپنیهوا امهای نسبتاً " سنگین بیشتری بصورت اوراق قرضه از خارج گرفتند ولی سرمایه گذاری مستقیم خارجی چه قبل و چه بعد از این تاریخ بسیار اندک بود.

سالهای جنگ جهانی اول و دهه ۱۹۳۰ برای ژاپن دوران رشد سریع اقتصادی بود. صنعت و تولید ناخالص ملی سریعتر از دوران میجی رشد نمود. ژاپن در

1 - *ibid.* p. 29

2 - *ibid.*

جنگ جهانی اول در کنار متفقین قرار گرفت ولی عملاً "داخل در جنگ نشد و هیچ صدمه ای از این نظر متحمل نگردید. ژاپن بزیان متفق خود انگلیس منسوجات خود را در چین و هند گسترش داد. در دوران جنگ سرد مزبور ژاپن از فرصت استفاده نمود و بدهیهای خارجی خود را تسویه کرد. در دهه ۱۹۲۰ گرچه ژاپنها مجدداً "از خارج وام گرفتند ولی از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۳۴ خود یک وام دهنده بزرگ بودند. ژاپنها وام مورد نیاز را بیشتر بصورت اوراق قرضه تحصیل میکردند ولی خود بصورت سرمایه گذاری مستقیم به منچوری، کره، فرمز و چین وام میدادند.

بخش دوم - تحولات اقتصادی بعد از سال ۱۹۴۵

از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۵ ژاپن کم و بیش بطور مداوم در حال جنگ بود و در چند سال اخیر آن جنگ در مقیاسی وسیع دنبال میشد. بر اثر وقوع جنگ جهانی دوم تولید ناخالص ملی ژاپن تنزل کرد و خسارات و ضایعات فراوانی به اقتصاد، شهرها و مردم آن وارد آمد. پس از جنگ ژاپن مجبور شد عده‌ای در حدود پنج میلیون سرباز و اتباع خود را که از مستعمرات و سرزمینهای اشغال شده سابق بوطن باز می‌گشتند جذب کند که خود باری سنگین بر مصائب و مشکلات عدیده آن بود.

در دوران اشغال، فرماندهی متفقین یک رشته اقدامات برای اصلاح و دمکرات نمودن بنیان اقتصادی این کشور بعمل آورد که مهمترین آنها عبارت بودند از:

- ۱ - یکی از اصلاحات مورد نظر فرماندهی متفقین تصمیم به انحلال زایباتسو بود. زایباتسو بعنوان عامل بالقوه تجاوز قبل از جنگ تشخیص داده شد. لذا طرح‌هایی برای تجزیه موسسات بزرگ صنعتی و بانکی تهیه شد و حتی پارلمان ژاپن قانون مربوط به انحلال زایباتسو را بتصویب رسانید. ولی این طرح بشدت مورد انتقاد محافل مالی و بازرگانی آمریکا قرار گرفت، زیرا بنظر آنان توسعه اقتصادی ژاپن در مسیر جاری و سنتی آن، هم بسود

آمریکا و هم بنفع ژاپن بود و گذشته از آن تنها توانائی و کار آئی زایباتسو میتوانست ژاپن را از رکود اقتصادی خطرناکی که مقارن با ظهور یک قدرت بزرگ کمونیستی در چین با آن دست‌بگیربان بود نجات دهد. لذا فرماندهی متفقین در سال ۱۹۴۹ تصمیم خود را تغییر داد و از انحلال زایباتسو منصرف شد. کابینه ژاپن نیز اجرای قانون مصوبه مذکور را به بوته فراموشی سپرد. البته مدیران اصلی زایباتسو از مقامات خود برکنار شدند و از داشتن فعالیت سیاسی منع گردیدند، اموال آنان توقیف شد و از قدرت مالی عظیم زایباتسو کاسته گردید. ولی بطور کلی شرکتهای بزرگ صنعتی و مالی اجازه یافتند که بفعالیت خود ادامه دهند و بویژه پس از پایان دوران اشغال مجدداً "زایباتسو در ژاپن نضج گرفت. نضج مجدد زایباتسو در جهت و بموازات سیاست اقتصادی دولت ژاپن بوده است^۱. زیرا حکومت ژاپن برای نوسازی کشور نیاز بوارد کردن کالاها و خدمات خارجی و نیز اطلاعات فنی پیشرفته داشت. قدرت و نفوذ زایباتسو ژاپن را قادر ساخت تا با دول بزرگ صنعتی برقابت بپردازد. زایباتسو توانست با فروش مصنوعات ساخت ژاپن در نقاط مختلف دنیا بر بسیاری بازارهای وسیع دست‌یابد و سرمایه و ارز خارجی را بسوی ژاپن جذب کند. با تحصیل ارزهای خارجی ژاپن موفق شد وسایل مادی مورد نیاز برنامه‌های نوسازی کشور را تامین نماید

1- Chitoshi Yanaga, *Big Business in Japanese Politics*, (New Haven: Yale University Press, 1968), pp.52-94.

۲- آزادی فعالیت اتحادیه های کارگری .

برای مقابله و خنثی نمودن قدرت عظیم زایباتسو و نیز دمکرات نمودن زندگی اقتصادی در ژاپن، فرماندهی متفقین تصمیم گرفت که به اتحادیه های کارگری آن کشور اجازه فعالیت دهد اتحادیه های کارگری در ژاپن قبل از جنگ جهانی دوم قدرت زیادی نداشتند و حتی در سال ۱۹۴۰ از ادامه فعالیت آنها جلوگیری شد. بتشویق فرماندهی متفقین اتحادیه های مذکور بزودی متشکل شدند و حتی بخش مهمی از آنها بسرعت زیر نفوذ کمونیستها قرار گرفت. اعضای اتحادیه های کارگری که در سال ۱۹۳۶ حداکثر به ۴۲۰۰۰۰ نفر میرسید در سال ۱۹۴۹ به ۶/۵ میلیون نفر بالغ شد. افزایش سریع اعضاء و نیز فعالیتهای شدید سیاسی اتحادیه های موصوف موجبات نگرانی مقامات اشغالی را فراهم ساخت بطوریکه خود بعداً "مجبور شدند به محافظه کاران ژاپن که نظر مساعدی به فعالیتهای آنها و نقش نیروهای کارگری نداشتند ملحق شده از گسترش بیشتر اقدامات آنها جلوگیری نمایند.

قانون اتحادیه های کارگری سال ۱۹۴۵ و قانون روابط کار ۱۹۴۶ به کارگران حق اعتصاب و متشکل شدن را داده است و قانون سال ۱۹۴۷ شرایط بهتر کار

1- Nobutaka Ike, *Japanese Politics: An Introductory Survey*, (London: Eyre & Spottiswoode, 1958) pp. 101-102.

و بیمه : اشت و بیمه حوادث ناشی از کار را مقرر داشته است . ۱ .

۳- اصلاحات ارضی :

اصلاحات ارضی از مهمترین و موفقترین اقدامات اصلاحی نیروهای اشغالی بود . یکی از عوامل نیرومند در گرایش ژاپن به سیاستهای افراطی و تجاوزکارانه در دهه ۱۹۳۰ شرایط حاکم بر روستاها بود . فقر و پریشانی که گریبانگیر روستائیان گردید ناشی از نظام ارضی بود که هر چند از قید و بندهای گذشته فئودالی رهایی یافته بود ولی بر اساس رابطه جدید مالک و مستاجر قرار گرفته

۱- یکی از وجوه خاص نظام سرمایه داری ژاپن تشکیل اتحادیه های کارگری بشکل " اتحادیه شرکت " است . در " اتحادیه شرکت " کارگران و کارکنان یک شرکت صرف نظر از درجات و نوع کار و نیز موقعیت شغلی بطور عمودی با یکدیگر متحد میشوند . در این نوع اتحاد مثلا " یک کارگر تعمیرکار لوله احساس قرابت و اشتراک منافع بیشتری با سرکارگر ، تکنسین ، کارکنان و کارمندان شرکتی که در آن کار میکنند دارد تا نسبت به کارگران تعمیرکار لوله در شرکتها و کارخانه های دیگر که هم طبقه و هم ردیف او میباشند . باین لحاظ این کارگر از منافع کارگران و کارکنان هم شرکتی خود بیشتر دفاع میکند تا کارگران هم سطح و هم شغل خود در سایر موسسات .

گرفته بود. تقریباً "نزدیک به دو سوم زارعین ژاپنی قبل از جنگ جهانی دوم را مستأجرین اراضی روستائی تشکیل میدادند که مجبور به پرداخت اجاره بهای سنگین به مالکین آن اراضی بودند. گسترش فرهنگ و آموزش و پرورش و نیز فعالیتهای عناصر دست چپی در دهات موجب شده بود که روستائیان کم و بیش بنادرستی نظام موجود مالکیت اراضی واقف شده در نتیجه اختلافات بین مالک و مستاجر بخصوص از سال ۱۹۲۰ بعد افزایش یابد. حتی جنبشهایی هم که میان مستاجرین اراضی روستائی بتدریج نضج گرفت قدرت مییافت^۱.

در سال ۱۹۲۲ حزب کمونیست ژاپن تاسیس شد و یکی از رؤوس برنامه آن حزب ضبط زمین از مالکین و انتقال آن به زارعین بود. از فعالیتهای کمونیستها بزودی جلوگیری شد ولی حکومت ژاپن که خود از افزایش سریع سیستم اجاره داری زمین زراعتی نگران شده بود اقداماتی برای جلوگیری از بسط بیشتر آن بعمل آورد و اراضی زیرکشت توسط مستاجرین را از اواخر دهه ۱۹۲۰ در سطحی زیر ۵۰ درصد کل مساحت اراضی تثبیت کرد. معذایر اثر تبلیغات زیاد عناصر افراطی دست راستی دهقانان سرمایه داران بزرگ شهری و نظام لیبرالیسم مورد نظر آنان را عامل فقر و پریشان حالی خود میدانستند. نظام اجاره داری زمین تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه یافت. پس از جنگ تضادهای نظام مذکور توأم با کمبود مواد غذایی

1- Tadashi Fukutake, *Japanese Rural Society*, (London: Cornell University Press, 1972), pp. 3-22.

بشدت موجودیت کشور را تهدید میکرد .

بمنظور مبارزه با این وضع لازم بود برنج که غذای اصلی مردم را تشکیل میداد بقیمت ارزان در اختیار آنان قرار گیرد . محصول کشاورزی ارزان موقعی بدست میآمد که زارع از زیر بار سنگین اجاره بهاء رهایی مییافت . حتی حکومت ژاپن نیز بلزوم انجام اصلاحات ارضی واقف شده بود . تجربه قبل از جنگ روستاها شورش دهقانی چین ، کمبود مواد غذائی عواملی بودند که فوریت انجام اصلاحات ارضی را ضروری میساخت .

بموجب قانونی که در اکتبر سال ۱۹۴۶ بتصویب پارلمان رسید همه اراضی زراعتی متعلق به مالکین غایب^۱، و همه اراضی استیجاری بیش از چهار هکتار در هوکائیدو و یک هکتار در سایر نقاط و نیز همه اراضی متعلق به زارعین مالک که بیش از دوازده هکتار در هوکائیدو و سه هکتار در سایر نقاط بود اجباراً بدولت فروخته شد . بهای پرداخت شده اراضی بمالکین آنها بقدری نازل بود که خرید اراضی در واقع نوعی مصادره آنها بود زیرا قیمت ها بعلت تورم پولی بسرعت سقوط میکرد . دولت تقریباً "معادل همان قیمت خرید ، اراضی را به زارعین فروخت . در سال ۱۹۵۰ در پایان اصلاحات ، اراضی استیجاری ده در صد کل اراضی زراعتی را در

۱- مالکین غایب کسانی بودند که صاحب اراضی زراعتی در روستاها بوده ولی خود در شهرها زندگی میکردند و بکشت و زرع نمیپرداختند بلکه اراضی خود

بر میگرفت و حال آنکه در سال ۱۹۴۱ چهل و شش درصد را شامل میشد.^۱

علیرغم انتقاداتی که از اصلاحات ارضی ژاپن شده است و با وجود آنکه مشکل اصلی ژاپن همانا تاءمین تغذیه جمعیتی کثیر از سرزمین بسیار کوچک همچنان لاینحل مانده است، معذک اصلاحات مذکور سبب گردید که ژاپن بیک کشور زارعین مالک تبدیل شود که این امر خود نقش خطیری در حفظ ثبات سیاسی و امنیت این کشور داشته است.^۲

رشد سریع و بی نظیر اقتصادی ژاپن از پایان دوره اشغال شروع میشود. دوره بین ۱۹۶۵-۱۹۵۳ از پررونق‌ترین ادوار تاریخ اقتصادی ژاپن و بلکه جهان بوده است. در دوره مزبور میزان متوسط رشد سالیانه تولید ناخالص ملی ژاپن ۹/۴ بود نرخی بالاتر از رشد هر کشور پیشرفته دیگر. بخش عمده ترقی و رشد

1 - Maddison, op. cit., p. 46

۲- پروفیسور ریچادراستوری (Richard Storry) استاد دانشگاه

اکسفر د متخصص در امور مربوط بژاپن معتقد است که در ژاپن انقلاب دهقانی آنطور که در چین اتفاق افتاده روی نخواهد داد زیرا امکان موفقیت ندارد. در چین اکثریت تودم مردم را دهقانان تشکیل میداند و حال آنکه ژاپن اینک سرزمینی است که اکثریت با مردم شهرنشین است. در ژاپن اگر هم انقلابی روی دهد انقلاب کارگری خواهد بود.

البته بروز شورش در روستاها به بی ثباتی اوضاع کمک خواهد کرد (منبع:

مکالمه خصوصی تهیه کننده رساله با آقای استوری).

در صنعت بود. بخش صنعتی همیشه در تاریخ اقتصادی ژاپن رشدی سریع داشته است مگر در فاصله سالهای ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۳ بازده صنعتی سالهای ۱۹۶۵ - ۱۹۵۳ برابر با $۱۳/۶$ درصد بود یعنی دو برابر میزان رشد سالهای ۱۹۵۳ - ۱۹۳۸ و بازده کشاورزی معادل $۴/۲$ رشد داشته است که هرچند خیلی کمتر از رشد صنعتی بود ولی نسبت بگذشته بیشتر بود^۱. در این دوره صادرات ژاپن نیز به سرعت افزایش یافت.

آمار زیر نموداری از میزان متوسط رشد واقعی سالیانه تولید ناخالص ملی ژاپن از قرن گذشته تا سال ۱۹۶۵ میباشد:

میزان متوسط سالیانه رشد تولید ناخالص ملی واقعی سرانه از ۱۹۱۳ - ۱۸۷۰ برابر با $۱/۷$ درصد.

میزان متوسط سالیانه رشد تولید ناخالص ملی واقعی از ۱۹۱۳ - ۱۸۷۰ برابر با $۲/۷$ درصد.

میزان متوسط سالیانه رشد تولید ناخالص ملی واقعی سرانه از ۱۹۳۸ - ۱۹۱۳ برابر $۲/۶$ درصد.

میزان متوسط سالیانه رشد تولید ناخالص ملی واقعی ۱۹۳۸ - ۱۹۱۳ برابر با ۴ درصد.

میزان متوسط سالیانه تنزل تولید ناخالص ملی واقعی سرانه از ۱۹۵۳ - ۱۹۳۸

برابر با ۱/۵ درصد .

میزان متوسط سالیانه تنزل تولید ناخالص ملی واقعی از ۱۹۳۸-۱۹۵۳ برابر با ۲٪ - درصد .

میزان متوسط سالیانه رشد تولید ناخالص ملی واقعی سرانه از ۱۹۵۳-۱۹۶۵ برابر با ۸/۳ درصد .

میزان متوسط سالیانه رشد تولید ناخالص ملی واقعی از ۱۹۵۳-۱۹۶۵ برابر با ۹/۴ درصد ۱ .

اقتصاد ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم بطور کلی از سه مرحله گذشته است :
مرحله اول از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ یعنی دوران اشغال این کشور توسط دول
فاتح در جنگ . در این مرحله خرابیهای ناشی از جنگ ترمیم شده چرخ کارخانه ها
مجدداً " بگردش درآمده و اقتصاد کشور با کمک دولت ایالات متحده آمریکا
سروسامان گرفته است .

مرحله دوم از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۵ یعنی دوره رشد سریع و بگفتن او کاوا
(K. Ohkawa) رشد " انفجاری"^۲ است . در این مرحله سیاست
اقتصادی دولت بر اصل بسط و گسترش صنایع ، توسعه هر چه بیشتر صادرات و
ارزهای خارجی قرار گرفت . بعبارت دیگر توسعه اقتصادی بزبان مصرف کننده

1 - *ibid.* pp. 31-51

2 - *ibid.* p. 50

داخلی وعدم توجه کافی برفاه زندگی عمومی مردم و بهبود وضع مسکن ، جاده‌ها بیمه‌های اجتماعی و غیره .

مرحله سوم از سال ۱۹۶۵ بعد آغاز میشود که در این مرحله سیاست اقتصادی دولت بتدریج در جهت بسط و توسعه اقتصادی همزمان با بهبود وضع زندگی اجتماعی مردم و توجه بیشتر برفاه عمومی ملت قرار گرفته است . مرحله سوم تا اندازه زیادی تحت فشار عوامل داخلی و خارجی صورت می‌گیرد . از جمله عوامل داخلی نارضایتی عمومی از گرانی قیمت‌ها ، بدی وضع مسکن و راه‌ها ، آلودگی محیط زیست و مسایلی نظیر اینهاست . عوامل خارجی ناشی از فشار دول پیشرفته صنعتی و بویژه ایالات متحده آمریکا است که از رشد صنعتی و توسعه صادرات ژاپن خرسند نبوده آنرا بزیان منافع خود میدانند . لذا خواستار رفع محدودیتهای مربوط ب سرمایه‌گذاری در صنایع و سهام شرکتهای ژاپنی هستند و نیز خواهان کاهش صدور کالاهای صنعتی ژاپن ببازارهای اروپائی و آمریکائی میباشد .

باین لحاظ بود که کاکوئی تاناکا (*Kakuei Tanaka*)

که در ژوئیه ۱۹۷۲ بنخست وزیر رسید برنامه کابینه خود را "نوسازی مجمع الجزایر ژاپن" اعلام کرد^۱ . منظور او از این برنامه بسط و تعمیم بیمه‌های اجتماعی ، افزایش سرمایه‌گذاریهای دولت در بخش اقتصاد عمومی ، بهبود و توسعه شاهراهها و انتقال محل کارخانه‌ها از شهرهای بزرگ و مناطق پر جمعیت بنقاط کم جمعیت

1- "The Permanent Government", *The Economist*,
March 31, 1973, p. 27.

حراست از زیباییهای طبیعت و محیط زیست و خلاصه صرف مبالغی از اندوخته‌های فراوان ارزی در داخل کشور و خرید بیشتر کالاهای مصرفی مورد نیاز مردم از خارج است .

اینک ببینیم که چه عواملی باعث توسعه و رشد سریع اقتصاد ژاپن شده است نتیجه این رشد تبدیل یک کشور مغلوب و ورشکسته در پایان جنگ جهانی دوم بیک قدرت معظم اقتصادی جهانی است . این رشد سریع و اعجاب انگیزه فقط موجب تحولاتی در جامعه ژاپنی گردیده است بلکه آثار آن در مناسبات سیاسی بین‌المللی نیز کاملاً " محسوس است . شکی نیست که عوامل چند چون کمکهای اقتصادی ایالات متحده آمریکا به‌نگام اشغال این سرزمین ، ممنوعیت ژاپن از داشتن یک ارتش بزرگ و نیرومند در دوران اشغال و حتی بعد از آن ، سفارشات خرید ارتش آمریکا به‌نگام بروز جنگ در کره و ویتنام باین کشور و نیز نیروی کار ارزان و فراوان در گذشته سهم زیادی در تسریع رشد اقتصادی ژاپن داشته اند . ولی صرف نظر از عوامل فرعی و تصادفی مذکور سر حقیقی موفقیت اقتصادی ژاپن را باید در امور دیگری جستجو کرد .

رشد مداوم صنعتی ژاپن ناشی از نظم بسیار دقیقی است که در کل سازمان اقتصادی این کشور برقرار می‌باشد که اساس آن بشرح زیر است :

۱- روشهای تحصیل سرمایه :

شرکتهای ژاپنی بیشتر سرمایه مورد نیاز خود را از طریق وامهای بانکی تاءمین مینمایند و این مقدار تا هشتاد و پنج درصد سرمایه را شامل میشود . بانکها نیز

بنوبه خود برای تقلیل خطرات و زیانهای ناشی از این روش به قرضه های اتکائی متوسل میشوند . در این میان نقش دولت حائز اهمیت زیاد است زیرا که دولت از وامهای شرکتهای بزرگ ژاپنی در مقابل بانک ها حمایت میکند . این روش موجب آن میشود که از یک طرف تاءمین سرمایه مورد نیاز شرکتهای امکان پذیر میشود و از طرف دیگر دولت ژاپن نقش حساس و مهمی در نظارت و هدایت نحوه رشد اقتصادی کشور داشته باشد . این وظیفه خطیر دولت را "بانک ژاپن" ایفا مینماید که نظارت شدیدی بر موجودی پول بانکهای تجاری و عملیات بانکی آنها اعمال مینماید . عبارت دیگر در نهایت امر بانک ژاپن هم ضامن شرکتهای قرض کننده در برابر بانکهای تجاری است و هم ضامن بانکهای تجاری .

بانکهای تجاری هیچگاه استر داد اصل وام خود را از شرکتهای بزرگ مطالبه نمینماید . باین ترتیب وام جنبه سرمایه دائمی شرکتهای را دارد . اصولاً " بین شرکتهای بزرگ صنعتی و مؤسسات ملی رابطه بسیار نزدیک برقرار است که بهترین نمونه آن بشکل زایباتسوعمل میکند . مثلاً " میتسوبیشی از شرکتهای مختلف تولید تشکیل شده است که با بانک میتسوبیشی رابطه نزدیک دارد .

از جهت دیگر شرکتهای بزرگ با صدها و هزاران شرکت کوچک در ارتباط دائمی میباشند و پیوسته ساخت قطعات و اجزاء کالاهائی را باین شرکتهای سفارش میدهند . اتخاذ این رویه سبب شده است که بهنگام بروز بحرانهای اقتصادی شرکتهای بزرگ از زیانهای آن کمتر متضرر شده از خطر مصون میمانند و بیشتر خسارات متوجه شرکتهای کوچک وابسته که خوب سازمان نیافته اند میشود . در

نتیجه به توانائی رقابت شرکتهای بزرگ در سطح بین المللی لطمه ای وارد نمیشود ولی مؤسسات کوچک که قدرت کارائی آنها کمتر است ورشکسته شده از بین میروند . دولت نیز که خواهان تقویت اقتصادی کشور در برابر سایر کشورهای صنعتی است از این ترتیب کم و بیش حمایت مینماید .

۲- رابطه نزدیک دولت با سرمایه داران و بازرگانان :

فعالیت های بازرگانی دولت در امور تجاری چندان زیاد نیست . بعوض دولت از طریق دستگاه های مختلف خود نظیر بانک ژاپن ، وزارت تجارت بین المللی و صنعت ، سازمان برنامه ریزی اقتصادی وابسته به نخست وزیری ، وزارت دارائی نبض اقتصادی کشور را در دست دارد . بازرگانان و سرمایه داران نیز بین خود اتحادیه های مختلف تشکیل داده اند از قبیل کیدانرن یا فدراسیون سازمان اقتصادی (*Keidanren*) که نماینده و سخنگوی اتحادیه های تجارتی محسوب میشود . کیدانرن از نفوذ و قدرت فراوانی نزد دولت برخوردار است که شبیه آن شاید در هیچ کشور صنعتی بزرگی وجود نداشته باشد . نیکایرن یا فدراسیون انجمن های کارفرمایان ژاپن (*Nikkeiren*) که نماینده و سخنگوی کارفرمایان و مدیران است . بین مقامات سازمان های دولتی مذکور و اتحادیه های بازرگانی تقریباً " بطور دائمی ، رسمی یا غیر رسمی ، ارتباط و مذكرات جریان دارد .

هرگونه تغییر یا تصمیم مهمی در امر سرمایه گذاری ، تولید و فروش شرکتهای بزرگ

با اطلاع و آگاهی صریح یا ضمنی سازمانهای دولتی انجام میگیرد^۱.

سازمانهای دولتی نیز بنوبه خود قبل از اتخاذ هر گونه تصمیم یا وضع قوانین و مقرراتی که بنحوی مربوط بامور بازرگانی باشد قبلاً "بامقامات اتحادیه‌های بازرگانی تبادل نظر مینمایند. البته دولت نماینده همه طبقات ملت میباشد و در تبادل نظرها طبقه سرمایه‌دار و تاجر منافع سایر مردم را نیز باید در نظر بگیرد. سرمایه داران نیز در اقدامات خود تنها در جستجوی نفع خالص شخصی نمیباشند بلکه برفاه عمومی و بویژه کارکنان و کارگرانی که در استخدام آنان هستند توجه دارند. در مجموع نظام سرمایه داری ژاپن روابط و پیوندهای خاصی را بین دولت و طبقه سرمایه دار ایجاد کرده است. بطوریکه هدفها و برنامه‌های این دو حتی الامکان قابل انطباق با یکدیگر میباشند. اساس این همبستگی خاص در قرن نوزدهم گذارده شد. همانطوریکه قبلاً ذکر شد سرمایه گذاریهای اولیه در صنایع از ابتکارات دولت بود و سپس دولت کارخانه‌ها و شرکتها را ببهای ارزان باشخاص خصوصی واگذار کرد و از همان زمان بر عملیات آنها نظارت شدیدی را اعمال نمود. گذشته از این مدیران سطح بالای سازمانهای دولتی و شرکتهای بزرگ تجاری معمولاً از زمینه آموزشی و فرهنگی یکسانی برخوردارند. اغلب آنان از دانشگاههای مشابهی فارغ التحصیل میشوند و نیز غالباً "کسانیکه بخدمت دولت درمیآیند پس از مدتی کار به تجارت روی میآورند.

باید متذکر شد که رابطه نزدیک بین مقامات دولتی و سرمایه دار و بازرگان همیشه یک رابطه پاک و منزّه نبوده است بالعکس موارد زیادی از رشوه خواری و فساد در دستگاههای اداری مشاهده شده است .

۳- رابطه طبقه کار فرما با طبقه کارگر :

بین طبقه کارگرو طبقه کارفرما رابطه‌ای خاص بر قرار است - این رابطه اصولاً " تنها بر پایه اصل خشک و بیروح عرضه نیروی کار در برابر تقاضای مزد بنیان گذاری نشده است . کارفرما به کارگر یا کارمند خود بدیده پدری مینگرد و خود را شریک و دمساز غم و شادی او نشان میدهد و بهنگام سختیها بکمکش میشتابد . کارگران و کارمندان ژاپنی معمولاً " تا سن باز نشستگی برای یک شرکت یا مؤسسه کار میکنند و همیشه هم بیش از وظایف محوله کار مینمایند و یا حداقل وظایف محوله را به بهترین وجه انجام میدهند . در نظر کارگر یا کارمند ژاپنی منافع شرکتی که در آن کار میکند منافع او و زیان آن زیان او محسوب میشود . زیرا مؤسسه‌ای که برای آن کار میکند مادام العمر با آن سروکار دارد ^۱ . باین لحاظ تعداد اعتصابات

۱- در عرف استخدام کارگرو کارمند در ژاپن ، اخراج بعنوان مجازات کسیکه در انجام وظایفش مرتکب خطائی شده است محلی از اعراب ندارد ، زیرا از نظر کارفرما این کارگریا کارمند نیست که خطا کار است بلکه اشتباه خود کارفرما است که در بدو استخدام وی دقت کافی ننموده کارگریا کارمند فاقد شرایط را انتخاب نموده است

کارگری در ژاپن نسبت به سایر کشورهای صنعتی غرب خیلی کمتر است. بعلاوه نحوه انجام اعتصابات بگونه دیگری است. اعتصابات طویل مدت در ژاپن خیلی بندرت روی میدهد و کارگر و کارفرما بنحوی با یکدیگر کنار میآیند. گاه نیز کارگران یا کارکنان یک موسسه با بستن آرمی ببازوی خود نارضائی و اعتراض خویش را از وضع و شرایط نامطلوب کار ابراز میدارند در حالیکه بکار روزانه و معمول خود ادامه میدهند.

۴ - سرمایه گذاری خارجی :

دولت ژاپن تاکنون در برابر ورود سرمایه های خصوصی خارجی به ژاپن بشدت مقاومت کرده است. از نظر دولت ژاپن سرمایه گذاری خارجی در صنایع ژاپنی حداقل تا زمانی که صنایع داخلی رشد کافی ننموده قدرت و استحکام لازم را تحمیل نکرده باشد برای اقتصاد کشور یا صنعت مورد نظر مضر است. سرمایه گذاری مستقیم خارجی در صنایع ژاپن در صورتی که مجاز باشد تنها بصورت شرکتهای سهامی مشترک امکان پذیر است. در عوض ورود تکنولوژی خارجی با استقبال مواجه میشود و موسسات دولتی و غیر دولتی مبالغ معتنا بهی برای کسب حق امتیاز تکنیک های جدید خارجی پرداخت مینمایند. همچنین بانکها و شرکتهای مبالغ عظیمی وام از منابع خارجی تحصیل مینمایند.

۵ - جلوگیری از رشد جمعیت :

موفقیت ژاپن در امر توسعه اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم با مسئله

خودیکی از پر جمعیت ترین کشورهای پیشرفته صنعتی است. در پایان جنگ جهانی دوم هنگامی که عده‌ای نزدیک به شش میلیون نفر سرباز و ژاپنی ساکن مستعمرات که سالها از خانواده های خود بدور بودند بوطن خویش مراجعت کردند رشد جمعیت بطرز سرسام آوری بالا رفت. این واقعه سبب تشویق خاطر فراوان مقامات مملکتی در مورد پیشرفت اقتصادی کشور شد. ولی بزودی دولت با کمک مؤسسات بزرگ اقتصادی در صد دپیشگیری از رشد بیشتر جمعیت برآمد. بطوریکه سرانجام موفق شد میزان رشد را به کمتر از یک درصد در سال تقلیل دهد.^۱

اینک کار شناسان رشد جمعیت در ژاپن امیدوارند که نفوس کشور را تقریباً " در حد فعلی ۳۴۸٫۵۷۴٫۱۰۹ نفر می باشد ثابت نگهدارند .

۶- استفاده از نیرو و فکر خلاقه مردم :

در پایان جنگ جهانی دوم تقریباً " هر بخشی از زندگی مادی و اقتصادی جامعه ژاپن صدمه دیده بود . شهرهای بزرگ با خاک یکسان شده ، کارخانه ها منهدم گردیده ، و فقر و بینوائی همه جا گسترده بود . ولی تنها یک چیز تقریباً " دست نخورده و سالم بجای مانده بود و آنهم مغزهای متفکر مهندسين ، متخصصين و تکنسین هائی بود که قبل از جنگ در کارخانه ها و موسسات ورشکسته منهدم شده در پایان جنگ کار میکردند . بعد از جنگ این افراد مجدداً " بکار گرفته شدند و

از نیرو و فکر آنان حداکثر استفاده بعمل آمد . سهمی که این اشخاص در توسعه و پیشرفت سریع اقتصادی ژاپن دارند از هر عامل دیگری بیشتر و باارزستر است . آمار زیر که معرف قدرت باروری و تحرک نیروی کار در ژاپن می باشد گواه صحت مطالب فوق الذکر است :

بخشی از جدول شماره ۳ از جدولهای آماری ضمیمه کتاب ها کان هد برگ :

شاخص با روری نیروی کار

شاخص سال ۱۹۶۳ - ۱۰۰	سال ۱۹۶۱	سال ۱۹۶۹	سال ۱۹۸۰
ژاپن	۹۲	۱۹۹	۶۷۹
ایالات متحده آمریکا	۹۲	۱۱۷	۱۵۳
جمهوری فدرال آلمان	۹۵	۱۴۴	۲۷۹
انگلستان	۹۴	۱۲۶	۱۸۴ ^۱

بررسی کلی علل رشد مداوم و سریع و اعجاب انگیز اقتصادی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم نشان می دهد که فعالیت و پشتکار ، درایت و مهارت مردم عامل اصل پیشرفت این سرزمین بوده است . در پایان جنگ ژاپنی ها متوجه شدند که

1- Source: Dr. Hisao Kanamori and Japan Economic Research Center. Document of March 1972: Japanese Economy in the World - 1980, quoted in, Hakan Hedberg, Japan's Revenge, (London: Pitman Publishing, 1972) Appendix.

دو ابر قدرت ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بر نظام روابط بین‌المللی مسلط شده‌اند. مسئولان اداره کشور ملاحظه کردند که ژاپن در عصر اتم از لحاظ جغرافیائی موقعیتی آسیب پذیر دارد. زیرا علاوه بر آنکه حیات اقتصادی و سیاسی آن به تجارت بین‌المللی وابسته است ژاپن دیگر قادر نیست که بیک قدرت نظامی درجه اول تبدیل شود. ولی طرق نیل به عظمت و قدرت تنها در تجهیز ارتشهای بزرگ و نیرومند نیست. با قدرت اقتصادی نیز میتوان بعظمت رسید. یوشیدا شی گرو در کتاب خود می نویسد:

در مذاکراتی که قبل از امضای پیمان سانفرانسیسکو بعمل آمد من با تجدید تسلیحات ژاپن مخالفت نمودم و بعوض نیاز کشورم را به تمرکز بر توسعه اقتصادی تاءکید کردم. من آن نظر را باین جهت اتخاذ نمودم که تنها خط مشی عملی در آن موقع بنظر میرسید و به ظن خیلی قوی هم عاقلانه ترین سیاست بود^۱.

توسعه اقتصادی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم سبب شده است که .
۱- پیشرفت و ترقی که از سال ۱۸۶۸ بعد در زمینه های مختلف آغاز شده بود ادامه یابد و جنگ جهانی دوم تنها برای مدتی کوتاه وقفهای در استمرار آن بوجود آورد. بعبارت دیگر توسعه اقتصادی ژاپن زیر بنای مادی لازمه پیشرفت در سایر زمینهها رامهیا ساخته است .

۲ - نظام خاص سرمایه‌داری ژاپن بسط و گسترش یابد و بقول بریان بید هام (Brian Beedham) غیر مارکسیست‌ترین اقتصاد و جامعه را بوجود آورد.^۱

۳ - ثبات سیاسی داخلی کشور تقویت شود . از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون بجز دوره بسیار کوتاهی که سوسیالیستها حکومت را بدست گرفتند حزب محافظه کار لیبرال دمکرات مستقلاً کشور را اداره نموده و نشانه‌هایی هم دال بر اینکه بزودی قدرت را از دست خواهند داد و یا مجبور به تشکیل کابینه‌های ائتلافی با سایر احزاب خواهند شد ظاهراً دیده نمیشود .

۴ - ژاپن از حالت یک کشور دریافت کننده کمک های اقتصادی در دوران اشغال خارج شد و بیک کشور اعطاء کننده کمک بکشورهای رو بتوسعه تبدیل شده است . حجم کمک های اقتصادی ژاپن بکشورهای رو بتوسعه بتدریج رو با افزایش گذاره است بطوریکه ارقام مندرج در نشریه

The Japan of Today

گویاست سطح کمکهای خارجی ژاپن در سال ۱۹۶۴ به ۳۶۰/۷ میلیون دلار و در سال ۱۹۶۹ به ۱۲۶۳ / ۱ میلیون دلار^۲ بالغ شده است و باین ترتیب ژاپن بین کشورهای عضو کمیته کمک برای پیشرفت (DAC) وابسته به OECD بعد از

1- Brian Beedham, "A Survey of Japan", *The Economist*, London: March 31, 1973., p. 8 of supplementary.

2- *The Japan of To-Day*, op. cit., p.30

ایالات متحده آمریکا ، آلمان فدرال و فرانسه بیشترین کمک اقتصادی را بکشور های رو بتوسعه نموده است .

۵- ژاپن خواهان آن شود که در جامعه بین المللی مقامی که شایسته پیشرفت اقتصادی اوست با و واگذار شود . هم اکنون ژاپن عضو سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای تخصصی وابسته بآن میباشد و واگذاری یک کرسی دائمی در شورای امنیت سازمان ملل متحد را حق خود میدانند .

فصل چهارم

فرهنگ سیاسی در ژاپن

بخش یکم - تحولات فرهنگ سیاسی در جامعه ژاپنی :

برای پی بردن به چگونگی پیدایش فرهنگ سیاسی معاصر در ژاپن باید ریشه‌های تاریخی ، سیر تحول و نیز محتوای آن فرهنگ مطالعه شود .
محققین و مورخین معمولاً "دوار تاریخ جدید سیاسی ژاپن را به دوران قبل از رستاخیز میجی یعنی دوران توکوگاوا (۱۶۰۳ - ۱۸۶۸) و دوران بعد از رستاخیز از ۱۸۶۸ بعد تقسیم بندی میکنند .

روبرت وارد (Robert Ward) معتقد است که تقسیم بندی مذکور

که بمنظور تسهیل در امر مطالعه صورت میگیرد بالقوه موجب انحراف پژوهندگان از واقعیات تاریخی میشود . زیرا بی آنکه اهمیت رستاخیز سال ۱۸۶۸ میجی قابل انکار باشد با این حال تا همین اواخر تقسیم بندی مزبور سبب شده بود که محققین در مورد اهمیت آن مبالغه نمایند . به بیان دیگر ، مورخین زمان قبل از سال ۱۸۶۸ را دوران رکود و عقب ماندگی و فئودالیسم و زمان بعد از آنرا سر آغاز توسعه و پیشرفت میدانند .

ج . هال (J.W. Hall) در کتاب خود مینویسد :

حتی بعضی مورخین معتقد بودند که در اوایل قرن هفدهم که ژاپن در

1- Robert Ward, *Japan: The Continuity of Modernization in Political Culture and Political Development*, quoted in Pye & Verba, op.cit., p.28.

آستانه تحول قرار داشت شوگون توکوگاوا در سیر تحول تاریخ این کشور دخالت کرد و فئودالیسم را مجدداً " در ژاپن احیا نمود .۱

سطح تحصیلات و آموزش رسمی در ژاپن قبل از رستاخیز میجی شایان دقت و تعمق است . آموزش و پرورش حداقل بخش قابل توجهی از افراد یک جامعه عامل اصلی در نوساختن فرهنگ سیاسی آن می باشد . تا چندی پیش تصور میشد که پیشرفت واقعی در ژاپن در زمینه آموزش بعد از اعلام برنامه آموزش اجباری و همگانی در دهه ۱۸۷۰ تحقق یافته است . در حالیکه این تصور از واقعیت به دور میباشد .

ر . پ . دور (R.P. Dore) (محقق انگلیسی در این خصوص تحقیقی نموده که نکات مهم آن بشرح زیر است :

اولین نکته ای که راجع به آموزش و پرورش در دوره توکوگاوا باید تاکید و تصریح شود حجم آموزش رسمی در کشور است . اگر دوره توکوگاوا از بعضی جهات عصر رکود بود ولی از جهات دیگر دوران تغییرات و تبدیلات متناوب هم بود و حداقل در مورد آموزش رشدی مداوم و با ثبات وجود داشت . در زمان شوگون ابی یا سو تعداد سامورائیهای که میتوانند مطالب و

1- J.P. Hall, *Feudalism in Japan -- A Reassessment: Comparative Studies in Society and History*, Vol., V, No. 1, quoted in Pye & Verba *ibid.* p. 29.

خواسته های خود را بروی کاغذ بیاورند بسیار نادر بودند و بیسوادی امری عمومی و معمول، اما در اواخر قرن هفدهم اوضاع بتدریج تغییر یافته حتی صحبت از سامورائیهائی میشد که بعلت بیسوادی عقب مانده محسوب میشدند. در اواسط قرن نوزدهم وضع بکلی تغییر یافته بود، تقریبا "هرتیولی مدرسه ای مخصوص بخود داشت و نیز سامورائیهادرصدها مدرسه خصوصی دیگر بفرارگرفتن دانش مشغول بودند، نه فقط هرسامورائی قادر بخواندن و نوشتن زبان ملی خود بود بلکه اغلب آنان میتوانستند مقداری حروف چینی را هم بخوانند، آموزش رسمی در انحصار طبقه سامورائی قرار داشت ولی طبقات پائین تر نیز بطرق مختلف فرزندان خود را خواندن و نوشتن یاد میدادند، در شهرها بخش مهمی از جمعیت باخواندن و نوشتن خط ژاپنی آشنا بود، در روستاها دهقانان ثروتمند بتاسیس موسسات آموزشی خصوصی کمک میکردند، به تقریب میتوان گفت که در زمان رستاخیز چهل تا پنجاه درصد پسران و شاید پانزده درصد دختران ژاپنی بنوعی سرگرم فرا گرفتن آموزش رسمی در خارج از منازل خود بودند، یعنی در آن هنگام نسبت باسوادی در ژاپن بیشتر و بالاتر از سطح اغلب کشورهای رو بتوسعه امروزی بود و در مقایسه با کشورهای اروپائی آن زمان (باستثنای پروس و هلند) که از نظر پیشرفت اقتصادی در مرحله هم سطحی با آنها قرار داشت نیز، بیشتر بود.

در اواخر سال ۱۸۳۷ یک کمیته منتخب انگلیسی تحقیق نمود که در شهرهای

صنعتی انگلیس تنها چهار تا پنج بچه به مدرسه می‌رفتند. حتی یک فرانسوی در سال ۱۸۷۷ نوشت که آموزش ابتدائی در ژاپن در سطحی قرار دارد که ما از وضع خود شرمندۀ ایم... در هر دهکده ای یک مدرسه هست و به ندرت کسی یافت می‌شود که قادر بخواندن نباشد.^۱

دور، در پایان گزارش خود مینویسد که علیرغم نفوذ تعالیم کنفوسیوس در شیوه آموزش قبل از رستاخیز، کمکهای ذیقیمتی به نوسازی بعدی ژاپن شد. صرفنظر از توسعه و پیشرفت آموزش که خود سهم بسزائی در جریان نوسازی فرهنگی و سیاسی ژاپن داشت یک عامل مهم دیگر یعنی پیدایش طبقه با انضباط و از نظر حرفه ای تعلیم یافته دیوان سالاران نیز باید در نظر گرفته شود. شوگون و دایمیوها هر یک زیردستان و نوکران و ملازمانی داشتند که ستاد آنان را تشکیل میدادند. در اوایل دوره توکوگاوا روابط ملازمان نسبت به دایمیوها هنوز بیشتر جنبه شخصی و داوطلبی داشت. اما پس از اجتماع سامورائیه در شهرهای قلعه ای دایمیوها، از اهمیت فردی ملازمان کاسته شد و همگی آنان در سازمان و تشکیلاتی بسبک نظامی صاحب درجات و مراتب شدند و تحت نظر رهبران خود به انجام وظایف لشگری و کشوری پرداختند. افزایش تمایل به تمرکز و قدرت مرکزی در دستگاه شوگون و دایمیوها بزیان ملازمان و نوکران بود و بتدریج

نفوذ سابق آنان رو بزوال نهاد. این تغییرات همزمان با تحولات مهمی در چگونگی پیوند سامورائی با دایمیو روی میداد. بعضی رسوم چون اظهار و قول وفاداری به دایمیو که در گذشته مقدس بود و جنبه شخصی داشت و حتی با خون نوشته میشد اندک اندک بصورت رسمی و وظیفه اداری درآمد. کم کم سوگند شخصی فقط در مواقعی اظهار میشد که بیک ملازم مقام و شغل حساسی از جانب دایمیو تفویض میشد. بدینسان در بیشتر نواحی رابطه رعایای خصوصی با اربابان فئودال خود تغییر شکل داد بصورت رابطه اداری درآمد و وفاداری به دایمیو بیشتر جنبه سمبولیک و قانونی بخود گرفت تا شخصی و اختیاری. پایه های نظام دیوان سالاری ژاپن از همین جا بنیان گذاری شد. در پرتو این ملاحظات مشاهده میشود که حداقل یکصد سال قبل از رستاخیز میجی در دوره توکوگاوا جریانی تدریجی، کند و طولانی برای نوشدن استمرار داشت.

آما دگیهای مشابهی نیز در سطح روستاها یا اموراقتصادی صورت میگرفت. معهدا جامعه ژاپن را در دوره مذکور میتوان یک "فئودالیزم متمرکز یا ملی" نامید. تجربه ژاپن در خصوص تاسیسات و رفتار اجتماعی راهی بس طولانی را پیمود که از سلسله مراتب و وفاداری شخصی آغاز شده بروابط دقیق و منظم بین تیولها که اساس سیاست قرن شانزده و اوایل قرن هفدهم ژاپن را تشکیل میداد منتهی گردید ۱. نوسازی ژاپن با آنکه یک پدیده بی نظیر در آسیاست اما

ریشه های اصلی آن حداقل به دوست سال تاریخ اجتماعی ، سیاسی و فکری این کشور بر میگردد . رهبری ملی در اوایل دوران میجی همزمان با شرایط و فرصتهای بین المللی وقت به سرعت اعجاب انگیزی در مسیر نوسازی کشورگام برداشت . ولی بنظر میرسد که جامعه و فکر ژاپنی برای این تجربه تا حدی آماده شده بود و زمینه قبلی برای ترقی و توسعه فراهم بود .

با توجه بآن مطلب اینک محتوای توسعه فرهنگ سیاسی ژاپن از اواخر دوره توکوگاوا بررسی میشود . بحث بطور کلی مربوط به جهت یابی در نظام سیاسی است .

الف - فرهنگ سیاسی قبل از رستاخیز ۱۸۶۸ :

هرگونه مطالعه در فرهنگ سیاسی ژاپن قبل از رستاخیز میبایست بر طرز تقسیم بندی طبقات اجتماعی استوار باشد . بعد از طبقه بالا و حاکم که از شوگون و دایمیوها و نجبای دربار امپراطور تشکیل میشد بقیه مردم بترتیب برتری در چهار طبقه سامورائیه ، دهقانان ، افزارمندان و بازرگانان قرار داشتند . خروج از یک طبقه و پیوستن ب طبقه دیگر ممنوع بود مگر در بعضی موارد نادر و استثنائی . بطور کلی موقعیت هر طبقه و نقش سیاسی آن ثابت بود . سیاست و تصمیم گیری در انحصار شوگون و دایمیوها بود . وظیفه دفاع از سرزمین و تیولها و نیز انجام امور اداری و اجرائی بعهدده سامورائیهها بود . امپراطور و درباریان نیز پاره ای از اختیارات رسمی و تشریفاتی را دارا بودند . در حالیکه نقش سیاسی سه طبقه

دیگری یعنی دهقانان، افزارمندان و بازرگانان محدود به ابراز وفاداری، اطاعت و حمایت بود. شرکت در سیاست و بویژه فعالیت سیاسی کاملاً " در انحصار طبقه بالای جامعه قرار داشت و مهمترین پیشرفتی که در این باره رویداد سیاسی شدن بخش عمده ای از طبقه سامورائی بود. در نتیجه دو قرن و نیم استیلای صلح و آرامش در سراسر ژاپن سامورائیه که نظامی و جنگجو بودند بیشتر بانجام وظایف اداری و کشوری پرداختند تا نظامی و لشگری. نقش و اهمیت آنان در حکومت بر ملت و نیز بر ۲۵۰ تیول بطور منظم و تدریجی بزیان شوگون و دایمیوها افزایش یافت. رستاخیز میجی را عوامل ناراضی و جاه طلب همین طبقه براه انداختند و سرانجام دستگاه حکومت شوگون را در ۱۸۶۸ سرنگون نموده خود رهبری حکومت جدید را بدست گرفتند. باین ترتیب معلوم میشود که سامورائیه که تعدادشان رویهمرفته به دو میلیون نفر میرسید طبقه سیاسی مهمی را قبل از رستاخیز تشکیل میدادند^۱.

سایر طبقات در امور سیاسی فعالیت نداشتند در صورتی هم که در مواردی نادراقدامی سیاسی بعمل میآوردند مخفیانه و در پوشش دیگری انجام میگرفت

۱ - تعداد سامورائیه دو میلیون نفر بود ولی در سالهای آخر حکومت توکوگاوا حدود ۴۰۰۰۰۰ نفر از آنان فقط بامور نظامی اشتغال داشتند و مابقی ضمن برخورداری از مزایا و امتیازات طبقه خود بامور کشوری و اداری مشغول

Chokaisho

هرچند که انجمنهای شهری توکیو بنام چوکایشو

در اوایل قرن نوزدهم وظایف سیاسی محدودی داشتند. عدم دخالت و اعمال نفوذ سیاسی خانواده های بزرگ تجاری که در امور مدیریت، بازاریابی و بهره برداری از منابع یا محصولات تیولهای مختلف دست داشتند شگفت آور است. شاید این گروه مردم مصالح و منافع خود را در پرداختن با امور اقتصادی تحت لوای حکومت موجود تشخیص میدادند و یا اصولاً "هنوز از رشد سیاسی کافی برخوردار نبودند. بطور کلی از ادبیات، نمایشنامه ها، طنز و شوخیهای آن زمان پیداست که طبقات پائین در شهرها حداقل تماشاچیان و ناظران مطلع و ذی علاقه ای در امور سیاسی قبل از رستاخیز بودند^۱.

در روستاها بجز طغیانهای کوتاه مدت و پراکنده علیه سوء استفاده ها و بد رفتاری های مامورین حکومتی اوضاع معمولاً "آرام بنظر میرسید. اداره روستاها با کدخدایانی بود که از بین خانواده های روستائی ثروتمند و با نفوذ محلی برگزیده میشدند و در برابر اعضای ستاد دایمیوها در شهرهای قلعه ای مسئول بودند. در هر حال فرصت برای مشارکت در سیاست برای سه طبقه دیگر بسیار اندک بود.

در حالیکه مطالب فوق ارتباط مستقیمی با جهت یابی در نظام سیاسی معاصر ژاپن ندارد ولی پایه و معیاری برای توضیح و تشریح آن بدست میدهد.

تحت چنان شرایط اجتماعی بدیهی است که ماهیت فرهنگ سیاسی نیز چون طبقات اجتماعی فرق میکرد. درحالیکه تقریباً "نود درصد نفوس کشور راساکنین روستاها که اغلب به کشت و زرع اشتغال داشتند تشکیل میداد احساس ژاپنی بودن برای آنان تنهاییک امر نهائی و نامفهوم بود. زیرا در درجه اول این افراد خانواده و جامعه کوچک زرد رامیشناختند و دوست داشتند و پیوندهای آنان با این دو بسیار محکم بود. این مردم طبق سنت وظیفه داشتند که به اربابان فتودال خود وفادار باشند و تماسشان با دستگاه حکومت محلی بیشتر منحصر باموری چون پرداخت مالیات، بیگاری کردن برای حکومت و ارجاع مسائل قضائی بدان بود که رویهمرفته با اکراه و از روی اجبار صورت میگرفت. در حقیقت یک حالت دوگانگی وجود داشت درحالیکه موظف باطاعت از حکومت بودند درعین حال نیز مایل بودند که از آن اجتناب کنند. زیرا حکومت بآنان ظلم و جور مینمود و خواسته های خویش را بآنان تحمیل میکرد. لذا رفتار سیاسی آن زمان اطاعت و بندگی بر سبیل عادت در برابر قدرت حکومت بود. مذهب کنفوسیوس نیز عاملی بود که این گونه رفتار را توجیه میکرد و بیک فرد معمولی توصیه مینمود که هرکس درحد وضع و موقع و طبقه اجتماعی خود رفتار نماید و سیاست را به برترها واگذار کند. باین گونه فرهنگ سیاسی آن زمان فرهنگ اطاعت و بندگی بود.

حس ملیت و وجدان ملی بعنوان ژاپنی چندان قوی نبود. مظهر ملیت امپراطور بود ولی او که از قرن نهم میلادی در شهر کیوتو اقامت گزیده و زندگی

محصور و محدودی داشت هیچ نقشی در امور سیاسی کشور ایفا نمیکرد و بازندگی و آمال و آرزوهای ملت خود بی ارتباط بود. حاکم واقعی ژاپن شوگون و درباریان او بودند. ولی شوگون نیز ارتباط مستقیمی با مردم نداشت. در واقع او بر سر امپراطور و دایمیوها حکومت میکرد نه بر مردم عادی ۱.

دایمیوها بر مردمی که در قلمرو تیول سکونت داشتند بطور مستقیم حکومت میکردند و مردم نیز بحکومت آنان گردن می نهادند. در نتیجه احساسات وطن پرستی مفهومی محدود و کوچک داشت یعنی ناحیه ای و منطقه ای بود. عبارت دیگر وابستگی فرد به تیولی که در محدوده آن میزیست و علاقمندی بآن برای او بیشتر قابل درک و واقعی بود تا وابستگی او به سرزمین ژاپن. شوگون با وجود قدرت و نفوذ بی همتائی که دارا بود هیچگاه مظهر ملیت و وحدت ژاپن تلقی نگردید.

طبقات پائین شهری بنظر میرسد که تا حدی آگاه و علاقمند بامور سیاسی بودند ولی دلیلی در دست نیست که این علاقمندی بشرکت به فعالیت در سیاست نیز انجامیده باشد.

در طبقات بالای جامعه جهت سیاسی متفاوت بود بویژه در بین سامورائیه که از نظر تعداد از سایر گروههای حاکم بیشتر بودند. انحصار نظامی گری و حمل سلاح بآنان قدرت و برتری داده بود هر چند که از لحاظ حرفهای دو قرن و نیم صلح

و آرامش در ژاپن سبب بیکاری آنان شده بود .

باتوسعه و تحول دستگاه اداری و اجرائی شوگون و دایمیوها ، سامورائیهها بخدمت کشوری گماشته شدند و بتدریج یک طبقه دیوان سالار مطلع و متبحری را تشکیل دادند . از این جا بود که سامورائیهها کم کم در امور سیاسی کشور و تیولها نفوذ یافتند . فرهنگ سیاسی که از چنین تجربه‌ای سرچشمه میگرفت طبعاً " با فرهنگ سیاسی طبقات پائین متفاوت بود . یک سامورائی در درجه اول بارباب خود وفادار بود تا بخانواده و جامعه کوچک خود . در دوره توکوگاوا کیفیت این وفاداری تحول جالبی یافت . بدینسان که رابطه یک جنگجوی سامورائی وفاداری شخصی و خصوصی به رئیس و ارباب خود بود . کم کم این وفاداری بصورت وفاداری غیر شخصی و اداری متحول شد . این پیشرفت در نوسازی نظام سیاسی ژاپن بعد از رستاخیز میجی تاءثیر فراوان داشت .

سامورائی‌ها که مردمان باسواد و تربیت شده‌ای بودند و نیز قسمتی از سالهای زندگی خود را در ادو (توکیو فعلی) پایتخت شوگون گذرانیده جهت فکری و سیاسی جدیدی یافتند یعنی به حکومت شوگون بعنوان یک حکومت ملی مینگریستند . همین امر سبب شد که نسبت به امپراطور نیز نظر دیگری پیدا کنند و نقش قانونی او را در نظام سیاسی ژاپن دریابند . سرانجام هم دانشمندان سامورائی بودند که در نتیجه مطالعات خود در تاریخ گذشته ژاپن نسبت به قانونی بودن حکومت شوگون تردید نموده خواستار بازگشت قدرت سیاسی با امپراطور شدند . باین ترتیب در فرهنگ سیاسی قبل از رستاخیز ژاپن حالت دوگانگی مشاهده میشود

که ناشی از دور رفتار سیاسی متفاوت بود . یکی مربوط به طبقات پائین جامعه که جنبه وفاداری بخانواده و جامعه کوچک داشت و حکومت و قدرت آن را بعنوان یک امر عادی و ناگزیر تلقی میکرد که نتیجه و حاصل آن اطاعت و انقیاد سیاسی بود . دیگری منسوب به سامورائیه‌ها که هم به اربابان فئودال و دایمیوی مربوطه خود وفادار بودند و هم نوعی احساسات ملی نسبت به ژاپن و ژاپنی داشتند . رفتار طبقه بالا برای این اساس استوار بود که سیاست و مملکت داری حق و امتیاز اوست . به بیان دیگر از یک طرف توده‌های وسیع از مردمی زیرک ، با استعداد و تا حد قابل توجهی با سواد و عادات " با انضباط و مطیع که در امور سیاسی نقش مهمی ایفا نمیکرد وجود داشت و از طرف دیگر طبقه بالا که بخش عمده آن با سواد و تربیت شده برای رهبری بود که تا حدی از وضع موجود خود در برابر شوگون و دایمیوها ناراضی بود . یک امپراطور نیز وجود داشت که در امور سیاسی کشور نقشی ایفا نمینمود ولی از وجود او بعنوان مظهر ملی و عاملی قانونی و مشروع برای تغییرات سیاسی استفاده میشد . وحدت زبانی و نژادی نیز عامل مؤثری برای ایجاد یک واحد سیاسی مشخص بود . شرایط بین المللی و تهدید خارجی هم موجبات لازم را برای تغییر سیاسی فراهم ساخته بود .

ب - فرهنگ سیاسی ژاپن پس از رستاخیز (از ۱۸۶۸ بعد) :

پس از رستاخیز حداقل دو جریان اصلی ولی مرتبط بیکدیگر در فرهنگ سیاسی ژاپن مشاهده میشود . یکی مربوط به تغییرات در فرهنگ سیاسی توده مردم است و دیگری راجع به تحولات در فرهنگ سیاسی طبقه برگزیده .

۱ - تحولات در فرهنگ سیاسی توده مردم - روابط خانوادگی و اجتماعی با گسترش شهرنشینی و مهاجرت روستائیان به شهرها دستخوش تغییراتی میشود . قبل از رستاخیز جوامع روستائی بسته و منزوی بودند و محیط و شرایط لازم را برای ادامه و بقای نظم اجتماعی سنتی و رفتارهای سیاسی مناسب آن فراهم میساختند . ولی افراد و خانواده هائی که روستاهای خود را ترک نموده بشهرها هجوم آوردند با محیط های متفاوتی مواجه گردیدند و با جهات سیاسی دیگری آشنا شدند . زندگی شهری امکان پذیرش افکار نوین سیاسی را بیشتر میساخت . البته منظور آن نیست که صرف مهاجرت روستائیان ژاپنی به شهرها سبب آزادی و تجدد آنان شد بلکه باید گفت که محیط شهرها امکانات عملی ترقی و پیشرفت را بیشتر فراهم میساخت . لذا توسعه و تغییر سیاسی ژاپن بیشتر از مردم شهرنشین سرچشمه گرفت تا روستائیان . با توجه باین مطلب نظری به نمودار زیر می افکنیم :

این نمودار تلخیص شده نمایانگر نسبت تغییرات جمعیت در ژاپن از اواخر قرن نوزدهم تا نیمه دوم قرن بیستم میباشد و در ضمن گویای سرعت تغییرات

در این کشور است. عبارت دیگر هرچه بر تعداد مردم شهرنشین افزوده شد تغییرات بیشتری در ژاپن صورت گرفت.

سال	جمعیت	جمعیت در	جمعیت در	درصد	درصد
		شهرها	روستاها	در شهرها	در روستا
۱۸۹۰	۴۰۴۵۳۴۶۱	۳۸۶۳۲۰۶	۳۶۵۹۰۲۵۵	۹/۵	۹۰/۵
۱۹۱۳	۵۳۳۶۲۶۸۲	۸۹۹۹۲۶۴	۴۴۳۶۳۴۱۸	۱۶/۸	۸۳/۲
۱۹۲۵	۵۹۱۷۹۲۰۰	۱۸۲۱۶۲۵	۴۶۳۵۷۵۷۵	۲۱/۷	۷۸/۳
۱۹۴۰	۷۲۵۳۹۷۲۹	۲۷۴۹۴۲۳۷	۴۵۰۴۵۴۹۲	۳۷/۹	۶۲/۱
۱۹۴۵	۷۱۹۹۸۱۰۴	۲۰۰۲۲۳۳۳	۵۱۹۷۵۷۷۱	۲۷/۸	۷۲/۲
۱۹۵۰	۸۳۱۹۹۶۳۷	۳۱۲۰۳۱۹۱	۵۱۹۹۶۴۴۶	۳۷/۵	۶۲/۵
۱۹۶۰	۹۳۴۱۸۵۰۱	۵۹۳۳۳۱۷۱	۳۴۰۸۴۰۵۷	۶۳/۵	۳۶/۵

از بررسی درصد مهاجرت روستائیان به شهرها معلوم میشود که سرعت مهاجرت در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نسبت به دهه ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ خیلی کند بوده است. عبارت دیگر در اواخر قرن گذشته و ابتدای قرن بیستم که ژاپن

تازه در جاده ترقی و نوسازی گام برداشته بود روستائیان بتدریج بسوی شهرها روی می آوردند و این سرعت کم کم افزایش یافت. بطوریکه ملاحظه میشود در سال ۱۹۴۰ نسبت درصد جمعیت شهرها و روستاها تقریباً " با اختلاف جزئی بعکس نسبت درصد جمعیت در سال ۱۹۶۰ بوده است. جالب اینکه آمار سال ۱۹۴۵ نشان میدهد که سیر مهاجرت از روستاها به شهرها نه فقط متوقف گردیده بلکه بالعکس مردم بخاطر جنگ و خطرات ناشی از بمبارانهای هوائی شهرها را تخلیه کرده بروستاها هجوم آورده اند. ولی بمجرد پایان جنگ و رفع خطر بار دیگر سیر حرکت از روستاها بشهرها آغاز شده است.

نمودار فوق که معرف نسبت شهرنشینی جمعیت ژاپن است ضمناً "گویای پیشرفت و ترقی آنکشور میباشد. زیرا همانطور که در قسمتهای قبلی این رساله ذکر شد اساس سیاست داخلی حکومت ژاپن توسعه و پیشرفت کشور و بعبارتی توسعه شهرها بزیان روستاها بوده است. شهرها مراکز تحولات و ترقی شدند و امکانات و وسایل لازم برای روشن شدن مردم را مهیا ساختند.

عوامل زیر نیز سرعت تغییرات در فرهنگ سیاسی را تشدید و تسریع نمود:

(الف- آموزش و پرورش: یکی از جنبه های مهم نوسازی و توسعه، اجتماعی و سیاسی شدن آموزش و پرورش است. حکومت میجی از همان بدو کار اجتماعی و سیاسی شدن را یکی از برنامه های اساسی تعلیم همگانی قرار داد. وزیر آموزش و پرورش وقت موری آرینوری (Mori Arinori) در

سال ۱۸۸۵ نوشت که:

باید بیاد داشت که آنچه انجام میشود بخاطر محصلین نمیباشد بلکه برای مملکت است . ۱

فرمان مورخ ۱۳ اکتبر ۱۸۹۰ امپراطور میجی نیز راجع به آموزش و پرورش این چنین میگوید :

اجداد ما امپراطوری ما را بر اساسی دائم و جامع استوار کردند و بامتانت تمام به نشر زهد و تقوی پرداختند . اتباع با وفا و صدیق مانسل به نسل این حقیقت عالی و جمیل را به منصبه ثبوت رسانیده و اسباب افتخار امپراطوری ما را فراهم کردند . هدف تعلیم و تربیت مانیز در خلال این حقیقت نهفته است . شما اتباع ما نسبت به پدر و مادر خویش مهربان ، با برادران و خواهران خود مشفق ، با همسران یکدل و در دوستی وفادار و درستکار باشید . خویشان را بزیور شرافت و اعتدال بیارائید ، خیرخواهی و احسان خویش را شامل حال همه گردانید ، در کسب علم و هنر اهمال روا مدارید ، تا قوای عقلانی شما نمو نماید و قدرت معنوی و اخلاقی تان کامل گردد ، از مبادرت به کارهائیکه نتیجه آن منفعت عموم و صلاح و خیر جامعه است کوتاهی ننمائید ، همواره از قوانین اطاعت و آداب و رسوم را رعایت نمائید . هرگاه حادثه ای روی دهد خویشان را مردانه باختیار دولت گذارید و نگهبان ترقیات تخت فرخنده امپراطوری همسن زمین و آسمان

ما باشید، نه فقط اتباع نجیب و صدیقی برای ما باشید بلکه بطور برجسته بهترین و عالیترین سنن نیاکان خود را نشان دهید...^۱

این فرمان مقدس امپراطور اساس و مبنای برنامه تعلیم و تربیت به منظور تامین هدف‌های سیاسی قرار گرفت. مسئولان و متصدیان امور آموزشی و تربیتی در ژاپن تا سال ۱۹۴۵ در تعلیم و تربیت جوانان از تکنیک‌های روانی و شیوه‌های تلقینی بشدت استفاده نموده ظاهراً "نسبت باثرات سوئی که در روحیه آنان بجای میگذارد کمترین نگرانی بخود راه نمیدادند. البته باید متذکر شد که تنهاسعی و کوشش رهبران میجی برای تحریک احساسات وطن پرستی و ملی و فداکاری در راه نیل به هدف در جوانان موثر واقع نشد بلکه آمادگیهای قبلی ذهنی و روحی که از دوران توکوگاوا وجود داشت نیز بنظام آموزش ژاپن کمک فراوان کرد.^۲

Borton. op. cit., p. 205

۲ - استفاده زیاد از شیوه‌های تلقینی و روانی در حالیکه موجب تقویت روحیه میهن پرستی در جوانان میشد در عین حال سبب تشدید روحیه وطن پرستی افراطی و خطرناک نیز میگردد. یکی از عواملی که بظهور فاشیسم در ژاپن در دهه ۱۹۳۰ کمک نمود بکاربردن تکنیک‌های روانی در آموزش و پرورش جوانان و هدایت آنان در جهات مورد نظر بوده است. بجوانان افکار و عقاید خاصی تلقین میشد و در نتیجه افرادی جزمی و سرسخت و متعصب بوجود میآمد. (*Pye & Verba, op. cit., p. 45*)

بعد از سال ۱۹۴۵ نیز که نظام سیاسی در ژاپن دمکرات شد از توجه مسئولان امر به شیوه‌های آموزشی بعنوان یک وسیله مؤثر برای تلقین منظورهای سیاسی کاسته نگردید بلکه فقط ارزشها و معیارها تغییر یافته است .

مهمترین بخش‌ها در نظام آموزشی ژاپن مدارس ابتدائی و متوسطه بودند که در هدایت سیاسی بخش عمده‌ای از دانش‌آموزان نقش بزرگی ایفا نمودند . آمار تلخیص شده زیرمبین نسبت افزایش تعداد دانش‌آموزان مدارس ابتدائی طی سالیان مختلفی است که تحت نظام آموزشی جدید ژاپن قرار داشته اند و به بیان دیگر آمار کسانی است که تا سال ۱۹۴۵ در معرض برنامه‌های آموزشی تلقینی قرار گرفتند و با توجه به تعداد اکثر آنان اثرات سیستم آموزشی مذکور نیز در جامعه ژاپن عظیم بوده است ۱ .

سال	پسر	دختر	جمع محصلین
۱۸۷۳	۱۰۰۸۰۱۱	۳۱۸۱۷۹	۱۳۲۶۱۹۰
۱۹۰۳	۲۰۸۲۴۵۵	۱۹۵۰۴۳۰	۴۰۳۲۸۸۵
۱۹۲۳	۴۰۹۳۲۱۴	۳۹۱۹۲۶۹	۸۰۱۲۴۸۳
۱۹۳۳	۴۷۹۹۲۰۸	۴۶۸۰۷۶۹	۹۴۷۹۹۷۷
۱۹۳۸	۵۱۲۳۵۵۳	۴۹۹۳۳۷۲	۱۰۱۱۶۹۲۵
۱۹۴۸	۵۴۵۹۲۹۶	۵۳۱۵۳۵۶	۱۰۷۷۴۶۵۲
۱۹۵۷	۶۶۰۹۳۵۱	۶۳۴۶۹۳۴	۱۲۹۵۶۲۸۵

مقایسه آمار سال ۱۸۷۳ (اوایل حکومت میجی) و آمار سال ۱۹۵۷ علاوه بر آنکه میزان افزایش تعداد محصلین را که به نسبت بیش از سرعت رشد جمعیت آن کشور میباشد نشان میدهد ضمناً "مبین برابری تعداد محصلین دختر و پسر در سال ۱۹۵۷ است". در حالیکه در سال ۱۸۷۳ نسبت محصلین پسر به دختر سه بریک بوده است در سال ۱۹۵۷ این نسبت تقریباً "یکسان میباشد که خود حاکی از رشد فرهنگی و برابری سیاسی و اجتماعی زنان با مردان است". نکته مهمتر آنکه این برابری تقریبی از اوایل قرن بیستم تا زمان حال استمرار داشته است.

آنچه که بیش از تعداد محصلین حائز اهمیت میباشد مواد درسی است که تحت عنوان "اخلاقیات" از سال ۱۸۷۳ تا هنگام لغو آنها از طرف ستاد متفقین بعد از جنگ جهانی دوم در برنامه مدارس ابتدائی و متوسطه گنجانیده شده بود. این دروس بویژه از سال ۱۸۸۱ بعد بطور منظم و دقیق بمنظور تلقین نظریات خاص سیاسی تدریس میشد. تاءسیس سلطنت در ژاپن پایه و اساس همه اخلاقیات بود. امپراطور پدر ملت محسوب میشد و اتباع او بخاطر او میبایست در نبرد

۱- جمعیت ژاپن در اوایل حکومت میجی سال ۱۸۷۲، ۳۴,۸۰۰,۰۰۰ و در سال

۱۹۷۵، ۹۲,۰۰۰,۰۰۰ نفر بوده است.

جانبازی نمایند. از سال ۱۸۸۳ تا سال ۱۹۴۵ چندین ساعت از برنامه هفتگی مدارس اختصاص به دروس اخلاقیات داشت. به علاوه زبان و ادبیات ژاپنی و نیز تاریخ و جغرافیای آن کشور بخش عمده‌ای از برنامه مدارس را شامل میشد. همچنین نظارت مرکزی وزارت آموزش و پرورش بر مدارس و برنامه آنها و نیز تربیت آموزگاران و تصویب متون کتابهای درسی همگی در تلقین هدفهای سیاسی به محصلین تا حدود زیادی مؤثر واقع شدند. سرگذشت افسانه و ارستوان اونودا هیرو^۱ (*Onoda Hiro*) افسر ضد اطلاعاتی ارتش امپراطوری ژاپن که پس از گذشت بیست و نه سال از پایان جنگ جهانی دوم تا روز تسلیم یعنی ۱۰ مارس ۱۹۷۴ همچنان به انجام وظیفه ای که از طرف فرمانده او در یکی از جزایر فیلیپین بنام لوبانگ (*Lubang*) بوی محول شده بود ادامه میداد و سرانجام نیز بعد از دریافت فرمان از فرمانده مستقیم زمان جنگ خود در تاریخ مذکور حاضر به تسلیم شد نمونه‌ای بارز، موجود و تازه از میزان تأثیر روانی است که دروس اخلاقیات بر جوانان و مردم ژاپن، قبل از جنگ جهانی دوم داشته است.

اخبار مربوط به تسلیم ستوان هیرو در ماه مارس ۱۹۷۴ بعنوان یک موضوع جالب و قابل تعمق توسط مطبوعات و خبرگزاریهای مهم بین المللی در سراسر جهان پخش شد. ستوان هیرو بعنوان یک نمونه واقعی از سرباز ژاپنی شناخته شد. ستوان مذکور که تا آخرین لحظات تسلیم، از قوانین و مقررات آهنین و

سخت‌ارتش‌سابق امپراطوری ژاپن تبعیت‌کرده بود در واقع محصول نظام آموزش و پرورش قبل از جنگ جهانی دوم ژاپن است . هر چند که ممکن است درباره استقامت و پایداری و وفاداری وی عقاید و نظریات و تفسیرهای متفاوت و مختلفی ابراز شود اما این واقعیت که او و افراد بسیار دیگر ، از جمله کامی‌کازهای (Kami Kaze)^۱ . ژاپنی دست‌پرورده نظام تربیتی قبل

از جنگ جهانی دوم ژاپن بودند قابل انکار نیست .

میزان‌تأثیر نظام آموزشی با در نظر گرفتن نتایج حاصل از آن نشان می‌دهد که رفتار سیاسی اکثریت مردم در همان جهت مورد نظر مسئولان و متصدیان آموزش و پرورش قرار گرفت و یا حداقل رفتار آنان کمترین در دسر و گرفتاری را برای حکومت‌های وقت موجب شد . البته در کنار اکثریت ، گروه‌های ناراضی دست راستی و دست چپی نیز قرار داشتند که هر یک نظریات خاصی نسبت به برنامه‌های آموزشی مزبور ابراز مینمودند .

(ب - حق رأی :

توسعه تدریجی حق رأی و حق انتخاب کردن وسیله دیگری برای اجتماعی و سیاسی شدن در دوره پس از رستاخیز است . قبل از سال ۱۸۸۹ هیچ ماده قانونی و

۱- کامی‌کازها خلبانان از جان گذشته‌ای بودند که برای نابودی ناوگان دشمن خود و هواپیمای تحت فرمان خود را در جنگ جهانی دوم بکشتیهای جنگی آمریکائی میزدند .

یا مقرراتی حتی بطور محدود نیز راجع به مشارکت عامه در امور مملکتی وجود نداشت . رفتار عمومی در عین حال که در شرف تغییر بود ولی هنوز با وضع موجود سازگار و هماهنگ بود . در سال مزبور حق رأی بطور خیلی محدود با افراد ذکوری که حداقل دارای بیست و پنج سال سن بودند و نیز حداقل ۱۵ ین مالیات مستقیم بدولت میپرداختند اعطاء شد .

جدول زیر حاکی از توسعه حق رأی در ژاپن از سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۶۰ میباشد .
سال انتخابات عده رأی دهندگان جمعیت کشور درصد رأی دهندگان
نسبت به جمعیت

۱۸۹۰	۴۵۰۹۰۰	۳۹۹۰۲۰۰۰	۱/۱۳
۱۹۲۴	۳۲۷۴۶۰۰	۵۸۳۵۰۰۰۰	۵/۶۱
۱۹۲۸	۱۲۴۰۵۱۰۰	۶۲۰۷۰۰۰۰	۱۹/۹۸
۱۹۴۶	۳۶۸۷۸۴۰۰	۷۵۸۰۰۰۰۰	۴۸/۵۶
۱۹۶۰	۵۶۵۵۴۵۰۰	۹۳۵۴۰۰۰۰	۶۰/۴۶

همانطور که ملاحظه میشود افزایش عده رأی دهندگان بعلت کاستن پی در پی شرط مالیاتی و نیز اعطای حق رأی بکلیه افراد ذکور در سال ۱۹۲۵ و همچنین پائین آوردن حداقل شرط سنی از بیست و پنج سال به بیست سال و نیز دادن حق رأی به زنان در سال ۱۹۴۶ میباشد . این امر سبب شد که افراد بالغ حداقل

بصورت رسمی و محدود در امور سیاسی مشارکت نمایند که خود موجب تغییر در رفتار سیاسی آنان گردید. مضافاً اینکه اعطای حق رأی مبنای سیاسی و حقوقی برای مشروعیت و گسترش احزاب سیاسی واقع شد. مثلاً "اعطای حق رأی عمومی بذکور در سال ۱۹۲۵ تشکیل احزاب کارگری را ممکن ساخت. نتیجه اعطای حق رأی و توسعه تدریجی آن، شرکت فعال مردم در امور سیاسی و در پیش گرفتن جهت های سیاسی مشخص بود. مردم با مفاهیم سیاسی چون اقلیت و اکثریت پارلمانی و نیز نحوه مخالفت اقلیت در مسایل سیاسی آشنا شدند. همچنین دولت را بعنوان یک عامل مسئول در برابر انتخاب کنندگان دانستند.

التبه همانطور که گفته شد طرز فکرهای مختلف و مفاهیم بتدریج در اذهان مردم جایگزین میگردد.

(ج - جنگ و اشغال :

سالهای جنگ ۱۹۴۵ - ۱۹۳۷ و اشغال ژاپن ۱۹۵۲ - ۱۹۴۵ تجارب عظیم اجتماعی و سیاسی برای مردم این کشور دربر داشت . بعبارت دیگر دوران اشغال یاکنشی در برابر سالهای جنگ و ستیز بود . در حالیکه ژاپن هیچگاه یک کشور نازیستی و یا توتالیتار بمفهوم اروپائی آن نبود در دوران جنگ بسطح جدیدی ز تجهیزات سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی رسید^۱ زیرا بنظر میرسد که مردم جنگ را مشروع میشمردند و از حکومت خود تا سرحد جانبازی و با تحمل رنج و بلال فراوان حمایت میکردند . شکست در جنگ منجر به بیداری ملی مردم ژاپن و پی بردن آنان با اشتباهات گذشته خود شد . نیروهای اشغالی نقش بزرگی در بیداری ژاپن ایفا کردند .

اقدامات نیروهای متفقین برای دمکرات نمودن ژاپن تنها محدود به دمکرات

۱- در ژاپن هرگز یک حزب فاشیست نظیر احزاب ناسیونال سوسیالیست آلمان و فاشیست ایتالیا وجود نداشته است . ژاپن هرگز کسانی چون هیتلر یا موسولینی که حزبی را رهبری نمایند نداشته است . مضافا آنکه دستجات و گروههای افراطی ناسیونالیست ژاپن هیچگاه فلسفه و آئین مشخص و معینی که از آن پیروی کنند نداشته و فاقد سازمان مرکزی مانند حزب نازی بودند .

کردن تاءسیسات سیاسی نبود بلکه کوشش شد که الگوی رفتار سیاسی توده مردم نیز دمکرات و اصلاح شود . با دادن حقوق و امتیازات بیشتری بمردم از قبیل حق رأی بزنان ، تاءسیس و گسترش اتحادیه‌های کارگری ، تفویض حق مذاکره دسته جمعی کارگران با کارفرمایان درباره وضع خود ، تبدیل وضع زارعین مستاجر به زارعین مالک ، بسط و توسعه آموزش و پرورش ، تقلیل حداقل سن شرکت در انتخابات و نیز اعطای اختیارات و آزادیهای محلی نسبی باستانها منظور فوق که دمکرات شدن جامعه و دگرگونی فرهنگ عامه بود بنحو مطلوبی حاصل شد .

پیشرفت ژاپن طی مراحل سه گانه نوسازی آن یعنی در دوران میچی ، بعد از جنگ جهانی اول و نیز از پایان جنگ دوم ببعد بطور کلی در بیشتر زمینه‌های زندگی اجتماعی آن بطور مستمر (جز وقفه‌ای که در دوران جنگ جهانی دوم رویداد) ادامه داشته است . منتهی پیشرفت در امور اقتصادی و تجاری و تکنولوژی و نیز آموزش و پرورش بیشتر و چشمگیر تر بوده است . در زمینه سیاسی نوسازی ژاپن شاید کمتر مشهود بوده است که علت آنهم کند تر بودن تحول آن است زیرا نوسازی سیاسی در ژاپن بیشتر معطوف به متحول شدن فرهنگ سیاسی جامعه بوده و تغییر و تحول فرهنگ و جایگزین شدن افکار و رویدادهای نودر اذهان مردم هم امری نیست که چون پیشرفت‌های اقتصادی بفوریت صورت گیرد .

نوسازی سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم بشکل دمکراسی نوع ژاپنی متجلی شده است . ماهیت این دمکراسی ترکیبی است از اصول پارلمان نتاریسم و دمکراتیک غربی و خصوصیات جامعه ، اخلاق و فلسفه زندگی ژاپنی .

این دمکراسی بطورکلی نوعاً " در برابر دمکراسی غربی قرار می گیرد و آنچه که در این دمکراسی و فرهنگ سیاسی آن واجد اهمیت بیشتر است حفظ هماهنگی اجتماعی است نه حقوق فردی و اندیود والیسم . بعبارت دیگر هماهنگی اجتماعی در فرهنگ سیاسی دمکراسی ژاپن بر حقوق فردی برتری دارد .

(د - آثار و نوشته‌های نویسندگان و روشنفکران ژاپن در این خصوص مراجعه شود به بخش سوم همین فصل)

۲- تغییرات در فرهنگ طبقه برگزیده :

طبقه برگزیده سیاسی دوران توکوگاوا تشکیل میشد از شوگون و دایمیوها که ضمناً " طبقه سامورائی نیز بآنان یاری مینمود . رستاخیز میجی موجب شد که تغییرات بزرگی در آن وضع روی دهد . شوگون از صحنه سیاسی خارج شد . دایمیوها برکنار شدند و تیول آنان منحل گردید . طبقه سامورائی نیز منحل شد . بتدریج یک حکومت ملی متحد جدید که در رأس آن گروه کوچکی مرکب از سامورائیهای سابق از طوایف چوشو و ساتسوما و بعضی نجبای دربار امپراطور مقامات عالی سیاسی را اشغال کرده بودند تشکیل شد . با وجود اختلافات داخلی که بین اعضای این گروه جدید وجود داشت ولی موقعیت ملی و بین المللی ایجاب مینمود که بایکدیگر متحد باشند . اندک اندک گروه کوچکترو متحدتری رهبری کشور را بدست گرفت که گروه کوچک میجی را تشکیل داد و تا پایان قرن هم بنحوموئتری وحدت خود را حفظ نمود . از بعد از جنگ چین و ژاپن اختلافاتی در داخل طبقه حاکم بروز نمود و طبقه بازرگان نیز بآن طبقه پیوست و در امور سیاسی کشور نقش مهمی را عهده دار شد . از زمان جنگ جهانی اول بعد وحدت سیاسی گروه حاکم به چند کائگی و رقابت مبدل شد و صحنه سیاسی در ژاپن تغییر یافت .

دانشگاه سلطنتی توکیو که در سال ۱۸۷۷ تأسیس گردید منبع و مرکز اصلی استخدام

اعضای دستگاه دیوان سالاری ژاپن بود و حتی در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم هشتاد درصد از مقامات و شخصیت‌های عالی‌کشوری از این دانشگاه فارغ‌التحصیل میشدند .

مختصات گروه‌های حاکم و جهات سیاسی آنان که تا امروز نیز کم و بیش استمرار داشته است عبارتند از :

(الف - همه گروه‌های سیاسی برگزیده تا سال ۱۹۴۵ بشدت احساسات ملی داشتند . نه تنها رفتار آنها عموماً " در یک سطح و یکسان بود بلکه بعد از سال ۱۸۷۷ همگی آنها نتایج رستاخیز و نیز بعداً " شکل و نظم حکومتی را که موجب قانون اساسی سال ۱۸۸۹ ایجاد شد پذیرفتند . به بیانی دیگر مجادله و مبارزه آنها با یکدیگر در چهار چوب قواعد و مقررات موجود انجام میگرفت .

(ب - با وجود دسته بندیهای داخلی فیما بین گروه‌های مختلف حاکم پیوسته یک نوع رهبری دسته جمعی وجود داشته است و هرگز یک حکومت واقعا " انفرادی یا توتالیتار در ژاپن برقرار نگردیده است . اعضای طبقه حاکم همیشه اختلافات خود را از طریق مذاکره و سازش سیاسی حل و فصل کرده و این خط مشی قانون و اصل مورد احترام آنان بوده است حتی در دهه ۱۹۳۰ .

(ج - با توجه به اصل مذکور گروه کوچک حاکم باندازه کافی روشن و از فکر باز برخوردار بوده است تا احزاب سیاسی را در مذاکرات و معاملات سیاسی سهیم و شریک نماید .

(د - در رهبری سیاسی در دوره جدید همیشه حس خدمتگزاری و عهده دار

شدن یک مأموریت ملی زنده بوده است . این احساس بخصوص در سالهای خطیر و بحرانی بشدت خود نمائی کرده است .

البته ذکر این مطلب بدان معنی نیست که فساد ورشوه خواری و سوء استفاده سیاسی در ژاپن وجود نداشته است هر چند که موارد آن محدود و معدود بوده است .

بخش دوم - فرهنگ سیاسی معاصر در ژاپن :

درحالیکه در فرهنگ سیاسی معاصر ژاپن آثار استمرار فرهنگ گذشته دیده میشود ولی بطور کلی آنچه که جلب نظر مینماید درجه اختلاف و آمیختگی و ترکیب جریان توسعه و پیشرفت است . این موضوع بخصوص پس از شکست سال ۱۹۴۵ و اشغال آن کشور مصداق دارد . قبل از تاریخ مزبور نظرات سیاسی مردم بیشتر دنباله روی حکومت توکوگاوا و حکومت میجی بود . اما بعد از شکست و اشغال ، آزاد و دمکرات شدن اثرات دیگری بر رفتار و رویه سیاسی ملت ژاپن بر جای گذارده است .

بعضی وجوه برجسته فرهنگ سیاسی جاری ژاپن بقرار زیر میباشد .

الف - شناخت ملیت ژاپنی :

همانطور که قبلاً گفته شد در دوره توکوگاوا شناخت ملی بعنوان ژاپن و ژاپنی چندان مطرح نبود بلکه نوعی شناخت محدود محلی و نسبت به دایمیو وجود داشت . اما پس از رستاخیز عوامل نژادی ، زبانی و جغرافیائی احساسات ملی و وحدت در برابر دنیای غیر ژاپنی را تقویت نمود . ژاپنیها تا همین اواخر فرصتی برای تماس گرفتن و ارتباط وسیع داشتن با ملل دیگر را نداشتند و بالنتیجه بیشتر مجذوب فرهنگ و تمدن خود شدند . از نظر نژادی ۳ / ۹۹ درصد از مردم از یک نژاد و ریشه میباشد و جمع بیگانگان مقیم آن کشور کمتر از ۷۰۰۰۰ نفر است .

همچنین زبان ژاپنی دارای لهجه‌های متفاوت و زیادی نمیباشد که خود کمک زیادی بوحدت و شناخت ملی آنان میکند . عوامل مذکور هنگامی که با تهدید واقعی و یا مجازی خارجی و امنیت ملی توأم شود با احساسات ناسیونالیستی و وحدت مردم کمک مینماید .

شناخت ملی ژاپن واجد یک خصیصه ادواری نیز میباشد بدینمعنی که احساس حقارت در برابر ملل پیشرفت و فرهنگ غرب همیشه با یک نوع تجلیل و ستایش از فرهنگ ، پیشرفت و آرمانهای ژاپنی دنبال شده است . در قرن گذشته در اواخر حکومت توکوگاوا و اوایل حکومت میجی و در قرن حاضر پس از شکست در جنگ جهانی ژاپنها در برابر برترها و دول نیرومندا احساس حقارت میکردند . ولی پس از گذشت مدتی حس ستایش از فرهنگ خودی و اعتماد بنفس در آنان احیاء و تقویت شد . خصیصه دیگر شناخت ملی ژاپن که پس از جنگ جهانی دوم نمایان گردید روحیه صلحخواهی و مسالمت جوئی و احتنا ب از درگیری در مسایل بین‌المللی است که بنظر میرسد عکس‌العمل روحیه متجاوز قبل از جنگ مذکور باشد . ناسیونالیسم در ژاپن هنوز هم نیرومند است . ولی فرق ناسیونالیسم قبل از جنگ ژاپن با ناسیونالیسم بعد از جنگ جهانی اخیر در این است که ناسیونالیسم ژاپن امروزه بخاطر ضعف نظامی و تحدید تسلیحات آن کشور متجاوز و امپریالیستی نیست . در شرایط کنونی ناسیونالیسم ژاپن بیشتر جنبه دفاعی دارد تا تجاوز و در حمایت از استقلال ، تمامیت ارضی و عدم درگیری نظامی جلوه‌گر میشود .

این ناسیونالیسم اکنون بیشتر مورد توجه گروه های دست چپی است^۱ تا دستجات افراطی متمایل بر راست که در مواردی نظیر تظاهرات علیه آزمایشهای بمب اتمی پیمان امنیت ژاپن و آیالات متحده آمریکا یا علیه پایگاههای آمریکائی مستقر در ژاپن متجلی میشود.^۲

تاسیس سلطنت مظهر وحدت ملی ژاپن حداقل طی ۱۲۰۰ سال تاریخ این سرزمین بوده است هرچند که قبل از رستاخیز قدرت های محلی و قبایل بسیار نیرومند بودند و امپراطوران قرنهای فاقد قدرت و اختیارات بودند. بعد از جنگ جهانی دوم از نفوذ و قدرت متحدکننده امپراطور کاسته شده است. با وجود این امپراطور هنوز مظهر وحدت کشور تلقی میشود. امروزه در میان بعضی محافل ادبی و روشنفکری ژاپن بحث بر سر کهنگی رژیم سلطنتی است و صحبت از عقلائی و منطقی بودن تغییر آن به نظام جمهوری است. ولی صرف نظر از کمونیست ها و سوسیالیستهای افراطی که علنا "خواستار انحلال سلطنت میباشند سایر محافل

۱ - این حالت در سیاست خارجی و مناسبات بین المللی ژاپن تاثير فوق العاده داشته است. سیاست خارجی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم حتی الامکان در جهت داشتن روابط دوستانه با کلیه ملل و اجتناب از درگیر شدن در مشکلات و مسایل بین المللی بوده است.

(Borton, op. cit., pp. 533-534)

۲ - سوسیالیستهای ژاپن معتقدند که وجود پایگاههای نظامی آمریکا در ژاپن برای امنیت این کشور خطرناکست زیرا ممکن است که ژاپن را بیک جنگ ناخواسته بکشانند.
(ibid.)

و گروه‌ها بصراحت در این باره نظری ابراز نمی‌نمایند .

رویه‌مرفته شاید طرفداران انحلال سلطنت ده درصد^۱ از جمعیت کشور را تشکیل ندهند هر چند که قسمت اعظم آنان ترکیبی از دانشجویان و عوامل دست چپی می‌باشند .

ب - کیفیت جریان امور سیاسی :

در اینجا آنچه بیشتر مورد نظر می‌باشد روش و چگونگی اخذ تصمیم است تا محتوی تصمیم . عبارت دیگر منظور این است که آیا مردم از روش جاری اتخاذ تصمیمات سیاسی راضی هستند و یا خواهان تغییراتی در آن می‌باشند . بعد از جنگ جهانی دوم در ساختمان روش تصمیم‌گیری سیاسی در ژاپن تغییرات اساسی رویداد . بعلاوه تغییرات مذکور بیشتر ملهم از بیگانگان و بویژه آمریکائی‌ها بود . از جمله قانون اساسی ژاپن توسط ستاد ژانرال ماک آرتور تهیه و تدوین شده و شیوه‌های دموکراتیک غربی در تصمیم‌گیری وارد گردید . اینک علیرغم تغییرات و اصلاحاتی که در قانون اساسی داده شده است معهذا اشخاص و گروه‌های زیادی هستند که نسبت بآن قانون ناخشنود و ناراضی می‌باشند .

مطلب دیگری که در اینجا بمیان می‌آید و مهمتر از موضوع شیوه اخذ تصمیم است نظر مردم ژاپن نسبت به مشروعیت و قانونی بودن حکومت خود می‌باشد . آیا در نظر آنان قدرت حکومت مبتنی بر قانون است و آیا قوانین و دستورات صادره از جانب حکومت را باید اطاعت کرد ؟

بنظر میرسد که بطور کلی در ژاپن بجز بعضی گروههای کوچک مارکسیستی و نیز بعضی عناصر افراطی دست راستی اکثریت مردم حکومت کشور خود را مشروع میدانند هر چند که ممکن است نسبت به بعضی چهره‌های گروه‌های حاکم بدبین و از آنان ناراضی باشند. حکومت بمثابة قسمتی از نظم اساسی امور پذیرفته میشود و چون خانواده پدیده‌ای طبیعی تلقی میگردد.

نسبت بساخت نظام سیاسی نارضائی تا حدود زیادی وجود دارد و این امر بطور کلی با موضوع تجدید نظر در قانون اساسی مربوط است. هرگاه قانون اساسی سال ۱۹۴۷ (قانون اساسی ماک آرتور) باید تغییر کند نحوه تغییر چگونه باید باشد؟ تغییرات خاصی که بیشتر مورد بحث و گفتگو است شامل اساس قانون گذاری و نمایندگی، موقعیت امپراتور، تجدید تسلیحات، آزادیهای مدنی و تجدید نظر قضائی است.

در اینجا لازم بتذکر است که در ژاپن هوا خواهان فعلی تجدید نظر در قانون اساسی ما هیتا انقلابی نیستند. صرفنظر از حزب کمونیست و بعضی گروههای سوسیالیست چپ افراطی که راه‌حلهای انقلابی را توصیه میکنند مبارزه اصلی بین صلاح طلبان و هوا خواهان حفظ قانون اساسی فعلی است که عناصر محافظه کار طرفدار تغییر آن و اصلاح طلبان دست چپی خواهان حفظ آن میباشند. روش تصمیم گیری در ژاپن بطور کلی با آنچه که در کشورهای دموکراسی غربی عمل میشود تا حدودی تفاوت دارد. مثلاً "در سیستم پارلمانی انگلستان یا در سیستم ایالات متحده آمریکا اکثریت و اقلیت پارلمانی وجود دارد و مخالفت‌های اقلیت از طرق قانونی مورد قبول اکثریت میباشد همچنانکه اقلیت تصمیم و نظر متخذه از طرف

اکثریت را محترم می‌شمارد و می‌پذیرد .

در سیستم سنتی اتخاذ در ژاپن موافقت با توافق آراء است . بدین معنی که پیرامون مسایل مطروحه ابتدا گروه های ذیربط با کمترین تعهد علنی به بحث و گفتگو میپردازند و سرانجام پس از مذاکرات طولانی و مکرر راه حلهائی که مورد قبول همگی باشد بدست میآید . در چنین سیستم هیچکس علناً شکست نمیخورد و یا تحقیر نمیشود و حداقل با توافق آراء صورت ظاهر حفظ میگردد و هماهنگی دسته جمعی محفوظ میماند و در ضمن از شناسائی صریح اقلیت اجتناب میشود . در وضع فعلی با آنکه روشهای تصمیم گیری غربی تا اندازه ای در مسایل سیاسی و رسمی مورد عمل میباشد مع هذا نفوذ روش سنتی هنوز هم پا برجاست و مورد نظر واقع میشود . حتی در مورد مسایل ملی که در پارلمان مطرح میگردد راه حل مورد نظربه راء ی گذاره میشود و سرانجام نظر اکثریت اتخاذ میگردد اقدامات پشت پرده برای نزدیک ساختن آراء مخالفین و موافقین بسیار حائز اهمیت است .

این روش خود تا حدودی ناشی از روش اخذ تصمیمات بطور دسته جمعی است . همانطور که کیفیت رهبری هم در ژاپن چه از نظر عملی و چه از جهت نظری بنحو دیگری است . برای یک ژاپنی تبعیت و اجرای تصمیمات متخذه توسط کمیته ها و کمیسیونها با احساس آرامش و رضایت بیشتری تواءم است تا اطاعت از اوامر صادره از جانب یک رهبر .

نوع خاص دیگر از اقدام سیاسی در ژاپن که از طرف جامعه پذیرفته شده و سابقه ای طولانی دارد توسل بزور است . توسل بزور در فرهنگ سیاسی ژاپن آنطور که در

حال‌گاه اقلیت پارلمانی در بعضی موارد اکثریت را متهم میکند که ظلم و بی‌عدالتی اکثریت را گسترش داده و قانونی جلوه میدهد " در حالیکه اکثریت کاملاً " بر مبنای اصول قانونی و دمکراتیک عمل کرده است . این اتهام ناشی از همان طرز فکر و سنت اتخاذ تصمیمات بطور دسته جمعی و اتفاق آراء است . لذا توسل بزور در برابر ظلم اکثریت صحیح و بر حق محسوب میشود .

در این روش بیشتر تمایل بر این است که به انگیزه اقدام به زور توجه شود تا بنفس عمل و بویژه هرگاه فاعل در اقدام خود صدیق بوده و بمنظور اثبات حقانیت اقدام خود بنوعی مجازات خویش از طریق خودکشی دست زند .^۱

۱ - *Seppuku* یا *Kappuku* خودکشی بسبک ژاپنی است که طی آداب

و مراسم خاصی انجام میگردد و به هاراکیری *Harakiri*

نیز معروف میباشد . انگیزه کسیکه اقدام باین نوع خودکشی مینماید ممکن است پوزش خواستن بخاطر اشتباهی که مرتکب شده ، مجازات خویش برای جرمی که انجام داده ، فرار از خشم و غضب دوستان و هموطنان ، اثبات صداقت و صمیمیت خود به عقیده‌ای که ابراز داشته یا کاری که صورت داده است و یا پرداخت دین بدوستان و ادای عهد و وفا باشد . هاراکیری به معنی مرگ تواءم با عزت و شرافت پاک شدن روح از گناهان و فنا شدن همراه با افتخار و سربلندی است . به همین مناسبت گاه نزدیکترین و صمیمیت‌ترین دوست کسیکه دست بخود کشی میزند در مراسم انجام آن حضور مییابد و حتی این دوست ضربه خلاص و نهائی را بمقتول وارد میسازد . در پایان جنگ جهانی دوم عددهای از فرماندهان نظامی ژاپن که حاضر بقبول

در این قبیل موارد هر چند که اقدام بزور ممکن است مورد قبول صریح اکثریت مردم واقع نشود ولی نسبت بآن نوعی ابراز همدردی و تفاهم میشود ۱۰

ج - تحول و تغییر در خواست‌های مردم :

در یک فرهنگ سیاسی باید دید که نظر مردم نسبت بحکومت چیست ؟ آیا حکومت را مسئول تاءمین یک زندگی خوب و یاضامن آن میدانند یا نه .

۱ - میشیما ، یوکیو (*Mishima, Yukio*) نویسنده معروف

ژاپنی در سال ۱۹۷۰ در صدد برآمد بکمک تنی چند از یاران و پیروان متعصب خود یکی از پادگانهای نظامی اطراف توکیو را بتصرف خویش درآورد ولی چون در اقدام خود شکست خورد در همان محل دست بیک خودکشی حماسی زد .

روزنامه تایمز (*The Times*) لندن مورخ ۲۹ آوریل ۱۹۷۱ تفسیری

بقلم ماکوتا اودا (*Makoto Oda*) درباره این خودکشی حماسی باین

شرح نوشته است :

محافل ادبی مایلند که خودکشی میشیما را صرفاً "از نظر زیبایی آن بنگرند و

این حقیقت انکار ناپذیر را که اصول زیبا شناسی میشیما را بطرز ناگستنی با افکار سیاسی او مربوط است نادیده بگیرند . آنان زیباییهای او را تحلیل مینمایند اما تشخیص نمیدهند که بدین ترتیب بیشتر اوقات انگیزه‌های سیاسی او را هم تجلیل و ستایش میکنند . این ترکیب عجیب از زیبایی و سیاست قبل از جنگ جهانی دوم بسیار رواج داشت و یکی از نیرومندترین مبانی نظری برای توسعه

در دوره توکوگاوا که فرهنگ سیاسی جامعه بنحو دیگری بود حکومت رویهمرفته بعنوان طبقه حاکم توده مردم را استثمار مینمود، در ازاء حفظ نظم و امنیت حکومت از مردم استفاده‌های کلان میبرد و خود مردم نیز توقع چندان از آن نداشتند. ولی امروزه این وضع بکلی دگرگون شده است. اغلب ناظران سیاسی معتقدند که تسلط مستمر و مداوم کنونی حزب لیبرال^۱ دمکرات ژاپن بر قدرت سیاسی باین اعتبار است که حکومت فعلی خود را بهترین حافظ و تاءمین کننده رشد و توسعه اقتصادی کشور معرفی نموده است.

امروز از نظر مردم ژاپن حکومت یک وسیله عادی تولید و تاءمین انواع مختلف کالاها و خدمات از برقراری صلح و آرامش گرفته تا احداث شاهراهها و وسایل ارتباطی و نیز برقراری سیستم بیمه های اجتماعی و رفاه عمومی است. در حالیکه در گذشته حکومت یک دستگاه استثمار کننده تلقی میگردید که میبایست از آن دوری میشد امروزه حکومت یک دستگاه تولید کننده و در خدمت مردم محسوب میشود که باید بر اعمال آن نظارت شود و تحت نفوذ و اراده ملت در آید. اکنون نظریک فرد ژاپنی نسبت به سیستم سیاسی کشورش بستگی ببازده آن دارد. این تغییر بتدریج رویداده و بعد از جنگ جهانی اول و بخصوص جنگ جهانی دوم

۱- از پایان جنگ جهانی دوم ببعد حز یک دوره بسیار کوتاه چندین ماهه حزب لیبرال دمکرات حکومت را در اختیار داشته است. در طی این مدت ژاپن از رشد سریع اقتصادی بهره‌مند بوده که اعتبار آن پیشتر از آن حزب مذکور است.

بسرعت توسعه یافته است. همزمان با گسترش این طرز تفکر دستجات و گروههای مختلف و متنوع سیاسی بوجود آمده که هر یک بنحوی در سیستم سیاسی کشور منافی دارند و میکوشند که بر آن سیستم نفوذ کنند و یا بر آن نظارت نمایند. نتیجه این امر توسعه میدان فعالیت سیاسی دستجات و گروههای ذینفع و پیچیدگی در الگوهای عمل آنها است واکنش سیاسی احزاب و دستجات و نیز طبقات مختلف جامعه ژاپنی در برابر بازده عمل حکومت متفاوت است و میتوان دستجات مذکور را بگروههای راضی و ناراضی رده‌بندی کرد.

حزب حاکم لیبرال دمکرات و متحدین آن در جرگه گروههای راضی هستند و مخالفین یعنی کمونیستها، سوسیالیستها در زمره ناراضیها. از طرف دیگر خود راضیها و ناراضیها در درجات و سطوح مختلف قرار دارند. مثلاً "حزب حاکم لیبرال دمکرات از هشت گروه و دسته عمده تشکیل میشود که این گروهها برای احراز مقام نخست‌وزیری، مقامات وزارت و سایر مشاغل مهم مملکتی در حال مبارزه بایکدیگرند. همچنین ناراضیها از فرقه‌ها و گروههای داخلی مختلف تشکیل یافته‌اند. در چنین موقعیت و محیطی بدیهی است که ناراضیانی علنی و پنهانی وجود دارد و هرکس یا هر دسته بجهاتی احساس میکند که حق او پایمال شده است. در عمل حزب حاکم توانسته است برای مدت مدیدی که تقریباً "از پایان جنگ جهانی دوم ببعد میباشد تعادل و موازنه سیاسی را بنفع خود حفظ کند و براریکه قدرت باقی بماند. بطور کلی در جامعه ایکه ببازده کارو بیلان فعالیت حکومت توجه میشود عملاً "هرکس کم و بیش نسبت به بعضی جنبه‌های آن بازده بدبین و ناراضی است.

خیلی بندرت کسی را میتوان یافت که هرآنچه را که میخواهد یا فکر میکند سزاوار دریافت آنست بدست آورد. در ژاپن بعضی گروهها بطور جدی از بازده سیستم سیاسی ناراضی اند تا جائیکه برای حل مشکلات براههای انقلابی متوصل میشوند. این گروهها اکنون کوچک و معدودند و بیشتر منحصربه کمونیهستها و سوسیالیستهای چپ افراطی میباشند. اتحادیه های متشکل کارگری نیز با نحاء مختلف نسبت به بازده حکومت اظهار نارضایتی مینمایند. روشنفکران گروه دیگری از ناراضیها را تشکیل میدهند که بیشتر مخالفتهای آنان جنبه مسلکی و مرامی دارد و مسایل را از دید سوسیالیستی مینگرند. همگام با روشنفکران جوانان کشورند که جمع کثیری را که اغلب سوسیالیست و ضد دولتی هستند شامل میشوند. در میان گروههای کوچک و متوسط صنعتی و تجاری نیز عناصر ناراضی یافت میشوند که بیشتر نارضایتی آنان در مورد مسایلی چون امور بانکی و پولی، اعتبارات، سیاست صادراتی حکومت و غیره است. گروههای کارگری، روشنفکری. جوانان و بخشهای تجاری و صنعتی در موارد بخصوصی از طرف گروههای زنان، کارگران یقه سفید و صاحبان حرف آزاد مورد پشتیبانی قرار میگیرند. نتیجه اینکه سطح توقع و خواستههای مردم از حکومت بالا رفته است. مردم خواستهها و نیازمندیهای خود را بطرق و وسایل مختلف عنوان مینمایند و برآورده شدن آنها از طرف حکومت حق مشروع خود میدانند. گروههای ناراضی معتقدند که حکومت حزب لیبرال دمکرات لایق و شایسته اداره کشور نمیباشد زیرا قادر بتا مین خواستههای آنها نیست. بنابراین باید کنار رود و جای خود را بکسانی که بهتر میتوانند رفاه و

سعادت مردم را تضمین کنند و گذار نماید .

د - نقش سیاسی فرد در جامعه ژاپن :

یکی از حائزترین وجوه فرهنگ سیاسی نظری است که فرد نسبت بنقش خود بعنوان یک شرکت کننده در مسایل سیاسی دارد . زیرا یک فرد در زمان واحد هم یک عامل سیاسی است و هم یک تابع سیاسی . هنگامیکه یک فرد در انتخابات پارلمانی شرکت میجوید و راء ی خود را بصندوق میریزد او یک عامل و تعیین کننده سیاسی است و هنگامیکه قوانین مصوبه پارلمان را رعایت مینماید و یا دستورات صادره از طرف قوه اجرائی را اطاعت میکند او یک تابع سیاسی است . کدامیک بیشتر مورد توجه است ؟ یک فرد رفتار حکومت را نسبت بخود چگونه تلقی میکند ؟ . در دوره توکوگاوا دیده شد که یک فرد عادی نقشی در جریان امور سیاسی کشور نداشت . او یک تابع بود و هیچگونه حق و صلاحیت شرکت در اخذ تصمیمات را نداشت . همچنین رفتار حکومت نسبت باتباعش عادلانه و مبتنی بر احساس مسئولیت نبود . اما اکنون شرایط تغییر یافته است . بطور کلی تغییرات در جهت شناخت فرد بعنوان یک شرکت کننده سیاسی بوده است . در ژاپن مشارکت رسمی در امور سیاسی از طریق انتخابات پیوسته در سطح بالائی قرار داشته است ۱ . ولی همیشه نتایج حاصله در پایان انتخابات بتنهائی مشخص و مبین نظریات عمومی

۱ - برای ملاحظه عده کسانی که در انتخابات پارلمانی ژاپن شرکت مینمایند به

افراد شرکت‌کننده نبوده است. زیرا بخصوص در روستاها، شرکت در انتخابات بیشتر یک وظیفه اجتماعی و همبستگی گروهی تلقی می‌گردد تا اقدام مستقل سیاسی فردی. این امر تا حد زیادی نیز در شهرها مصداق دارد. نتیجه اینکه گاه بی تفاوتی سیاسی تواءم با نفی یا کوچک بینی خویش در شهرها و روستاهای ژاپن بطرز گسترده‌ای مشاهده می‌شود. طرز رفتار و بر خورد افراد عادی با طبقه دیوان سالاری تا اندازه گویای این واقعیت است. در ژاپن این طرز فکر که دیوان سالاران خدمتگزاران مردمند هنوز خیلی عمیق و استوار نیست.

هنوز بسیاری اشخاص که برای انجام بعضی امور بدستگاه‌های دولتی مراجعه مینمایند توقع ندارند که بفوریت و با احترام در خواستهایشان بعنوان حق آنان پذیرفته شود. بالعکس در رفتار اغلب نوعی حالت تقاعد و بندگی بچشم می‌خورد. این احساس جزئی از فرهنگ سیاسی مردم ژاپن است که در بطن جامعه ریشه‌های عمیق دارد و بسختی و کندی روبزوال میرود. با ذکر مطالب مذکور نباید این تصور بذهن خطور کند که در این صورت ژاپنی‌ها مردمانی دنباله رویی اراده می‌باشند. تاریخ معاصر ژاپن شاهد اقدامات افراد و گروه‌هایی بوده است که برای کسب آزادی و حقوق اجتماعی فعالیت داشته اند.

ایجاد نخستین احزاب و دستجات سیاسی که خواهان مشارکت در جریان اخذ تصمیمات سیاسی بودند خود دلیل بارزی بر استقلال رأی افراد و طبقاتی از مردم میباشد. در سالهای اخیر منافع گروهی بشکل انجمن‌ها و اتحادیه‌ها نمایان شده است.

گروههای نفوذ در ژاپن بکندی توسعه یافته است و در اوایل این گروهها بیشتر اقدامات حکومت را تسهیل میکردند تا اینکه وسیلهای برای تحت فشار قرار دادن باشند. با تاءسیس اطاق بازرگانی توکیو در سال ۱۸۷۸ گروههای نفوذ در ژاپن بتدریج تشکیل شدند و توسعه یافتند. بعد از جنگ جهانی اول و بخصوص بعد از جنگ جهانی دوم این گروهها نقش مهمی در سیاست و اقتصاد ژاپن ایفا نمودند. سازمانهای زنان و کشاورزان و نمایرانها خواستههای اعضای خود را نزد حکومت مطرح میسازند و برای تاءمین آنها مبارزه میکنند. گروههای نفوذ به اندازه‌ای که در شهرها رسوخ یافته اند در روستاها رخنه نکرده اند. وجود این گروهها دال بر گسترش علاقه و توجه مردم نسبت بمشارکت عمومی در جریان سیاسی است. زیرا این گروهها وسیله اظهار خواسته‌های اعضای خود هستند و از نظر فرهنگ سیاسی نیز برای مردم ژاپن طریقه‌ای راحت تر و عادی تر و مائوس تر میباشد. زیرا همانطور که قبلا" گفته شد یک ژاپنی تصمیم گیری جمعی و گروهی را بر اتخاذ تصمیم فردی ترجیح میدهد.

وفاداری شخصی و گروه بندی در ژاپن نقش مهمی در سیاست این کشور دارد. این امر حتی در احزاب و گروههایی که بیشتر بر اساس مسلکی بنیان گذاری شده اند نیز دیده میشود. زیرا بمنظور نیل به هدفهای سیاسی، یک فرد لازم است که علاوه بر داشتن شایستگی و ارشدیت روابط بسیار دقیق و حساسی نیز با دیگران برقرار سازد. یعنی وابستگی و پیروی کردن یک فرد از فرد دیگر بعنوان حامی. این خصیصه هنوز هم در امور سیاسی ژاپن بچشم میخورد و فرد موفق کسی است که این

جنبه از زندگی اجتماعی و سیاسی را نیز در نظر گیرد .

هـ- فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی :

در سطور قبل عوامل استمرار فرهنگی و تغییر که در تاریخ قرن گذشته ژاپن وجود داشت ملاحظه شد . ظرف این مدت نظام سیاسی ژاپن از فئودالیسم مرکزی اواخر دوره توکوگاوا به نظم دمکراتیک بعد از جنگ منتهی شد . فرهنگ سیاسی ژاپن نیز بموازات تغییر سیستم سیاسی تحولات مهمی یافت . در سطح عامه مثلاً " این فرهنگ از حالت تمرکز محلی امور و عدم شرکت توده مردم در مسایل سیاسی و حالت تسلیم و رضای آنان در برابر حکومت ، بحالت تمرکز ملی و مشارکت در امور سیاسی متحول شد . فاصله روانی قابل توجهی این دورا جدا میکرد . هنگامیکه سیستم سیاسی از فئودالی بشکل نو تغییر یافت رهبران سیاسی ژاپن به بعضی از جنبه های فرهنگ سیاسی معاصر توجه بیشتری مبذول داشتند تا بسایر آنها . در درجه اول سعی در تقویت شناخت ملی ژاپن شد و ملیت ژاپنی مورد تاکید واقع گردید . تاء سیس سلطنت بعنوان مظهر وحدت ملی تحکیم و مذهب شینتوئیسم سلطنتی ایجاد گردید . البته رهبران میجی با توجه به مشکلات داخلی و تهدیدهای خارجی در اقدامات خود بسیار عاقلانه رفتار نمودند و ناسیونالیسم جدید ژاپن را بوجود آوردند . بعبارت دیگر فرهنگ سیاسی ملت در جهت خواسته های دولت پیشرفت نمود . سیاست رهبران میجی خالی از جنبه های منفی هم نبود . آنها در عین تمایل به تغییر فرهنگ سیاسی دوران توکوگاوا مایل نبودند که مردم سهم بیشتری در امور سیاسی داشته باشند . هر چند تضادهائی در

سیاست حکومت میجی وجود داشت و با پیشرفت و توسعه ناسیونالیسم و رشد اقتصادی تقاضاهای مردم نیز برای داشتن نقش فعالتر در امور سیاسی افزایش مییافت ولی رهبران میجی علیرغم فشارهای داخلی توانستند بخوبی بر امور مملکت نظارت نمایند و آنها را تحت اختیار خود قرار دهند. تغییرات در فرهنگ سیاسی ژاپن تا اندازه‌ای طبق برنامه و دلخواه حکومت پیش رفت نمود. تجربه ژاپن نشان میدهد که فرهنگ سیاسی نیز از منطق و ضوابط کم و بیش مشخص دوره حیات خود پیروی کند. حتی در شرایطی که یک حکومت مقتدر کوشش کند که مسیر توسعه و تغییر آنرا کاملاً تعیین نماید و بر آن نظارت کند از جهت دیگر مطالعه فرهنگ سیاسی ژاپن نشان میدهد که تا سیاست سیاسی این کشور جنبه دوگانگی دارد. نمونه مهم آن سیستم دیوان سالاری آن کشور است که یک عامل سنتی و فئودالی دوره توکوگاوا بوده ولی در طی تاریخ این سرزمین بسط و گسترش یافته نو و جدید شده است. مجدداً "تجربه ژاپن نشان داده است که نه تنها موسسات جدید میتواند در کنار تأسیسات سنتی قرار گیرند و بحیات سیاسی خود ادامه دهند بلکه رفتارها و اعمال سنتی در جریان نوسازی ارزش زیاد پیدا نمایند. یکی از مشهورترین آنها استفاده از وجود امپراطور و احیای مذهب شینتو و تقویت حس وفاداری و اطاعت و احترام بامپراطور بوده است که بطور منظم و با کوشش فراوان انجام گرفت. یکی دیگر از این موارد حفظ و نگهداری روستاها بطریق سنتی و بهره برداری از آنها صنعتی و نو کردن کشور بود. در قرن گذشته از اصلاحات ارضی عمداً "اجتناب شد و طبقه برگزیده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دهکده‌ها تا سرحد

امکان دروضع و قدرت سابق خود حفظ شدند^۱. سیستم خانواده و جامعه نه تنها بهمان وضع گذشته نگاهداشته شد بلکه سیستم مزبور تقویت هم شد. بطور کلی همه روشهایی که برای حفظ نظم و آرامش در روستا بکار رفت سنتی بود.

بخش سوم - نقش نویسندگان و روشنفکران ژاپن در نو سازی فرهنگ سیاسی این کشور :

ایجاد یک جامعه نو و جدید مستلزم وجود یک طبقه روشنفکر جدید است . از طرف دیگر جامعه نو پرورش دهنده و بوجود آورنده روشنفکر است . بنظر میرسد که بحث و گفتگو در این باره که کدامیک مقدم بر دیگری است و کدامین خالق دیگریست بیهوده باشد و بیک نظر قطعی و نهائی نانجامد . زیرا بحث در این خصوص دچار دور و تسلیل میشود . عبارت بهتر میتوان گفت که جامعه نو و روشنفکر جدید لازم و ملزوم یگدیگرند . بدون وجود یک طبقه روشنفکر که حداقل دارای بعضی آرمانها و نظرهای نو باشد فرایند نوگرایی یک جامعه بسختی پیشرفت خواهد نمود . در ضمن جامعه نو خود شرایط لازم را برای پرورش طبقه روشنفکر مهیا مینماید .

شاید دو توکوویل (Alexis De Tocqueville) اولین (اولین

کسی بود که با اهمیت روشنفکران در ایام پس از انقلاب کبیر ۱۷۸۹ فرانسه پی برد و متذکر شد که این روشنفکران میباشند که علیه نظامهای کهنه و قدیمی قیام میکنند و آنها هستند که نغمه های مخالف را بصورت یک نیروی پر تحرک در سیاست ملی کشور مبدل مینمایند . نویسندگان در این میان نقش حساس و خطیری بر عهده دارند که افکار جامعه را بخوبی در جهات معینی هدایت نمایند و وظیفه ای را که به دوش سیاستمداران حرفه ای است بانجام رسانند .

آنچه زمانی برای دو توکوویل جنبه ویژگیهای خاص انقلاب کبیر فرانسه را

داشت امروزه تبدیل به خصیصه عمومی همه جنبش های نوگرا شده است ، خواه نهضت های انقلابی و خواه جنبش های استقلال طلب ملی . در نهضت های نو طلب تنها وجود اسباب و موجبات مادی برای پیشرفت امور کافی نیست و تنها تغییرات مادی موجب تغییرات در فرهنگ جامعه نمیشود .

انقلاب کبیرفرانسه تنها زائیده فقر و بدبختی توده های فرانسوی نبود بلکه نوشته ها و آثار نویسندگان و متفکران بزرگی نظیر مونتسکیو ، ژان ژاک روسو و ولتر و غیره در تنویر افکار ملت فرانسه و آشنائی آنان بحقوق خود و در نتیجه تحول در فرهنگ آن جامعه سهم عمده داشت . انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری فقط بخاطر ظلم و جور و فقر و بینوائی مردم و کارگران روس واقع نشد بلکه آشنائی نسبی حداقل بخش کوچکی از مردم روسیه به حقوق خویش و پی بردن بعقل عقب ماندگی خود در وقوع آن تاءثیر فراوان داشت . آشنائی بعقل فقر و عقب ماندگی نیز تنها بواسطه وجود فقر و عقب ماندگی حاصل نشد بلکه وجود یک طبقه روشنفکر و آثار و نوشته های نویسندگان معروفی چون ماکسیم گورکی ، لئون تولستوی و فتودور داستایووسکی و غیره و که بتشریح رویدادهای اجتماعی و تجزیه و تحلیل وقایع و روابط اجتماعی روسیه پرداختند سهمی در براه انداختن انقلاب و ایجاد تحول در آن سرزمین داشته است . با این تفاسیل در مورد ژاپن نیز باید گفت که توسعه اقتصادی و حوادث و وقایع تاریخی و از جمله شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم تنها عوامل تغییر و تحول در فرهنگ سیاسی آن جامعه نبوده اند ، بلکه نویسندگان و متفکران ژاپنی با نشر عقاید و افکار خود در اذهان توده های مردم نفوذ نمودند

و آنان تفهیم شد که نظم مستقر در جامعه امری ابدی و الهی نیست و سرنوشت مردم این نیست که گروهی پیوسته حاکم و گروه دیگر همیشه محکوم باشند. هر چند نویسندگان و روشنفکران ژاپن در رسالت تاریخی که بعیده داشتند با مشکلات و موانع زیادی روبرو گردیدند و در دهه ۱۹۳۰ مجبور بسکوت شدند معیذا گفتار و آثار آنان موحیات و زمینه تحول را فراهم ساختند وزیر بنای فرهنگی محکمی را پی ریزی کردند بنحویکه بمحردرفع موانع و درهم شکسته شدن قدرت افراتیون دست راستی نظم نوی سیاسی که نیروهای متفکین در ژاپن برقرار ساختند بطرزی مطلوب و ریشه دار مستقر گردید.

با توجه بمطالب مذکور اینک بررسی چگونگی فرایند روشنفکری در ژاپن می پردازیم.

در ژاپن قرن هیجدهم ارزشهای مورد احترام عامه مردم را بطور کلی میتوان در سه مکتب مهم خلاصه و طبقه بندی کرد. یکی مکتب منسوب به چین دیگری به غرب و سومی مربوط به سنتهای ملی ژاپن. ارزشهای منسوب به چین و سنتهای چینی بدون شک در صدر نظریات روشنفکری ژاپن در سده مذکور قرار

۱- ژاپن یکی از کشورهای واقع در حوزه تمدن چین بود و جمعیت کشور در قرن ۱۸ به ۳۵ میلیون نفر بالغ میشد بطور کلی در دوران توکوگاوا جمعیت ژاپن در حدود رقم ۳۵ میلیون نفر ثابت ماند. آمار از کتاب،

داشتند. در آن قرن بیش از هر دوران دیگری عده زیادی ژاپنی در حوزه تمدن چین میزیستند. بسیاری از معتقدین بفرسفه کنفوسیوس در دوره توکوگاوا گاه از اینکه در سرزمینی خارج از چین متولد شده بودند تاءسف میخوردند. پرستندگان و هوا داران تمدن و فرهنگ چین معروف به کانگا کوشا (Kangakusha) بودند. در مقابل این گروه بتدریج کسانی پیدا شدند معروف به کوکوگا کوشا (Kokugakusha) که هوا خواه آموزش ملی بودند و تاریخ و عقاید آنان را در خصوص پرستش سنتهای چینی مورد انتقاد قرار میدادند و لی خود نیز به عظمت و قدرت تمدن چین واقف بوده و بدان احترام میگذارند. با وجود اختلافاتی که این دو دسته با یکدیگر داشتند، معذالک هردوی آنها از حکومت توکوگاوا بخاطر برقراری صلح و آرامش در کشور تمجید میکردند. اما حقیقت اینست که ژاپن قرن هیجدهم خیلی زیاد مسایل را از دید کنفوسیوسی مینگریست. هنگامیکه شهرت و قدرت مالی طبقه بازرگانان برقابت با حیثیت و اعتبار سامورائیهای شهر نشین پرداخت این نگرانی بروز نمود که اختلال و بی نظمی اجتماعی و اخلاقی گسترش یابد. سرعت تغییرات و تحولات اجتماعی بطلان نظریه جامد و ثابت کنفوسیوسی را باثبات رسانید. دنیای روشنفکری ژاپن در نیمه اول قرن نوزدهم تحت تاءثیر آگاهی از ضعف داخلی و تهدید خارجی کشور قرار گرفت. هر اندازه که این آگاهی فزونی مییافت الگوهای حرمت بین دایمیوها و شوگون و بین ملازمان و دایمیوها بیشتر تغییر میکرد. چون ریشه مشکلات در غرب نهفته بود همان غری که قبلاً "چین را هم

تحقیر کرده بود لذا غرب عامل و مسئول اصلی تغییر رفتارها و معیارها محسوب میشد. بمفهوم دیگری تاریخ این دوران جریان فراگیری و آموزش ژاپن بحثت مقابله با دنیای جدید بود. پروفیسور موشا کوچی کینه‌میده *Mushakoji kinhide* در این باره چنین میگوید:

ژاپن سنتی از دو کلمه "آنان" و "ما" اطلاع داشت که "آنان" منسوب به چین بود. ظهور موقتی غربیها در ژاپن در روزگار قبل از حکومت خانواده توکوگاوا تماس مستمر ژاپن با هلندیها در بندر ناگاساکی در این تفاوت و تمایز قایل شدن تحولی ایجاد ننموده بود.

اروپا در نقطه‌ای دور دست و خارج از حوزه تمدن چین قرار داشت. ولی جامعه بین‌المللی قرن نوزدهم ناگهان ژاپن را بین شرق و غرب یافت. چون چین نقش اصلی و مرکزی در دنیای فکری ژاپن را ایفا میکرد شکست و تحقیر آن توسط غرب عامل مهمی در تغییر رفتارها و ارزشهای در قرن نوزدهم بود. لذا ارزیابی چین هم بعنوان یک تمدن بزرگ و هم بعنوان یک کشور پهناور ناچاراً برای همیشه تغییر یافت.

هنگامیکه در مقیاس ارزشها چین سقوط نمود غرب ناگزیر جانشین آن شد و هنگامیکه غرب بتدریج جای خالی را پر نمود تصور ژاپن از دنیای غیر ژاپنی الزماً "تغییر یافت" ^۱.

1- Marius B. Jansen, *Changing Japanese Attitude Towards Modernization*, (London: Faber & Faber, 1965), pp. 55.

سالهای آخر دوره توکوگاوا باین ترتیب شاهد تحدید اساسی در رفتارها و معیارها بود. تغییر برای بسیاری نه فقط ممکن بلکه ناگزیر جلوه میکرد. اشتیاق فراوان به غربی شدن خود تا درجهای موجب خطاهائی شد و یکبار دیگر راه بسوی کنفوسیوسیسیم باز شد. علاقه جدیدی با حیاء تمدن و رسوم و ارزشهای ملی ژاپن پدیدار گردید. خودداری غرب از تجدید نظر در پیمانهای تحمیلی به ژاپن در دهه ۱۸۸۰ نارضایتی و رقابت با غرب را تشدید و تسریع کرد و باز گشت حدید سنن ملی ژاپن را موجب شد.

بطور کلی در آغاز دوره میجی روشنفکران در برابر هدفی که در پیشرو داشتند یعنی داشتن یک " ارتش نیرومند و کشور غنی " متفق القول بودند. ولی همه آنان در روش و یا طرز وحدود شرکت عموم مردم در امور سیاسی بمنظور نیل به هدف مشترک بایکدیگر هم عقیده نبودند. گروهی طرفدار مینکن (*Minken*) (حقوق مردم) و گروه دیگر طرفدار کوکن (*Kokken*) (حقوق دولت) بودند. بعضیها براستقلال فردی تأکید میکردند و پاره‌ای روی تبعیت فرد از دولت بمنظور حفظ استقلال ملی اصرار میورزیدند. در تمام دوره حکومت میجی این بحث وحدل ادامه یافت. اما حداقل در پانزده سال اول حکومت میجی همبستگی مناسبات بین حقوق مردم و ادعاهای دولت بنحو وسیعی از هر دو طرف مورد قبول بود. مثلاً " در سالهای اولیه دوره میجی دو رهبر وجود داشتند که با اهمیت آموزش عمومی واقف بودند و استدلال میکردند که تاءسیسات نو باید توسط افراد نو اداره شوند و این خود فقط در نتیجه آموزش نو عملی

بود ۱. یکی از آن دو موری آرینوری (*Mori Arinori*)
 اولین وزیر آموزش و پرورش در ژاپن و دیگری فوکوزاوا یوکی چی *Fukuzawa*
Yukichi بنیان‌گذار دانشگاه کی‌یو (*Keio*) بود. بنظر موری هدف
 از آموزش و پرورش در هر سطحی باید خدمت بکشور باشد در حالی که فوکوزاوا
 پیوسته در نوشته‌ها و نطق‌های خود بر استقلال فرد و ارزش او اهمیت قایل میشد.
 ذکر این نکته هم لازم بنظر میرسد که موری آموزش افکار لیبرالیسم را از طریق
 تشویق ابتکار فردی در دانشگاه‌های ملی ژاپن ارائه نمود و فوکوزاوا هم کاملاً " از
 نیاز ژاپن بیک " ملت غنی و ارتش نیرومند " آگاه بود. عبارت دیگر در ابتدا
 هر دوی آنها در خطوط مشترکی سهیم بودند و روابطی بین مین‌کن و کوکن وجود
 داشت. ولی در دهه ۱۸۹۰ آن حد مشترک از بین رفت. جنگ بین چین و ژاپن
 و جنگ روسیه و ژاپن شکاف قطعی بین طرفداران دو دسته مذکور را بوجود آورد.
 ناسیونالیست‌ها که در جانب دولت قرار داشتند و از طرف توده مردم نیز تا حدی
 پشتیبانی میشدند بیشتر علاقمند به پیشبرد منافع ملی حتی بزیان آزادیهای فردی
 بودند. روشنفکران لیبرال از حقوق مدنی و آزادیهای فردی دفاع میکردند و توجه
 چندانی به بحران‌هایی که بر روابط ژاپن با دنیای خارج مستولی بود نداشتند.
 بدینوسیله نقاط مشترک بین دولت و مخالفین از بین رفت و از امکانات سازش
 و تفاهم بین آنان کاسته شد و این دو بتدریج از یکدیگر دور شده تا جائیکه رو

در روی یکدیگر قرار گرفتند. اثر عمده جنگ روس و ژاپن تاکید حدائی حقوق دولت از حقوق ملت بود دولت پس از پیروزی در جنگ و مطمئن از موفقیتهاش قدرت بیشتری را خواستار بود. دیوان سالاری مقتدر گسترش یافت در حالیکه روشنفکران لیبرال و سوسیالیست های اولیه از بدبختیها و بینوائیهای کارگران معادن، کارخانه ها و روستاها آگاه تر میشدند. جنگ بیبهای رفاه و سعادت مشترک مردم به پیروزی رسیده بود ولی پیروزیهای نظامی فداکاریهای عمومی را جبران نکرده بود. مخالفین که از نیل به خواسته های خود از طرق قانونی قطع امید کرده بودند بشورش و طغیان علیه قدرت سیاسی حاکم دست زدند ولی با شدت عمل نیروهای انتظامی مواجه گشتند.

از جمله واقعه کوتوکوشوسوی (Kotoku Shusui) (۱)

سخت محافل روشنفکری و دانشجویی ژاپن را تکان داد.

تاء شیر جنگ روسیه ژاپن و کشف واقعه کوتوکویراذهان آن عده از روشنفکران ژاپنی که شاهد اصلاحات دوران میجی و نیز تسلیم بلا شرط ژاپن در ۱۹۴۵ بوده اند بمراتب بیشتر از دو واقعه اخیر بوده است. این دو حادثه بمنزله سنگ محکی که رفتار کلی و اساسی بسیاری از نویسندگان را نسبت به نوسازی عمومی کشور آشکار میساخت

۱ - در اواخر مه و اوایل ژوئن ۱۹۱۰ نیروهای انتظامی و امنیتی ژاپن توطئه ای را که برای قتل امپراطور میجی چیده شده بود کشف و متهمین بتوطئه که تصور میشد تحت نفوذ یک نفر آنا رشیست - سوسیالیست بنام کوتوکوشوسوی بودند دستگیر و بشدت مجازات کردند (منبع Nish, op. cit., p. 147)

تلقی شدند. در حقیقت بهترین دوره شکوفان ادبیات ژاپن که رنگ سیاسی داشت در فاصله بین جنگ روسیه و ژاپن و جنگ جهانی اول بود.

نویسندگانی نظیر موری اوگائی *Mori Ogai*

Natsume Soseki (۱۸۶۲-۱۹۲۲)، ناتسومه سوسکی

Nagai Kafu (۱۸۶۷-۱۹۱۶)، ناگائی کافو

Uchimura Kanzo (۱۸۷۹-۱۹۵۹)، واوچی موراکانزو

(۱۸۶۱-۱۹۳۰) نمایندگان چهارگروه و طرز فکر روشن فکری ژاپن در برابر نوسازی جامعه و کشور بودند^۱. تضاد بین موری اوگائی و ناتسومه سوسکی شبیه تضاد بین فوکوزاوا و موری آرینوری است. اوگائی که یک طبیب علیمقام در ارتش امپراطوری بود به همه نوع فعالیت‌های ادبی و فرهنگی نیز اشتغال داشت.

هدف او روشن ساختن عموم روشنفکران با در نظر گرفتن سنت‌های ملی و عقاید غربی بود. اوگائی در جنگ بین روسیه و ژاپن بعنوان افسر پزشک در نبردهای منچوری شرکت جست و در زمان واقعه کوتوکو شروع به مطالعه روش‌های مقابله و مبارزه حکومت با مشکلاتی که آنارشیست‌ها و سوسیالیست‌ها بوجود می‌آوردند نمود. او باین نتیجه رسید که سرکوبی مخالفین بازور چاره مشکلات نیست. بلکه دولت که خواستار ثبات اجتماعی است باید راه حل‌هایی برای مسایل کارگری و نابسا مانی‌های اجتماعی بیابد. باین ترتیب او نهایت سعی خود را در خدمت دولت بکار می‌بست چه

هنگامی که بعنوان افسر پزشک خدمت میکرد و چه موقعی که در مقام یک نویسنده با نفوذ بود. سوسکی برعکس هرگز برای دولت کار نکرده و حتی از شغل استادی در دانشگاه سلطنتی توکیو نیز استعفا نمود و معاش زندگی خود را از محل درآمد فروش آثار و نوشته‌هایش تأمین میکرد. او بعنوان یک داستان‌نویس توجه اصلی با اخلاق فردی بود اما بخوبی از مسایل جامعه‌ای که در آن میزیست آگاه بود. جنگ‌های چین و ژاپن و روسیه و ژاپن موجب شدند که نظر سوسکی نسبت به حکومت میجی تغییر یابد و معتقد شود که اندیویدوالیسم آخرین پناهگاه ارزش‌های اخلاقی است. او عقیده داشت که در مواقعی که رابطه بین حقوق دولت و حقوق فرد مطرح است مثلاً "در وضع بحرانی نظیر جنگ بین روسیه و ژاپن حقوق فردی را میشود بنحو منطقی محدود نمود ولی در زمانهای دیگری چون دوران جنگ جهانی اول حداکثر حقوق فردی باید محترم شمرده شود".^۱

در اعتراض به جنگ روسیه و ژاپن دو نوع مخالفت ابراز شد. یکی توسط یوسانو آکی کو (Yosano Akiko) (۱۹۴۲ - ۱۸۷۸) که احساسات صلح‌خواهان خود را ابراز داشته و برای اوسقوط یا عدم سقوط بندر پورت آرتور (Port-Arthur) چندان مهم نبود. او مخالف جنگ بود بی آنکه راه حلی را ارائه دهد. دیگری توسط اوچی مورا Uchimura که او نه

۱ - در دوران جنگ جهانی اول ژاپن از صحنه میدانهای نبرد بسیار دور بود و جنگ اصولاً "تأثیری بر اوضاع داخلی این کشور نداشت". *ibid.* p. 140

فقط علیه جنگ روسیه و ژاپن بلکه مخالف با همه جنگها بود و باین ترتیب نظر او بانظریه آزادی نسبی فردسوسکی و نیز صلحخواهی عاطفی یوسانو تفاوت داشت . در نظر او فرقی بین تعهدات فردی و وظایف دولت در صحنه بین المللی وجود نداشت . اصول اخلاقی بطوریکسان و صلحخواهی مطلق ، هم در مورد فرد و هم در مورد دولت در هر زمان و مکانی میبایست اجرا میشد . پاسخ اوچی موراباین سؤال که هرگاه در مقابل دشمن مقاومت نشان داده نشود دشمن انسان را نابود میکند این بود که در آن صورت بافتخار شهادت نایل میشوید .

واقعہ کوتوکو شکاف بین قدرت سیاسی حاکم و روشنفکران را بیشتر کرد . در سالهای آخر حکومت میجی بسیاری از جوانان از حکومت ناراضی بودند . ایشی کاوا تا کوبوکو (*Ishikawa Takuboku*) (۱۸۶۶ - ۱۹۱۲) یک نمونه از جوانان مذکور بود . او که با فقر و بیماری دست بگریبان بود در روزنامه‌ای کار میکرد و واقعہ کوتوکو او و دوستانش را سخت تحت تأثیر قرار داد . ایشی کاوا شروع به جمع آوری مدارکی راجع بآن واقعہ نمود و کم کم متقاعد شد که حق با آنارشισتها بوده است .

ناگائی کافو (*Nagai Kafu*) که پس از مدت مدیدی غیبت از ژاپن و زندگی در اروپا بوطنش بازگشت کرده بود برداشت دیگری از واقعہ مذکور داشت . او معتقد بود که در ژاپن وظیفه و شغل نویسندگان همیشه این بوده است و هنوز هم هست که پیرامون عشق ، لذت ، شراب و گیشا فکر نمایند و قلمفرسائی کنند نه راجع به سیاست ملی کشور .

از مطالب بالا نباید این نتیجه را گرفت که گروههای مذکور مطلقاً مسایل ملی را نادیده می‌گرفتند زیرا جدائی و تفرقه بین حقوق دولت و حقوق فرد در سطح عقاید و آراء بود و گروههای مذکور در دنیای روشنفکری خود به مسئله نو ساختن فرهنگ می‌اندیشیدند. نوسازی فرهنگی و اجتماعی برای آنان مقابله دو فرهنگ مختلف بود یعنی فرهنگ غربی و فرهنگ سنتی ژاپن. این دو فرهنگ در درجه اول از لحاظ مبانی اقتصادی بایکدیگر فرق داشتند. قبل از جنگ جهانی اول صنعتی شدن ژاپن هنوز خیلی از دول اروپائی بدور بود. دوم اینکه از نظر تاریخی نیز دو فرهنگ مزبور با یکدیگر تفاوت داشتند.

چهار نویسنده مذکور هر یک مدتی در خارج از ژاپن زندگی کرده و فرهنگهای غربی را لمس کرده بودند. موری اوگائی در آلمان، سوسکی در انگلستان ناگائی کافودر فرانسه و اوچی موراد رایالات متحده آمریکا و همه آنان در بازگشت به ژاپن تضادهای عمیقی را در نوسازی وطن خود ملاحظه کردند که برای آنان هم مطلوب و هم غیر مطلوب بود.^۱ آنچه که آنان طی اقامت خود در خارج از کشور آموخته بودند این بود که فرهنگ غرب از تاریخ غرب جدا نشدنی بود. بعبارت دیگر فرهنگ مزبور نتیجه تاریخ غرب بود. نوسازی کشور بر مبنای الگوهای غربی در اصل نمیتوانست صرفاً "محدود بامور علمی باشد. دیر یا زود همه نوع عقاید داب و رسوم به ژاپن سرازیر میشد و بسیاری از عقاید و ارزشهای ملی و سنتی

از دست میرفت. با توجه باین حقیقت که فرهنگ وارداتی بسختی میتوانست در سرزمین ژاپن ریشه‌ای عمیق بگیرد. لذا مرحله اول نوسازی از خطر جان‌نشینی تقلید سطحی از فرهنگ بیگانه با فرهنگ سنتی و اصیل بدور نبود. نویسندگان مزبور از این بحث و جدل آگاهی داشتند اما برداشت و تلقی آنان از این بحث متفاوت بود زیرا که آنان فرهنگ غربی را از دیدهای مختلف درک میکردند. بنظر اوگائی غرب مظهر علم و طرز تفکر منطقی بود. برای سوسکی غرب کعبه اندیووالیسم و ارزشهای اخلاقی بود. ناگائی کافوشکل‌های مختلف فرهنگ تاریخی را و عبارت دیگر زیبایی‌شناسی را در آن فرهنگ میدید و اوچی موراایمان مسیحیت را در آن مشاهده میکرد. اما اکنون دیگر علم وابسته بتاریخ کشورها نیست و اصول آن از حد تاریخ و مرز کشورها گذشته است. همچنین مسیحیت منحصر بمثل مشخص و معینی نیست ولی اخلاق و زیبایی با فرهنگ ملی و تاریخی کشورها رابطه نزدیک دارد.

در دوران جنگ جهانی اول و پس از آن پیشرفت صنعتی ژاپن بنحو اعجاب انگیزی همراه با گسترش تجارت خارجی بود. برای نخستین بار در تاریخ ژاپن نیروی کار عظیمی در کارخانه‌ها مشغول بکار میشدند و در همان حال اقتصاد ملی ژاپن با بازارهای جهانی بستگی بیشتری پیدا میکرد. نتیجه این وابستگی و اتکاء باقتصاد بین‌المللی این شد که بحرانهای اقتصادی بین‌المللی براقتصاد ژاپن نیز تأثیر بگذارند همانطور که در اواخر دهه ۱۹۳۰ اتفاق افتاد. در عین حال فقر و بینوائی و فقدان امنیت اجتماعی دامگیر طبقه کارگر ژاپن نیز بود.

از طرف دیگر هنوز امید بیک صلح پایدار وجود داشت . ژاپن با جامعه ملل همکاری میکرد ، در مورد تحدید تسلیحات دریائی توافق شده بود ، ارتباط با دنیای خارج گسترده میشد و کشور در معرض همه نوع عقاید و آداب غربی قرار گرفته بود . با این زمینه مناسب بدیهی است که حکومت های ژاپن در دهه ۱۹۲۰ هنگامیکه رؤسای حزب اکثریت نخست وزیر میشدند عقاید لیبرال را کم و بیش نه فقط در سیاست خارجی بلکه در سیاست داخلی نیز تحمل میکردند و در محافل علمی و ادبی و نیز در میان روزنامه نگاران لیبرالیسم تشویق میشد .

یوشی نوساکوزو (*Yoshino Sakuzo*) (۱۸۷۸ - ۱۹۳۳) که در آثار ادبی ، مقالات و مجامع عمومی سرسختا نماز حق راءى عمومى ، خلع سلاح روشهای دمکراتیک در پارلمان و دیگر انگیزه های لیبرال دمکرات دفاع میکرد شاید بهترین نماینده و سخنگوی افکار لیبرال در ژاپن بود . از طرف دیگر یوشی نو دفاع از منافع ملی ژاپن را در چین نادیده نمیگرفت و میکوشید که منافع مزبور را با اصول عدالت و انصاف تطبیق دهد . اگر بتوان گفت که بین بحث حقوق مردم که فوکوزاوا از آن در اوایل دوره میجی دفاع میکرد و حقوق دولت که موری از آن حمایت مینمود ایجاد رابطه ممکن بود اینک نیز بین دمکراسی یوشی نو و عقاید سیاسی نخست وزیر هاراکی (*Hara Kei*) که در برابر ارتش و اشراف مبارزه میکرد برقراری ارتباط میسر بود . اما در حقیقت یوشی نو نمیتوانست همه روشنفکران را بدنبال داشته باشد در حالیکه کسانی که در مسند قدرت بودند خود را آماده حمله علیه تمایلات زیاده از حد لیبرال در دهه ۱۹۲۰ میکردند .

یوشی نو تا جائیکه نو سازی سیاسی با دمکرات شدن منطبق بود برای آن مبارزه میکردولی او بدو دلیل شکست خورد . اول اینکه لیبرالیسم مورد نظر اورنگ مارکسیسم داشت . دوم اینکه در دهه ۱۹۳۰ این لیبرالیسم توسط ناسیونالیسم افراطی درهم شکسته شد .

در اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ مارکسیسم نه فقط در میان روشنفکران شهری ژاپن رواج داشت بلکه بین روشنفکران خیلی از کشورهای غربی هم رایج بود . لذا این یک پدیده استثنائی در ژاپن نبود . اما در ژاپن برخلاف کشورهای اروپائی جز طرز فکر مارکسیستی هیچگونه طرز فکر سوسیالیستی نیرومندی که با مسایل حساس کارگری مقابله کند وجود نداشت . روشنفکران شهری نیز تماسهای نزدیک با طبقه کارگر نداشتند . لذا روشنفکران بسوی عقاید سیاسی افراطی متمایل میشدند . یکی از نگرانیهای عمده مارکسیستها این بود که بدانند ساختمان اقتصادی کشور دقیقاً "در چه جنبه‌هایی نو میشود و از چه جهاتی عقب مانده بود و یا تضادهای اصلی در زیر بنای جامعه ژاپنی پس از جنگ جهانی اول چه بود و پیشرفت آتی کشور در چه مسیری قرار میگرفت .

نهضت ادبیات " پرولتاریائی " در دهه دوم قرن بیستم توجه عده زیادی از نویسندگان جوان ژاپنی را بخود معطوف ساخت و از آن تاریخ تا کنون افراد جدید بآن نهضت گرویده‌اند و مورد تمجید و ستایش قرار گرفته‌اند .

بزرگترین مزیت آثار و نوشته‌های مکتب پرولتاریائی در ترسیم جلوه‌هایی از زندگی مردم ژاپن بویژه طبقات دهقان ، کارگر و ماهیگیر بوده است که تا آنوقت در تاریخ

قرار گرفته و اکثر نویسندگان از وجود آنها غافل مانده بودند . این خلاء توسط نویسندگان پیرو مکتب مذکور پر شده است . مثلاً " تاکاشی ناگاتسوکا (Takashi Nagatsuka) در سال ۱۹۱۰ در رمان خود بنام " Barth " "تصوریر تقریباً" از زندگی دهقانان ستمدیده ژاپنی بدست میدهد و تاکی جی کوبایاشی (Takiji Kobayashi) در سال ۱۹۲۹ در رمان " Cannery Boat " شرایط تاثیر آور زندگی کارگران را بخوبی مجسم میسازد . نوروایتارو (Noro Eitaro) (۱۹۰۱ - ۱۹۳۴) یکی از صاحب نظران با نفوذ گروههای مارکسیستی بود که تضاد بین صنایع نو شده و بخشهای کشاورزی را خاطر نشان میساخت . در نظر او این تضاد اساسی بین مرحله انحصار طلبی سرمایه داری صنعتی و مالی و مرحله نیمه فئودالی تولید کشاورزی بود . بعلاوه او در سال ۱۹۳۰ جنگ آینده ژاپن را با سایر دول سرمایه داری بر سر تقسیم مجدد مستعمرات پیش بینی میکرد . جنگ مزبور در سپتامبر ۱۹۳۱ از منچوری آغاز شد و بشمال چین و سپس سراسر چین و بالاخره به تمام اقیانوس آرام گسترش یافت . رهبران ژاپن در آن موقع همانطور که نو روپیش بینی میکرد انگیزه اقدام جنگ را بر مبنای " داراها " و ندارها قرار داده که منظور دول صاحب مستعمره و دول بدون مستعمره بود . از سال ۱۹۳۱ الی ۱۹۴۵ عملاً همه نویسندگان ژاپنی مستقیم یا غیرمستقیم مجبور به حمایت از حکومت شدند . رفتار نویسندگان و روشنفکران در این مدت از سه حال خارج نبود . اول گروهی که سرسختانه علیه جنگ بودند و در زندانها و یا نقاط دور

افتاده کشور بسکوت و خاموشی واداشته شده بودند . دوم کسانی که بعکس بعنوان عکس العملی به غربی شدن و لیبرالیسم دهه ۱۹۲۰ بنوعی ناسیونالیسم افراطی روی آوردند . سوم بیشتر روشنفکران کوشیدند که جنگ را نه بطریقی مرتجعانه بلکه بنحوی منطقی و عقلانی توجیه نمایند . جنگ موجب شد که روشنفکران یکبار دیگر نقش و مفهوم فرهنگ ژاپن را بطور کلی در جامعه بین المللی مورد بررسی قرار دهند .

مباحثات دو گروه روشنفکری مرکب از فیلسوفان دانشگاه کیوتو از یک طرف و نویسندگان بونگا کائی (*Bungakkai*) از طرف دیگر در سمپوزیومی که در سال ۱۹۴۲ در کیوتو تشکیل شد بهترین عکس العمل روشنفکری نسبت به جنگ بود . دو نکته مهمی که در این مباحث مطرح گردید بطور خلاصه عبارت بودند از :

۱- ماموریت تاریخی ژاپن رهبری کشورهای آسیائی است . این نکته تازگی

نداشت زیرا ناسیونالیسم دوران میجی چنین آرمانی را بکرات مطرح ساخته بود .

۲- ماموریت فرهنگی ژاپن نوسازی خود نیست بلکه گذشتن از حدود تمدن

جدید است ، زیرا که تمدن جدید رو بفساد و تباهی است . این نظر جدید

درباره نوسازی نظریه " غلبه بر تمدن جدید " نامیده میشد زیرا پس از

رستاخیز میجی برای اولین بار روشنفکران ژاپنی از مشکلات و مسایل حدی که

ممکن بود از تمدن جدید جدا نشدنی باشد آگاهی می یافتند . متأسفانه این نظر

در زمان جنگ و تحت فشار شدید رژیم نظامی و وطن پرستی افراطی ارائه گردید

بناچار نظر جدید نتوانست بدرستی مسائل نوسازی را روشن سازد بلکه تصویری از جنگ امپریالیستی را جعل نمود و بصورت وسیله ای در دست ناسیونالیستهای نظامی ضد غربی در آمد.^۱

در پایان جنگ جهانی دوم نوسازی کشور بطور کلی یکبار دیگر یکی از موضوعات عمده مورد توجه روشنفکران و نویسندگان ژاپنی قرار گرفت. مانند دوران میچی نوسازی مجدداً "با غربی شدن و حتی گاه با آمریکائی شدن یکسان تلقی گردید. تحت رژیم اشعاعی نو سازی بیشتر تاء سیاست بر پایه نمونه های آمریکائی بود و نو سازی اغلب صنایع نیز تحت تاءثیر تکنیک آمریکائی قرار گرفت. ژاپنیها جامعه و سنتهای جاری خود را از دید دمکراسی مورد بررسی و ارزیابی قرار دادند. مورخین تاریخ ژاپن را از ریشه های افسانه ای خانواده سلطنتی جدا ساختند تا تصویرهای عینی از گذشته ملت را آشکار سازند. دانشمندان علوم سیاسی چون مارویا ماسائو *Maruyama Masao* برای نخستین بار بزبان علمی مکانیسم

فاشیسم ژاپنی را تشریح نمودند و مسیر جریان آنرا از حمله به منچوری تا تسلیم بلا شرط در سال ۱۹۴۵ تعقیب کردند. جامعه شناسانی چون کاواشیماتا که یوشی

Kawashima Takeyoshi تسلط جوامع کوچک در جامعه ژاپنی و

بخصوص تاءسیس خانواده پدر شاهی را مورد مطالعه قرار دادند. دانشجویان ادبیات خارجی که مجدداً "با دنیای خارج تماس گرفتند استدلال میکردند:

نویسندگان ژاپنی از لحاظ عقاید و روشهای جدید از غربیها بسیار عقب مانده بودند. همایشها نشانه عقب ماندگی وسیع ژاپن بود. اما اینک عقب ماندگی با موج جدیدی از نو سازی جبران میشد و بعبارتی نوع دومی از کسای-کوگو (*Kaikoku*) یا "گشوده شدن کشور بر روی دنیای خارج" آغاز گردیده بود. در سطح آراء و عقاید تا حدودی میتوان این را نوعی عکسالعمل در برابر افسانه "غلبه بر تمدن جدید" زمان جنگ دانست.

در دهه ۱۹۶۰ موج جدید بسوی "غربی شدن" کند گردید و یک دلیل عمده آن تجدید ناسیونالیسم بود که برخلاف احیاء ناسیونالیسم در دوره های قبلی با روحیه ضد غربی همراه نبوده است بلکه نظریات جدیدی که نو سازی را از غربی شدن جدا میدانست ارائه گردید. زیرانو سازی دیگر یک پدیده خاص ژاپن نیست بلکه همه ملل آسیائی در راه نو سازی گام بر میدارند و نظر باینکه اکثریت ملل مزبور مستعمرات سابق هستند ناسیونالیسم آنها حداقل بظاهر ضد استعماری است و نو سازی بعنوان یک هدف ملی در این کشورها از نظر آمال و آرزوها نمیتواند غربی شدن باشد. بهمین جهت تغییر و تحول در محیط بین المللی انگیزه ای قوی برای پژوهشگران نو سازی ژاپن است.

نویسندگانی چون تا که اوچی یوشیمی *Takeuchi Yoshimi*

مایند که تمام فرایند نو سازی ژاپن را در مجموعه نو سازی همه آسیا بررسی کنند. این تمایل و طرز فکر تجدید نظر قدیمی "ژاپن رهبر آسیا" نیست زیرا این نویسندگان آمادمانند که از تجربیات سایر ملل چیزهایی بیاموزند نه اینکه بعقب

ماندگی همسایگان خود با دیده تحقیر بنگرند. آنان دیگر نوسازی را صرفاً "بمنظور فوکوکوکی یوهی" (*Fukoku Kyohei*) (غنی کردن و قوی ساختن کشور) توصیه نمیکنند بلکه بعوض نوسازی را با ضد استعمار تلقیق مینمایند. در سطح ملی تا سیاست دمکراتیک بعد از جنگ و رونق صنعتی دهه ۱۹۵۰ موجب تحول در طریقه زندگی شهری و حتی روستائی در ژاپن شد. بطور کلی اکنون بیشتر مشکلات و مسایل لاینحل اجتماعی مربوط به نوسازی در سطوح دیگری غیر از نوسازی در مراحل ابتدائی آنست. از تراکم رفت و آمد و سایل نقلیه گرفته تا جرائم اطفال و جوانان و از وسایل ارتباط جمعی تا سیاستهای حمایتی کشاورزی و نیز از سبک آبستره در نقاشی تا موسیقی الکترونیکی همه پدیده‌هایی مربوط بنوسازی در درجاتی بالا میباشد و در جوامع عقب مانده اثر چندانی از آنها مشهود نیست.

از این لحاظ اومه زائوتادائو (*Umezao Tadao*) استدلال میکند که تفاوت اساسی بین جوامع اروپائی و ژاپن در مقایسه با سایر کشورهای آسیائی وجود ندارد و نوسازی ژاپن فرایند غربی شدن نبوده است بلکه جریان مییابد که تصادفاً "بموازات نوسازی غرب رویداده است. هر چند که این نظر ممکن است مبالغه آمیز باشد ولی مبین نظری است که چه در غرب و چه در ژاپن نفوذ عوامل داخلی را در جریان نوسازی مورد تاکید قرار میدهد و بویژه شرایط قبلی را که در ژاپن دوره توکوگاوا وجود داشت موردی توجه قرار میدهد.

تاریخ نوسازی ژاپن شاهد سه دوره پذیرش افکار و عقاید غربی بوده است

و هریک از سه دوره مذکور نیز بلافاصله پس از تغییراتی بزرگ در آن جامعه رویداده‌اند . نخست اصلاحات میجی بود ، دوم جنگ جهانی اول و سوم جنگ جهانی دوم . هریک از دوره‌های مذکور تقریباً " ده تا پانزده سال طول کشیدند و هریک نیز یک دوران ناسونالیستی را بدنبال داشتند که در نتیجه آن جلوی ورود افکار و عقاید و اخلاق غربی ژاپن بطور نسبی گرفته شد . به بیان دیگر دوران‌هایی با گرایشهای مختلف نسبت به غرب و نسبت بسننهای ژاپنی وجود داشته است . در بررسی نظریات نویسندگان ژاپنی راجع بنوسازی این کشور دوره‌های ادواری مزبور میبایست مورد توجه قرار گیرد . دوره گرایش بسوی غرب با تمایلات سیاسی لیبرال و با تاکید بر حقوق فردی همراه بوده است و دوره ناسیونالیسم با توجه به سنن ژاپنی بعکس نشان دهنده تمایلات سیاسی محافظه کارانه و تاکید بر اهمیت دولت بوده است . در اولین دوران لیبرالیسم بحث در مورد " حقوق مردم " و " حقوق دولت " با توافق دوطرف بسازش منتهی شد و سپس یکبار دیگر در دوره ظهور ناسیونالیسم جدائی و تفرقه بوجود آمد که با پیروزی نظامی ژاپن بر روسیه تزاری باوج خود رسید . باستثنای موری اوگائی شاید اغلب نویسندگان بعد از او بدولت با دیده تحاقل نگریستند و یا مثل سوسکی و ناگائی کافو آنرا تحمل کردند . در دهه ۱۹۲۰ در دومین دوران لیبرال از طرف کسانی چون یوشینوساکوزو کوشش شد تا " حقوق مردم " و " حقوق دولت " باین طریق که لیبرالیسم در داخل و سیاست حفظ منابع ملی در خارج سازش داده شوند ولی جنگ در سال ۱۹۳۱ آغاز شد و بسرعت هر گونه لیبرالیسمی را قبل از آنکه

جای پای محکمی بجای بگذارت تحت الشعاع قرار داد . سپس سومین دوران غربی شدت تحت اشغال فرا رسید و بدنبال آن عکس العمل ناسیونالیستی دهه ۱۹۶۰ بود . امروز حاشی شک و تردید است که هرگاه درآینده‌ای نزدیک همان بحث و جدل دیرینه " حقوق مردم " و " حقوق دولت " بار دیگر در ژاپن مطرح شود آیا بتوافق آندو منجر خواهد شد یا نه ؟

شوئیچی کاتو (Shuiche Kato) معتقد است که درآینده‌ای قابل پیش بینی چنین وضعی روی خواهد داد و بنظر او اکثریت نویسندگان در صف مخالفین قدرت سیاسی دولت قرار خواهند گرفت ^۱ .

1- Shuichi Kato, *Japanese Writers and Modernization: Changing Japanese Attitude Towards Modernization*, quoted in Jansen, *ibid.*, p. 86.

فصل پنجم

نیروهای سیاسی و نقش آنها درنوسازی ژاپن

بین نیروهای سیاسی که اکنون در ژاپن وجود دارد با نیروهای سیاسی که قبل از جنگ جهانی دوم وجود داشتند تفاوت‌های فراوانی هست . قبل از جنگ ارتش نیروی سیاسی مهمی در حیات سیاسی ژاپن محسوب میشد و نقش بزرگی در جریان امور کشوریفا میکرد . احزاب سیاسی قدرت چندانی نداشتند و لذا نقشی کم اهمیت در امور سیاسی بازی مینمودند .

درسالهای دهه ۱۹۳۰ اغلب رهبران سیاسی ژاپن از طبقه نظامیان و دیوان سالاران بودند . در روزهای قبل از آغاز جنگ جهانی دوم احزاب سیاسی در ژاپن پراکنده و متشتت ، فاقد قدرت و مجبوره حفظ سکوت در برابر رویدادهائی که در کشور رخ میداد شده بودند و بطور کلی میتوان گفت که از صحنه سیاسی کشور نا پدید شده بودند هر چند که بظاهر همه آنها در تشکیلات واحدی بنام

The Imperial Rule Assistance متمرکز شده حبهه موتلفه‌ای

تشکیل داده بودند .

جنگ و اشغال ژاپن توسط نیروهای متفقین سبب شد که نیروهای مسلح ژاپن خلع سلاح شده از حیات سیاسی کشور بعنوان یک نیروی فعال سیاسی محو شوند و جای آنها را احزاب و سایر نیروهای سیاسی و اجتماعی پر نمایند و بر شد و توسعه دموکراسی در این سرزمین کمک کنند .

نیروهای فعال کنونی که در رویدادهای سیاسی کشور سهمی دارند عبارتند از :

بخش اول - دیوان سالاری

در فصل چهارم مختصری بنظام دیوان سالاری در دوران قبل از رستاخیز میجی اشاره شد و گفته شد که چگونه اساس و بنیان فتودالی دیوان سالاری در آن سرزمین پی ریزی گردید .

نظام دیوان سالاری در ژاپن و نقش آن درنوسازی آن کشور بعد از رستاخیز از اهمیت خاصی برخوردار است . اصل " *Laissez-Faire* " شاید در حیات اقتصادی و سیاسی مردم ژاپن هیچگاه معنی و مفهومی نداشته است زیرا از آغاز رستاخیز میجی و حتی قبل از آن مردم آن دیار عادت برهبری و هدایت شدن و کمک و معاونت یک حکومت پدر سالاری داشته اند . نخستین دیوان سالاران در رژیم جدید میجی از کسانی بودند که درس رنگون ساختن نظام فتودالی شوگون فعالیت داشتند و لذا عناصر آن ترکیبی از سامورائیه و نجبای دربار امپراطور بودند . این گروه طبقه ممتازی را تشکیل دادند و مشی سیاسی کشور را به موازات و منطبق با منافع جمعی خود دلالت میکردند . انقلابیون سابق رستاخیز میجی یک قشر جدید اشرافی سیاسی و اجتماعی بوجود آوردند که در عین حال طبقه دیوان سالار هم بود . در گذشته الحاق باین طبقه در حالیکه مشکل بود تابع قاعده و ضابطه مشخصی هم نبود . ولی با گذشت زمان پیوستن بطبقه دیوان سالاری تحت نظم و قاعده نسبی درآمد . در اواخر سال ۱۸۸۵ بکوشش ایتو هیرو بومی (*Ito Hirobumi*) نخست وزیر وقت اصل شایستگی و لیاقت اساس و مبنای سیستم استخدام کشوری قرار گرفت . ایتو

دستورالعملی بوزارتخانه‌های مختلف صادر نمود و پنج اصل زیر را مبنای اصلاحات اداری قرار داد که میبایست مورد عمل قرار میگرفت :

۱- تعریف مسئولیتهای اداری .

۲- اصولیکه در انتصابات میبایست رعایت میشد .

۳- کاهش هزینه های زائد اداری .

۴- انضباط اداری .

۵- اسناد رسی .

اصل دوم در خصوص اصولیکه میبایست در انتصابات رعایت میشد مقرر میداشت که انتصابات و ترفیعات باید مبتنی بر امتحانات باشد و باین ترتیب برای نخستین بار در حیات سیاسی و اداری دیوان سالاران ضابطه امتحانات وارد شد . اولین امتحان بمنظور استخدام کسانیکه مقامات اداری درجه دو و درجه سه را تصدی میشدند در سال ۱۸۸۷ انجام گرفت . ولی در آن سال کسانیکه مقامات و مشاغل درجه اول چون معاونت وزارتخانه ، فرمانداری و استانداری و ریاست ادارات را بعهدہ میگرفتند از دادن امتحان معاف شدند . اصل ۱۹ قانون اساسی ۱۸۸۹ میجی مقرر میداشت که :

اتباع ژاپن ممکنست بر طبق شرایطی که بموجب قانون یا فرمان تعیین میشود

بمشاغل کشوری یا لشگری و یا هرگونه امر عمومی منصوب شوند .

باین ترتیب از لحاظ قانون اساسی این حق برای هر فرد ژاپنی ، صرفنظر

از اصل و نسب خانوادگیش ، در صورتیکه از عهده امتحانات معینی بر میآمد

مستخدمین کشوری قبل از جنگ جهانی دوم از دو گروه مشخص و عمده تشکیل می‌شدند. مقامات و صاحب منصبان عالیرتبه کشوری و مستخدمین معمولی کشوری و هر یک از آن دو گروه نیز به نوبه خود بدرجاتی تقسیم می‌شدند.

گروه اول مقامات و مشاغل بالای مملکتی را چون وزارت، معاونت وزارت، سفارت، قضاوت، و نظایر آنها را در اختیار داشتند و گروه دوم در مقامات و مشاغل پائین تر دولتی خدمت می‌کردند. برای ورود و خدمت در مشاغل بالای کشوری شرکت در مسابقه امتحانی که هر سال در توکیو برگزار می‌شد اجباری بود. از میان قشرهای مختلف جامعه افرادی برای خدمات دولتی انتخاب می‌شدند. اما در عمل دیوان سالاران به تدریج طبقه خاص و ممتازی را بوجود آوردند زیرا بیشتر اعضای آن از فارغ التحصیلان دانشکده حقوق دانشگاه سلطنتی توکیو (اکنون دانشگاه توکیو نامیده می‌شود) برگزیده می‌شدند.

هر سال هزاران فارغ التحصیل جوان از دانشگاههای مختلف در امتحانات ورودی بخدمات دولتی شرکت می‌جستند ولی از آن عده چندصد نفری بیش پذیرفته نمی‌شدند. در نتیجه مقامات عالیرتبه دیوان سالاری تحت تسلط و نفوذ فارغ التحصیلان دانشگاه مزبور قرار داشت. حتی امروزه هم تا حدودی این موضوع مصداق دارد و با مراجعه بسوابق تحصیلی صاحبان مشاغل عالی در دستگاههای دولتی دیده می‌شود که اکثراً "از فارغ التحصیلان دانشگاه توکیو میباشند".

موفقیت در امتحانات خود بخود بمفهوم ارجاع شغل بقبول شدگان نبود بلکه از میان آن عده افرادی انتخاب و در مشاغل مورد نظر گماشته می‌شدند. در انتصاب افراد گاه توصیه، خویشاوندی و حتی دادن هدیه سهم عمده‌ای را

ایفا میکرد^۱.

آمارزیر که گویای این مطلب است حاکیست که چگونه یک طبقه خاص و ممتاز دیوان سالاری بوجود آمد و ترکیب عناصر متشکله آن چگونه است:

پیشینه تحصیلی دیوان سالاران در سال ۱۹۳۷

جمع	فارغ التحصیلان	درصد	فارغ التحصیلان	فارغ التحصیلان	مقامات	دانشگاه سلطنتی	دانشگاه کیوتو	سایر	دانشگاهها
کشوری	۱۳۷۷	۱۰۰۷	۷۳/۶	۱۲۴	۹%	۲۴۶	۱۷/۹		
قضائی	۵۸۴	۲۹۰	۴۹/۷	۱۰۸	۱۸/۵	۷۱۸/۵	۳۱/۷		
جمع	۱۹۶۱	۱۲۹۷	۶۶/۱	۲۳۲	۱۱/۸	۴۳۲	۲۲%		

۱ - رسم هدیه دادن در ژاپن بسیار مرسوم است و در تمام سطوح و طبقات اجتماعی رایج میباشد. فلسفه هدیه دادن ابراز محبت و دوستی و نیز اظهار قدر دانی و تشکر از زحماتی است که هدیه گیرنده بخاطر هدیه دهنده متحمل شده و یا اقداماتی که برای وی انجام داده است هر چند که زحمات و اقدامات مزبور کوچک و ناچیز باشد. بطور کلی رسم مزبور مفهوم بدی ندارد و مترادف بارشوه دادن نمیشود.

2 - Robert Ward & Dankwart A. Rustow, *Political Modernization in Japan and Turkey*, (Princeton: Princeton Paperback Printing, 1970), p. 296.

در انتخاب مستخدمین کشوری برای مشاغل پائین‌ترین‌هروقت که لازم بود امتحاناتی از فارغ‌التحصیلان دبیرستانها در نقاط مختلف کشور بعمل می‌آمد. هر چند که بین دو گروه مذکور از دیوان سالاران کشوری اختلاف و تفاوت فاحشی وجود داشت و اعضای گروه دوم بندرت و بسختی قادر به ارتقاء به مقامات درجه اول بودند مع هذا قسمت اعظم امور اداری مملکت بدوش آنان بود چرخ دستگاههای دولتی بدست آنان می‌چرخید.

قبل از جنگ جهانی دوم مناسبات بین دیوان سالاران و مردم بگفته یکی از سیاستمداران معروف ژاپنی تانی کانجو (*Tani Kanjo*)
 بگونه‌ای بود که بنظر میرسید:

"... آنان (دیوان سالاران) یک سرزمین فتح شده را در اختیار دارند. سوءاستفاده از قدرت توسط مقامات که در مراتب پائین قرار دارند بخصوص زیاد است. آنها تمیز نمیدهند که وظیفه شان کوشش بهترین وجه بمنظور تامین رفاه مردم است زیرا زندگی و معاش آنها مدیون مالیاتی است که مردم میپردازند. برعکس آنها به دیده‌ای تحقیر آمیز مردم مینگرند مثل اینکه مردم برده آنانند..."^۱

- *Tani Kanjo, quoted in, Nobutaka Ike, op. cit. p. 148.*

قبل از جنگ مقامات کشوری نسبت به امپراطور اظهار وفاداری و تبعیت میکردند . از لحاظ نظری و حقوقی قسمتی از اختیارات و اقتدارات امپراطور بمقامات کشوری تفویض شده بود . آنانکه در سلسله مراتب بالای مقامات کشوری قرار داشتند از اختیارات بیشتر و کسانی که در سطوح پائین تر قرار میگرفتند از اختیاراتی کمتر برخوردار بودند . هنگام تعلیم دیوان سالاران هرگز آنان تفهیم نمیشد که فلسفه ایجاد سازمانهای دولتی خدمت بملت و تامین رفاه مردم است بلکه گفته میشد که آنها خدمتگزاران امپراطورند و با خدمت میکنند . باین جهت عده ای از دیوان سالاران وقتی برای کسی کاری انجام میدادند بر او منت میگذارند . ذکر این نکته مهم نیز در اینجا لازم است که گرچه دیوان سالاران با امپراطور خدمت میکردند و منشاء قدرت و اختیارات آنان از امپراطور بود ولی فلسفه حق حاکمیت امپراطور باین ترتیب توجیه میشد که امپراطور بعنوان پدر ملت خواستار سعادت و خوشبختی و سرفرازی و رفاه حال اتباع و رعایای خود بود . لذا دیوان سالاران که با امپراطور خدمت میکردند موجبات ترضیه خاطر او را که چیزی جز رفاه و سعادت ملت ژاپن نبود فراهم میساختند .

امروز وضع تا حدودی خیلی زیادی تغییر یافته است . از لحاظ نظری دیگر اختیارات و اقتدارات مقامات کشوری ناشی از امپراطور نمیشد بلکه منبعث از حاکمیت ملت است^۱ . هر چند که هنوز هم قبول این فکر که دیوان سالاران خدمتگزار ملتند در فرهنگ

۱ - اصل اول از فصل اول قانونی اساسی سال ۱۹۴۷ ژاپن مقرر میدارد که : «امپراطور

سیاسی ژاپن کمی ثقیل و نامفهوم می‌باشد ولی بطور کلی گامهای بزرگی در جهت اصلاح و نوشتن نظام دیوان سالاری کنونی ژاپن برداشته شده است .

طبقه دیوان سالار ژاپن بطور اعم و رؤ ساو رهبران آن بنحواخص سهم عمده‌ای در نوسازی این کشور داشته اند و بعبارتی پیشرفت و توسعه ژاپن بدست آنان انجام گرفته و مدیون زحمات و کوششهای خستگی ناپذیر آنان بوده است . چه در قرن گذشته و چه در قرن حاضر و بویژه بعد از جنگ جهانی دوم این دیوان سالاران ژاپن بودند که برنامه ها و طرحهای عظیم عمران و آبادانی را تهیه و با جدیت و پشتکاری نظیری بمورد اجرا گذاردند . از ایجاد ارتشی نیرومند در قرن نوزدهم تا ساختن جاده ها و شاهراهها و راه آهن و از تاسیس بانکها گرفته تا توسعه مدارس و دانشگاهها و از برقراری سیستم سریع و منظم پستی و ارتباطی تا تهیه قوانین و مقررات مورد نیاز همه در سایه جسد و جهد و علاقمندی دیوان سالاران بعظمت و قدرتمندی ژاپن بتحقق پیوسته اند .

مظهر کشور و وحدت مردم است و موقعیت او ناشی از اراده مردم که قدرت حاکمیت با آنهاست ، میباشد .

۱ - در قرن حاضر مثلاً "دیوان سالاران ژاپن یک رشته اقدامات بمنظور تاءمین رفاه اجتماعی مردم بعمل آورده اند که از جمله تهیه و تصویب و اجرای قانون سال ۱۹۱۱ مربوط بکارخانه ها است . همچنین علیرغم مخالفت های شدید سرمایه داران و مدیران شرکتها ، وزارتخانه های کشاورزی و بازرگانی و نیز وزارت بقیه پاورقی در صفحه بعد .

با وجود خدمات ذیقیمتی که نظام دیوان سالاری قبل از جنگ به پیشرفت ژاپن نمود ولی در عین حال همان طبقه در برابر بعضی تغییرات و اصلاحات سرسختانه مقاومت میکرد .

دیوان سالاران کشوری خیلی بیشتر از دیوان سالاران لشگری بلزوم تغییرات و اصلاحات توجه داشتند و شاید محتوای مرفقی تر برنامه‌های آموزشی دانشگاه سلطنتی توکیو و سایر موسسات آموزشی کشوری در مقایسه با برنامه‌های آکادمی نظامی و دانشکده جنگ توکیو یک علت اصل این امر بود .

کشور در تصویب رسانیدن قوانین تکمیلی چون قانون استخدام سال ۱۹۲۱ و قانون بیمه بهداشت ۱۹۲۲ و قانون سال ۱۹۲۳ راجع بحداقل سن کار برای کارگران کارخانه‌ها موفق شدند . این اقدامات بعداً " با قوانین دیگری نظیر مقررات مربوط به خوابگاه‌های وابسته بکارخانه‌ها سال ۱۹۲۷ ، قانون منع کار شبانه زنان و اطفال ۱۹۲۹ و قانون ایمنی کارگران از مصائب سال (۱۹۳۱) و قانون کمک‌هزینه باز نشستگی و صندوق پس انداز باز نشستگی سال ۱۹۳۶ دنبال شد . همه این قوانین و تعداد بیشتری نظیر آنها بابتکار دیوان سالاران طرح و تصویب و بمورد اجرا گذارده شدند . همچنین باید در دیوان سالاران طرح و تصویب و بمورد اجرا گذارده شدند . همچنین باید در نظر داشت که قانون اصلاحات ارضی ژاپن که پس از جنگ جهانی دوم تدوین شد ابتدا توسط عناصر مرفقی وزارت کشاورزی و جنگلیانی ژاپن تهیه گردید .

نظام دیوان سالاری مزبور از ابتدای دوره میجی تا پایان جنگ جهانی دوم ماهیتا پدر سالاری بود . کسانی که عضو آن طبقه بودند در حالیکه روحیه پدر سالاری نسبت به مردم داشتند ولی بطور کلی مردمانی مصلح و تجدد طلب بودند . توده مردم نیز در برابر آنان نسبتاً " مطیع و فرمانبردار بودند ^۱ .

دمکرات شدن دیوان سالاری پس از جنگ جهانی دوم :

علیرغم نوگرایی در اواخر دهه ۱۸۸۰ دیوان سالاری کشوری در ژاپن همچنان برتری حالت پدر سالاری خود را تا سال ۱۹۴۵ حفظ نمود و فاداری نسبت به امپراتور قویاً " تاکید و تقویت میشد . در سال ۱۹۳۲ که ژاپن وارد یک دوران حکومت نیمه توتالیتزر شد روحیه پدر سالاری در طبقه دیوان سالار احیاء و تشدید گردید . دیوان سالاران برجسته و عالی مقام در وزارتخانه های بارزگانی ، دارائی ، کشور ، کشاورزی و جنگلبانی و امور خارجه با فرماندهان و مقامات عالییه نظامی در اداره کشور همکاری داشتند . پس از تسلیم ژاپن در اوت ۱۹۴۵ طبقه دیوان سالار به آرامی شروع به همکاری با ارتش اشغالی ایالات متحده آمریکا نمود . تا اینکه در سال ۱۹۴۷ قانون اساسی دمکراتیک جدید اعلام شد . اصل پانزدهم این قانون مقرر میدارد که :

مردم حق لاینفک انتخاب و عزل کسانی که امور عمومی را عهده دار هستند

دارا میباشند . تمام کارمندان خدمتگزاران همه افراد جامعه اند ، نه یک گروه خاص آن

بر طبق این اصل قانون استخدام جدید کشوری در سال ۱۹۴۷ بتصویب رسید . تا قبل از این تاریخ همه مقررات راجع به دیوان سالاری بموجب فرمان امپراطور مقرر میشد و پارلمان هیچگونه نظارتی در این باره نداشت . تاءسیس اداره امورکارگزینی و ایجاد سیستم طبقه‌بندی‌مشاغل به دمکرات نمودن بیشتر دیوان سالاری کمک نمود .

ازپایان جنگ جهانی دوم ببعدهنظام دیوان سالاری ژاپن تاحدی زیر نفوذ حزب حاکم لیبرال دمکرات قرار گرفته است . از یکطرف بیش از پیش صاحبان مقامات عالی‌رتبه اداری‌عضو یا وابسته بحزب مزبور شده‌اند و پس از کناره‌گیری از مشاغل دولتی به عنوان نمایندگان حزب لیبرال دمکرات بعضویت پارلمان در آمده‌اند^۱ . از سوی دیگر رهبران آن حزب از طریق ارجاع مقامات عالی‌رتبه کشوری بطرفداران و هواخواهان خود میکوشند که نظارت بر نظام دیوان سالاری ژاپن را

۱ - پیشرفت اعجاب انگیز اقتصادی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم باعث شده است که کاردان ترین و شایسته‌ترین فارغ‌التحصیلان از دانشگاه‌های درجه اول ژاپن بیشتر به اموربازرگانی و مشاغل آزاد روی آورند تا مشاغل دولتی لذا از اهمیت مشاغل و مناصب دولتی بتدریج کاسته شده است و مدیران شرکتهای و موسسات بزرگ بازرگانی امروزه طبقه برگزیده واقعی کشور را تشکیل

برای خودتضمین نمایند. باین ترتیب گامی بجانب یکی شدن رهبران حزب حاکم و مقامات بالای کشوری برداشته میشود. این تحول موردانتقاد گروههای مخالف حکومت و اقلیت پارلمانی است. مخالفین ایراد میکنند که این امر ضمن آنکه با روح دموکراسی پارلمانی منافات دارد و بیطرفی دستگاه اداری کشور را در معرض تهدید قرار میدهد که سرانجام منجر به دیکتاتوری حزب حاکم خواهد شد و نتیجه آن پایمال شدن حقوق و آزادیهای اساسی توده مردم میباشد.

روابط دیوان سالاران و بازرگانان :

در ژاپن چون سایر کشورها طبقه بازرگان و دیگر طبقات میکوشند که با مقامات و شخصیتهای مهم دولتی در وزارتخانه ها و موسسات وابسته بآنها مناسبات نزدیک و صمیمانه ای برقرار سازند. دولت نیز از طریق فعالیتهای بیشمار خود در وضعی است که بر درآمد و منافع موسسات خصوصی بازرگانی و کشاورزی اثر میگذارد. هر سال دولت کمکهای ارزنده ای به بعضی از بخشهای اقتصاد بویژه بخش کشاورزی مینماید. جریان و مسیر و نحوه توزیع این کمکها ممکن است بر اثر نفوذ "گروههای فشار" تغییر یابد. دولت هر سال معادل بلیونها دلار کالاها و خدمات را خریداری مینماید. لذا بازرگانان برای انعقاد قرار دادهای فروش مصنوعات و خدمات خود

۱- مثلاً "دولت هر سال محصول برنج کشاورزان را بقیمت گزافی خریداری میکند

و بهیائی نازل بمصرف کنندگان داخلی میفروشد.

به دولت سرودست می‌شکنند. مضافاً "اینکه نظارت و تحدید اقتصادی هنوز نوعی در ژاپن معمول است و در نتیجه بازرگانان مجبورند برای انجام انواع خاصی از فعالیت‌ها پروانه و اجازه دولتی کسب نمایند. مثلاً "موسسات خصوصی که در امر واردات کالا از خارج دست دارند مجبورند که قبل از خرید کالا از کشورهای که در حوزه دلاری قرار دارند سهمیه دلاری از بانک مرکزی ژاپن و نیز از وزارت بازرگانی و صنعت بین المللی این کشور دریافت دارند. همچنین با وجود آنکه نظام اقتصادی ژاپن نظام آزاد سرمایه داری است مع هذا دولت نقش هدایت کننده دارد و دستگاه دیوان سالاری این کشور بطرق و وسایل مختلف سیستم سرمایه داری ژاپن را زیر نظارت دقیق خود قرار داده است و هر جا که منافع و مصالح ملی کشور ايجاب نماید بازرگانان ژاپنی را بدان جهت هدایت و راهنمایی میکند و آنان را متقاعد می‌سازد که منافعشان در تبعیت از دستور العمل و راهنمایی‌های اوست.

The Japan Stock Journal

هفته نامه جاپن استاک جورنال

در مقاله ای پیرامون روابط دیوان سالاران و بازرگانان مینویسد که :

آیا حکومت در ژاپن حکومت قوانین است یا حکومت مردان ؟ انکار نخستین سؤال و تاکید بر دومین پرسش قلب جدی واقعیات خواهد بود . فی المثل در مورد حقوق جنائی قوانین مدون ژاپن بتفصیل و دقت قوانین در کشورهای غربی است . اما داستان در خصوص قوانینی که سروکار با تنظیم امور اقتصادی دارد کاملاً متفاوت است . "هدایت اداری" بمعنی ارائه "خطوط راهنمای اداری" برای بازرگانی و تجارت طریقه‌ای است که بطور کلی امور اقتصادی

را تنظیم میکند . وزارتخانه هائی که وظایفشان بامور اقتصادی مربوط است بخصوص وزارت بازرگانی و صنعت بین‌المللی (*MITI*) از صاحبان صنایع و تجارت آمار و ارقام مطالبه میکند و سپس آنها را تجزیه و تحلیل نموده مورد مطالعه قرار میدهد . هیئت مدیره شرکتهای بزرگ در بخشهای خاصی از اقتصاد و مقامات انجمنهای صنعتی از طرف *(MITI)*^۱ برای بحث و گفتگو بطور غیر رسمی دعوت میشوند و پیشنهاداتی ارائه میگردد و تصمیماتی اتخاذ میشود . شوراهاى مشورتی وزارتخانه‌های مذکور غالبا "محل بحثهای مقدماتی بین بازرگانان و دیوان سالاران قبل از اخذ تصمیمات میباشد . ممکن است دستوراتی بطور یک جانبه صادر شود چنانچه وزارت دارائی و بانک ژاپن بکرات از این رویه استفاده میکنند . " خطوط راهنمای اداری "ممکن است بر مبنای قانونی استوار باشد یا نباشد ولی این رویه معمولاً "در حکم یک نوع فشار اداری مافوق قانون و اغلب شکل "درخواست و دعوت بهمکاری " را پیدا میکند^۲ .

۱ - کلمه *MITI* مخفف *Ministry of International Trade and Industry* میباشد .

2 - *The Japan Stock Journal*, Tokyo: April 29, 1974.

دیوان سالاران نظامی :

از تحولات مهم در نظام دیوان سالاری ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم خلع سلاح شدن ارتش این کشور و غیرنظامی شدن ژاپن بود که توسط نیروهای متفقین انجام گرفت. نفوذ ارتش و فرماندهان نظامی از بین رفت و حتی میتوان گفت که بخش لشکری طبقه دیوان سالاری ژاپن دستخوش تحول و اصلاح اساسی گردید. امروزه نفوذ و اهمیت نیروهای مسلح ژاپن که "نیروهای دفاعی" نامیده میشوند و نیز قدرت فرماندهان آنها بکلی با قبل از جنگ تفاوت دارد^۱. در حال حاضر نقش ارتش ژاپن در حیات سیاسی آن کشور چندان حائز اهمیت نمیباشد و میشود گفت که ارتش فقط بایفای وظیفه واقعی خود که همانا مسئولیت های دفاعی و حفظ و حراست این سرزمین است میپردازد. امروزه نیروهای مسلح ژاپن در انجام اقدامات مهم و اساسی تابع تصمیمات و دستورات سیاستمداران کشوری میباشند. بعبارت دیگر مجری دستورات و تابع خط مشی هائی است که سیاستمداران و دیوان سالاران عالی مقام کشوری اتخاذ مینمایند. در میان هیئت وزیران ژاپن مقام وزیر جنگ

۱ - اکنون نیروهای دفاعی ژاپن از یک ارتش و طلب تشکیل میشود که عده اعضای آن به ۲۳۵,۰۰۰ نفر میرسد. در این ارتش روابط بین سربازان و افسران در مقایسه با روابط قبل از جنگ جهانی دوم خیلی ساده تر و راحت تر است و انضباط نظامی کمتر می باشد. (نقل از مقاله Rober Whymant, "Japan's Self-Defence Forces". Guardian. March 11 1974 ~ ۵)

یا وزیر دفاع مشاهده نمیشود زیرا در پایان جنگ جهانی دوم که ارتش امپراطوری ژاپن منحل شد نیروهای متفقین برای جلوگیری از احیاء میلیتاریسم قبل از جنگ مانع از تاءسیس ارتش جدیدی در این سرزمین شدند. ولی برای برقراری نظم داخلی کشور بخصوص با شروع جنگ در کره که قسمت عمده ارتش آمریکا مستقر در ژاپن بصرحه های کارزار اعزام شدند با موافقت ستاد متفقین نیروهای انتظامی ژاپن تقویت گردید و تحت عنوان *Self-Defence Agency* که وابسته به نخست وزیری ژاپن بود شروع بفعالیت نمود. در هر حال از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون همیشه افراد کشوری در راءس این سازمان قرار داشته و رئیس آن در جلسات هیئت دولت شرکت نموده است که خود دلیلی بر تبعیت اصولی نظامیان از سیاستمداران است. مضافاً آنکه از پایان جنگ مذکور تا بحال نشانه هایی از سرپیچی و تمرد نظامیان از خط مشی های متخذه از جانب سیاستمداران هم مشاهده نگردیده است.

همچنین امروز نیروی پلیس فاقد قدرت و نفوذی است که قبل از جنگ جهانی دوم از آن بر خوردار بود. زیرا با انحلال وزارت کشور سابق ژاپن که بر امور پلیس نظارت داشت قدرت و نفوذ فوق العاده آن وزارت و نیز دستگاه پلیس وابسته بآن از بین رفت و وظایف و مسئولیتهای پلیس بین استانهای مختلف تقسیم گردید و هر استان مستقیماً " بر نیروی انتظامی خود نظارت دارد.

نتیجه اینکه اکنون دیوان سالاران ژاپن یک طبقه نیرومند و متبحر در حرفه خود که سوابقی بس طولانی از تجربیات و تحولات گوناگون را در پشت سر دارد

تشکیل میدهند . این طبقه طراح و عامل اجرائی بسیاری از برنامه های توسعه و ترقی ژاپن در امور مختلف بوده است و بی وجود این طبقه پیشرفت و نوسازی سریع ژاپن غیر ممکن بوده است .

بخش دوم احزاب سیاسی

احزاب سیاسی در ژاپن یک ابداع بعد از جنگ جهانی دوم و بعبارتی ساخته و پرداخته رژیم اشغالی متفقین نمیباشند بلکه ریشه‌های آنها حداقل به دهه ۱۸۷۰ میرسد .

تاریخچه حزب لیبرال - دمکرات ژاپن *Jiyuminshuto*

با وایل دهه ۱۸۸۰ بر میگردد در حالیکه حزب سوسیالیست (*Nihon Shakaito*)

بسال ۱۹۲۵ پایه ریزی شد و حزب کمونیست (*Nihon*)

(*Kyosanto*) نیز در سال ۱۹۲۲ تاسیس گردید .

باین جهت آنچه که بعد از جنگ جهانی دوم تغییر و تحول یافته است اهمیت موقعیت و قدرت احزاب سیاسی ژاپن است . امروز احزاب سیاسی این کشور نیروهای فعال و عوامل تعیین کنندهای در حیات سیاسی ملت محسوب میشوند . قبل از جنگ احزاب برای عضویت در پارلمان که بطور کلی فاقد قدرت بود با یکدیگر مبارزه داشتند و اکنون نیز برای رفتن به پارلمان که یک رکن مهم قانون گذاری و نماینده حاکمیت ملت است سخت تلاش میکنند .

نقش و اهمیت احزاب سیاسی ژاپن با نقش و اهمیت پارلمان این کشور تحول یافته است . امروز پارلمان یک رکن موثر در کلیه امور مملکتی ژاپن محسوب میشود . بعبارت دیگر پالمان تاريسم و نظام حزبی که مظاهر اساسی رشد سیاسی و توسعه آزادیخواهی است بتدریج حولی بسرعت با تاروپود وجود ملت ژاپن آمیخته شده است .

از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون دو حزب لیبرال دمکرات و سوسیالیست در نقش احزاب اکثریت و اقلیت رقیب اصلی یکدیگر بوده‌اند و در نتیجه پارلمان ژاپن و حکومت آن به شکل سیستم دو حزبی اداره شده است . ولی با افزایش روز افزون قدرت حزب کومی تو (*Komeito* ^۱) کارشناسان امور سیاسی ژاپن پیش بینی میکنند که در آینده ای نزدیک پارلمان این کشور وضعی شبیه به پارلمان فرانسه ، بویژه قبل از روی کار آمدن ژنرال دوگل در ۱۹۵۸ را بیابد .

مشارکت مردم ژاپن در امور سیاسی کشور خود در ساده ترین شکل آن از طریق شرکت در انتخابات عمومی پارلمانی انجام میشود . همانطور که نمودار در صفحه ۱۷۳ ملاحظه گردید بعد از جنگ جهانی دوم عده شرکت کنندگان در انتخابات در مقایسه با تعداد کسانی که در انتخابات سالهای قبل از جنگ مذکور شرکت می جستند بمیزان قابل توجهی افزایش یافته است . گرچه همه کسانی که رأی خود را بصندوق آراء میریزند وابسته با حزب سیاسی نیستند ولی احزاب سهم بزرگی در تشویق مردم به رأی دادن داشته‌اند .

طبق قانون اساسی سال ۱۹۴۷ اختیارات و نفوذ پارلمان افزایش یافته است و حداقل نیمی از وزرای کابینه دولت باید از اعضای پارلمان برگزیده شوند هر چند که در عمل همه آنان از اعضای پارلمان انتخاب میشوند و بعبارت دیگر از احزاب سیاسی .

۱- این حزب در واقع جناح سیاسی فرقه مذهبی سوکاگاکایی (*Soka Gakkai*)

طبق قوانین ومقررات دیوان سالاران قبل از جنگ جهانی دوم میتوانستند درحالیکه عضو طبقه دیوان سالاری بودند بمقام وزارت برسند . اکنون برای نیل باین مقام ابتدا باید از خدمات کشوری مستعفی شوند و سپس برای رفتن به پارلمان تلاش کنند و از این طریق بوزارت برسند .

احزاب عمده فعلی ژاپن عبارتند از احزاب لیبرال دمکرات - سوسیالیست دمکرات سوسیالیست و کمونیست و کومی تو .

حزب لیبرال دمکرات که در سال ۱۹۵۵ از ادغام دو حزب محافظه کار لیبرال و دمکرات بوجود آمد با وجود آنکه در انتخابات پارلمانی ژاپن که بعد از جنگ جهانی دوم برگزار شده پیوسته بیشترین آراء را بدست آورده است اساسا سازمانی توده ای نمیباشد وفاقد تشکیلات وسیع و اعضای زیاد است . اعضای این حزب راعدهای از سیاستمداران حرفه ای که اصولاً " بهنگام انتخابات به فعالیت میپردازند تشکیل میدهند . این حزب که وابسته بمحافل محافظه کار و سرمایه داران و بازرگانان عمده است مسئول پیشرفت و نوسازی سریع ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم میباشد . رقیب سرسخت محافظه کاران سوسیالیست ها هستند که برای نیل به حکومت از پایان جنگ مذکور ببعد بشدت باحزب حاکم مبارزه کرده اند . عده نمایندگان سایر احزاب در دایت ملی ژاپن تاکنون باندازمای نبوده است که تهدیدی جدی به موقعیت حزب لیبرال دمکرات تلقی شوند هرچند که روز بروز از قدرت این حزب کاسته شده و بقدرت احزاب دیگر بویژه کومی تو و کمونیست افزوده شده است .

این جریان خود دلیلی بر توسعه آزادیهای فردی و اجتماعی در ژاپن و گسترش نو سازی سیاسی این کشور است . نتیجه برخوردها و مبارزات احزاب با یکدیگر چه در داخل پارلمان و چه در خارج از آن آشنائی بیش از پیش مردم ژاپن بحقوق فردی خویش و تکالیف و وظایفی است که حکومت در قبال آنان دارد . احزاب که تشکیلات وارکان متشکل و سازمان یافته ای دارند بهتر قادرند که تخلفات حکومت را از حدود قوانین و وظایفش عنوان نموده اصلاح آنها را خواستار شوند . هرچند که ائتلاف احزاب دست چپی تا کنون نتوانسته است قدرت حکومت مرکزی را از دست محافظه کاران خارج سازد ولی این احزاب در انتخابات محلی یا انتخابات فرمانداری توکیو موفق بوده اند . اکنون مینوبه ریوکیچی (*Minobe Ryokichi*)

فرماندار توکیو که از لحاظ اهمیت و مقام در ردیف *Lord Mayer*

لندن یا فرماندار نیویورک است نامزد منتخب و مورد حمایت سوسیالیست ها و کمونیست ها است . سالهاست که شهرداری شهر کیوتو که از مراکز مهم صنعتی ژاپن است در اختیار نماینده منتخب گروه های دست چپی است . این امر نشانه ای از رشد سیاسی جامعه ژاپنی است که علیرغم نفوذ برتر محافظه کاران افکار و عقاید محافظ را تحمل میکند و میپذیرد . در چنین محیطی زمینه برای پیشرفتهای بیشتر فراهم میباشد .

بررسی تاریخچه بعد از جنگ جهانی دوم در ژاپن نشان میدهد که تغییر و تحول شرایط در سالهای اول بعد از جنگ مزبور موجبات توسعه و گسترش را فراهم ساخت و با گذشت زمان و پابرجا شدن آزادیهای اساسی فردی و اجتماعی فرد و جامعه

با دید وسیعتری بمسائل نگرستانند. بطوریکه اکنون برای یک فرد ژاپنی اعلام بدون پروای عضویت و یا وابستگی او به حزب یا دستمای سیاسی یا مذهبی تقریباً امری طبیعی است و کمتر مجبور است که بعضی ملاحظات و قیود اجتماعی را در نظر بگیرد. این پدیده بخصوص در شهرها بیشتر مصداق دارد تا در روستاها که روحیه محافظه کاری و سنتی هنوز پیوندهای عمیقی در میان اهالی دارد.

همکاری با احزاب و مشارکت جستن در فعالیتهای آنها از طرفی با روحیه و زندگی و کار و فعالیت دسته جمعی که در نهاد ژاپنیها ریشههای عمیق دوانیده است تطبیق میکند. باین لحاظ بسط و گسترش دامنه فعالیت احزاب سیاسی در ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم زیاد هم شگفت آور نیست. بگفته روبرت لیفتون

(Robert J. Lifton)

ژاپنیها در هر سنی و در هر موقعیتی تمایلی نیرومند بتشکیل گروه دارند. موقعیکه میل دارند که دست با قدمی هیجان انگیز (روشنفکری، هنری، اجتماعی یا سیاسی) بزنند محتملاً این کار را باتشکیل دادن، پیوستن یا بفعالیت و داشتن یک گروه انجام خواهند داد. تشکیل محافل فوق العاده دانشجوئی از قبیل گروههای فرهنگی، سیاسی و حرفهای، گروههایی که همه در جامعه در یک سطح قرار دارند، ژاپنیها را یکی از مهمترین ملل جهان که از وجدان گروهی برخوردارند مبدل میسازد.^۱

1- Robert J. Lifton, *Youth and History: Individual Change in Post-War Japan*, (New York: Basic Books, 1965), p. 275.

در کنار احزاب سیاسی مذکور نیروهای اجتماعی دیگری قرار دارند که هر یک سهم خود و اهمیت سیاسی خاصی میباشند. این نیروها شامل اتحادیه‌های دانشجویی و اتحادیه‌های کارگری و کارفرمائی است. گسترش نفوذ این نیروها ناشی از دمکرات شدن جامعه ژاپنی از پایان جنگ جهانی دوم است و در عین حال خود آنها نیز به بسط و توسعه نوسازی ژاپن از طریق مبارزه و تلاش برای تأمین و تضمین حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی اعضای خود کمک فراوانی نموده‌اند. فعل و انفعالاتی که در نتیجه مبارزه و کشمکش نیروهای مختلف سیاسی و اجتماعی بوقوع می‌پیوندد محیطی شکوفان برای نضج بیشتر آزادی و دمکراسی مهیا میسازد. امروز اتحادیه کارگری معروف به سوهیو (*Sohyo* ^۱) با دارا بودن بیش از سه میلیون عضو رسمی و نیز حمایت بیش از سه میلیون کارگردیگر اتحادیه‌ای نیست که تقاضاهایش بسادگی از طرف حکومت و یا کارفرمایان نادیده گرفته شود.

همچنین نهضت نیرومند دانشجویی ژاپن معروف به زنگاکو — ورن

۱ — شورای عمومی اتحادیه های کارگری سوهیو *General Council*

of Japanese Labor Unions (در سال ۱۹۵۰)

تأسیس شد) تا کنون نیرومندترین اتحادیه کارگری ژاپن بوده است .

(منبع) *Robert E. Cole, Japanese Blue Collar, (Berkeley: University of California Press, 1971), pp. 16-22.*

(Zengakuren^۱) جنبشی نیست که قدرت آن دست کم گرفته شود .
 وقایع سال ۱۹۶۰ و تظاهرات وسیع و پردامنه‌ای که در آن سال منجر به سفر
 پرزیدنت آیزنهاور به ژاپن و نیز سقوط حکومت کیشی نوبوسوکه (Kishi
 Nobusuke) نخست‌وزیر وقت شد قدرت عظیم و نفوذ احزاب اقلیت اتحادیه‌های

۱ - جنبش دانشجویی در ژاپن همیشه از لحاظ سیاسی بسیار آگاه و پیوسته
 بطور مستقیم دست با اقدامات سیاسی زده‌است . در سالهای قبل از جنگ جهانی
 دوم خیلی از دانشجویان به اتهام داشتن " افکار خطرناک " دستگیر و زندانی
 شدند . پس از سال ۱۹۴۸ جنبش دانشجویی با تشکیل فدراسیون خود مختار
 دانشجویان سراسر ژاپن که در داخل و خارج از کشور معروف به زنگاکورن است
 تبدیل بیک نیروی سیاسی مهم گردید . زنگاکورن از تاریخ تشکیل تا زمان شکست
 آن در جلوگیری از بتصویب رسیدن پیمان امنیت بین‌ژاپن و ایالات متحده آمریکا
 در سال ۱۹۶۰ و علیرغم اختلافات داخلی آن رهبری بلامنازع دانشجویی ژاپن
 را در اختیار داشته‌است . پس از سال ۱۹۶۰ اختلافات شدید سبب گروه بندیهای
 مختلف دانشجویی شد و گروههای فعالی که سرسختانه معتقد بصحت تفسیرهای
 خاص خود از مارکسیسم ، لنینیسم و مائوئیسم میباشند و با حزب کمونیست ژاپن
 و گروههای دانشجویی وابسته بآن مخالفت مینمایند راه خود را در پیش گرفتند
 یعنی تنها راه صحیح را مبارزه انقلابی در ژاپن و سراسر جهان دانستند (منبع

کارگری و جنبش دانشجویی ژاپن را باثبات رسانید .

پیشرفت و ترقی ژاپن در این زمینه یعنی فراهم بودن موجبات فعالیت وسیع و گسترده احزاب ، گروهها و اتحادیه‌های مختلف هنگامی مشهود میشود که وضع فعلی باموقعیت احزاب و اتحادیه‌ها قبل از جنگ جهانی دوم در ژاپن مقایسه شود . صرفنظر از دهه ۱۹۳۰ که دورانی تاریک در حیات سیاسی ژاپن بود حتی در دهه ۱۹۲۰ که عصر لیبرالیسم و دموکراسی بود احزاب و گروههای افراطی چپ از داشتن فعالیت ممنوع بودند . اتحادیه‌های کارگری گذشته از آنکه ضعیف و کوچک و محدود بودند هنوز اعضایشان بحقوق و تکالیف خود آشنائی چندانی نداشتند . عده قلیلی از دانشجویان که از افکار چپی پیروی میکردند باتهام داشتن " عقاید و افکار خطرناک " تحت تعقیب پلیس قرار میگرفتند . در حالیکه اکنون وضع بکلی فرق کرده است . هرکس بموجب قانون مجاز است به هر دسته گروه ، حزب و یا اتحادیه‌ای که بخواهد ملحق شود و نظریات و عقاید و افکار خود را آزادانه و از طریق وسایل ارتباط جمعی ابراز دارد . توسعه وسیع شبکه وسایل ارتباط جمعی اعم از رادیو و تلویزیون ، مطبوعات و غیرو به تنویر افکار و بالا بردن دانش اجتماعی مردم کمک بزرگی کرده است ^۱ .

نتیجه اینکه جامعه ژاپنی بیش از پیش دمکرات میشود و در این راه بعضی

۱ - آزادیهای مندرج در فصل سوم از قانون اساسی جدید ژاپن زیر عنوان حقوق

عوامل سنتی و روحی به پیشرفت آن کمک میکند . البته در این سرزمین نیز نظیر کشورهای دموکراسی غرب و عوامل و عناصر مخرب وجود دارند و تاجائی که اقداماتشان منافع و مصالح جامعه را بمخاطره نیفکند است مجاز به فعالیت میباشد . ولی بنظر نمیرسد که اقدامات و فعالیتهای بعضی گروهها و دستجات کوچک افراطی دست راستی علیرغم سروصداها و جار و جنجالهایی که گاه و بیگاه در مطبوعات غرب برآه می افتد خطری جدی و واقعی حداقل در آیند های قابل پیش بینی برای دموکراسی ژاپن باشند . زیرا گذشتهاز محدود و کوچک و بی اهمیت بودن این قبیل دستجات و نیز آگاهی بحقایق امور و تجربیات تلخی که در نتیجه شکست در جنگ جهانی دوم حاصل نموده اند دیگر خیلی بعید است که مجددا " گول تبلیغات همراه کننده آنها را بخورند . مضافا " اینکه گروههای سرمایه دار محافظه کار ژاپن که قبل از جنگ کم و بیش بجانب دار و دسته های افراطی مذکور تمایل یافتند امروز بشکست پذیری ژاپن در برابر نیروهای نظامی خارجی واقفند و مصالح و منافع خود و کشورشان را در ثبات اوضاع داخلی و بین المللی و گسترش روابط تجاری با ملل دیگر تشخیص داده اند .

فصل ششم

نوسازی سیاست در امور داخلی و در روابط خارجی ژاپن
راجع به پیشرفت و توسعه ژاپن در مرحله کنونی تفسیرها و تعبیرهای متفاوتی
از جانب اشخاص مختلف شده است. از جمله فوجی و راهبروتاتسو —
(*Fujiwary Hirotatsu*) یکی از دانشمندان علوم سیاسی
ژاپن مرحله فعلی پیشرفت در ژاپن را باین عبارت توصیف میکند که :
اقتصاد ژاپن اقتصاد قرن بیستم است و سیاست و حکومت آن سیاست قرن
نوزدهم ۱.

روز نامه تایمز (*The Times*) لندن :
علم و تکنولوژی ژاپن در قرن بیستم ، جنبشهای کارگری و اجتماعی آن در
قرن نوزدهم و حکومت پارلمانی آن نظیر پارلمان انگلیس در قرن هیجدهم
است ۲.

گرچه هر دو نظر بسیار مبالغه آمیز میباشد مع هذا حقایقی را نیز بیان میدارند
که همانا عقب ماندگی نسبی سیاست در مقایسه با پیشرفت اقتصاد علم و تکنولوژی
در ژاپن است. عبارت دیگر علیرغم دمکرات شدن جامعه ژاپنی و پیشرفت دمکراسی

1- Chitoshi Yanaga, *Big Business in Japanese Politics*,
(Yale University Press, 1971), p. 306.

2. *ibid.*

آن کشور کم و بیش بموازات دموکراسیهای غربی معهدا هنوز ریشههای تاریخی روابط اجتماعی غیر دموکراتیک در جامعه وجود و استمرار دارند .

در دوران بعد از جنگ همانطور که در فصول قبلی ذکر شد از اهمیت و درجه روابط خصوصی بین حکومت و بازرگانان عمده بمقدار زیادی کاسته شد و حقوق فردی و اصل شایستگی و لیاقت در امور عمومی جایگزین آن گردیده . این تحول یکی از موجبات تحرک اجتماعی بیشتر و بالنتیجه توسعه اقتصادی بعد از جنگ شد . اما این تحرک در عمل گرایشی بجانب انحصاری شدن طبقه برگزیده بازرگان که اکنون سخت میکوشند موقعیت و قدرت اجتماعی جدید خود را حفظ کنند داشته است . انحصاری شدن این طبقه بدین مفهوم است که قدرت شرکت های بزرگ بازرگانی و مالی (زایباتسو) در اختیار افراد و اشخاص بخصوصی است که در راس زایباتسو قرار دارند و سیاست در ژاپن در تحلیلی نهائی از روابط پیچیده اجتماعی یعنی سیاست مورد نظر و مطلوب زایباتسو .

فرق عمده بین سیاستهای زایباتسو قبل و بعد از جنگ جهانی دوم در این است که بعد از جنگ مذکور زایباتسو خواهان رشد و توسعه اقتصادی کشور در محدوده نظام دموکراسی ژاپن در داخل و بسط و گسترش نفوذ خود در خارج از کشور بطرق مسالمت آمیز است . بگفته دیگر سیاست در ژاپن یعنی سیاست اقتصادی در داخل و دیپلماسی اقتصادی در ایجاد روابط با سایر ملل و دول .

جریانات سیاسی و اجتماعی کنونی جاری و حاکم بر ژاپن مبنی بر همکاری و همدستی دیوان سالاران ، حزب حاکم لیبرال - دمکرات و گروههای متشکل بازرگان

است. رهبری کشور بعهدہ برگزیدگان سه گروه مزبور است. تعیین و اتخاذ خط مشی سیاسی کشور باین ترتیب انجام میشود کہ پیشنهادات از جانب گروههای متشکل باران، دیوان سالار و یا حزب حاکم مستقلاً "یا مشترکاً" به هیئت دولت ارائه میگردد. در امور اقتصادی البتہ ابتکار عمل معمولاً "با بازرگانان است. در این قبیل موارد بازرگانان حکومت را وادار بوضع قوانین و مقرارتی کہ فعالیت‌های اقتصادی پرمفعت را موجب شود میکنند. تهیه طرح قوانین در عمل بوزارتخانه های مختلف واگذار میشود زیرا کہ تهیه آنها نیاز باطلاعات کافی و وسیع از قوانین جاری کشور دارد و نیز مستلزم بررسی اثرات اجرائی آنهاست. سپس طرح بصورت لایحہ تسلیم پارلمان میشود و به کمیته مربوطہ ارجاع میگردد و مورد غور و بررسی قرار میگیرد. در حالیکہ لایحہ در کمیته مربوطہ مورد بررسی است نمایندگان گروههای ذینفع برجریانات کمیته نظارت میکنند هر چند کہ وضع قوانین در انحصار مطلق پارلمان است. گاه در بعضی موارد حضور صرف نمایندگان گروههای ذینفع در کمیته ها بویژه نمایندگان گروههای متشکل بازرگان کافیست کہ لوایح مرجوعہ مورد تصویب قرار گیرد.

از پایان جنگ جهانی دوم ببعده مشاهده میشود کہ طبقہ مدیران و بازرگانان ژاپن به مسئولیتهای تازه‌ای کہ باید در قبال اقتصاد ملی کشورشان کہ بسرعت در حال تغییر است بعهدہ بگیرند پی برده‌اند. این امر بخاطر تغییرات اساسی است کہ در چگونگی روابط اقتصادی جامعه حاصل شده است و تحرک اجتماعی زیادی در آن بوجود آمده است. مثلاً "کمیته ژاپن برای توسعه اقتصادی

(*The Japan Committee for Economic Development*)

بیش از هرساله اقتصاد به مسئولیت و وظایف اجتماعی مدیران توجه دارد .
 در یکی از جلسات عمومی کمیته مذکور منعقد در سال ۱۹۶۶ رئیس کمیته خطاب
 به حاضرین اظهار داشت که مؤسسات و شرکتهای تجاری خصوصی وسایل نیرومند و
 مؤثری هستند که میتوان آنها را در جهت هدفها و مقاصد خوب اجتماعی بکاربرد^۱ .
 او گفت که این مسئولیت را تنها کسانی که سرمایه شرکتهای را تامین مینمایند بعهد
 مدیران نگذارند بلکه این وظایف از طرف جامعه مقرر شده است . نامبرده
 متذکر شد که روزهای شیرین و خوش گذشته که نفع مؤسسات بازرگانی خصوصی
 بعنوان نفع جامعه تلقی میشد برای همیشه سپری شده است و از مدیران خواست
 که منافع جامعه و مؤسسات خود را هماهنگ سازند و بدین ترتیب رفاه و ترقی
 برای ملت خود و موسسه خویش فراهم آورند .

بعلت فعالیت شدیدی که حکومت ژاپن در دوران بعد از جنگ برای بهبود
 وضع اقتصادی کشور آغاز نمود سرمایه داری ژاپن مجبور شد که بیش از پیش بقدرت
 سیاسی نزدیک و با آن متحد شود . حکومت نقش قاطعی که روز بروز هم روبه تزاید
 است بعنوان بانکدار ، سرمایه گذار ، طراح ، خریدار ، تنظیم و نظارت کننده
 برارز ، مالیه ، تجارت و تولید ایفا میکند . مدیران امور مالی و بازرگانی بخش
 خصوصی دریافتند که تحت چنین شرایطی دیگر بطور مؤثری صرفاً " بعنوان مدیر

قادر بکار نیستند و برای آنان مسلم شد که باید از طریق دولت و بیاری دولت برای نیل به هدف های خود بکوشند. مفهوم این تحول بر قراری همکاری بین مؤسسات بازرگانی خصوصی و سیاستمداران و دیوان سالاران بود.

در طی مدتی نزدیک به سی سال از پایان جنگ جهانی دوم بعد روابط خاصی در محدوده قوانین و مقررات جاری کشور بین حکومت و بازرگانان توسعه یافته است که در آن وظیفه عمده حکومت تأمین رفاه ملت از طریق همکاری با گروههای متشکل بازرگان شده است. در عصر ما تجارت بین المللی سبب همبستگی فوق العاده حکومت و تجارت در سراسر جهان شده است و این امر بخصوص در ژاپن بیشتر بچشم میخورد. حکومت در خدمت فعالیتهای تولیدی و صنعتی درآمده است ایگدا نخست وزیر ژاپن یکبار گفته بود که این بازرگانی خصوصی است که باقتصاد ژاپن شکل میدهد نه حکومت. مسئولیت و وظیفه حکومت اصلاح نواقص موجود، نقاط ضعیف، بی ترتیبی ها و همچنین متحمل شدن مخارجی است که این وظایف ایجاب میکند.

در دهه ۱۹۵۰ سیاست در ژاپن اساساً "تحت الشعاع نیاز شدید کشور به بهبود وضع اقتصادی قرار گرفت. یعنی عامل اقتصادی تعیین کننده اساسی سیاست شد. همینکه در اوضاع اقتصادی کشور بهبود حاصل گردید همه نیرو و قدرت ملت بسوی بسط و توسعه رشد اقتصادی و گسترش تجارت متوجه گردید که در هدفهای برنامه دهساله حکومت در دهه ۱۹۶۰ برای دو برابر ساختن درآمد ملی منعکس شد. هدف اولیه ژاپن هم در آینده نزدیک و هم در آینده دور توسعه اقتصادی

است. در این کشور هیچ چیز برنیل به یک اقتصاد مستقل که ملت ژاپن را قادر سازد که روی پای خود بایستد برتری وار جحیت ندارد. کوششهای سیاسی کشور هم در همین جهت قرار میگیرد. بمنظور حفظ بقاء بعنوان یک ملت مستقل ژاپن مجبور است که بلا انقطاع کار کند و بر مشکلات کمبود ها و نارسائیهای سه گانه خود یعنی جمعیت خیلی زیاد، خاک خیلی کوچک و کمبود شدید منابع اولیه فایق آید. این امر مستلزم تطبیق دائمی وضع اقتصادی کشور با شرایط متغیر، نیازها و فشارهای مختلف است. در این تلاش پایان ناپذیر موثرترین سلاجهائی که ژاپن در اختیار دارد برنامه ریزی اقتصادی منظم و تکنولوژی پیشرفته است. بدون آنها ملت قادر بکسب موفقیتهای چشمگیر در مبارزه اش علیه موانع و مشکلات عدیده نمیشد. ایمان و وفاداری ژاپن به کفایت علم و تکنولوژی بیحد و حصر است و میتوان گفت که ژاپن یکی از علمی ترین جوامع روی زمین است زیرا که در این سرزمین همه چیز بر اساس علم و محاسبات ریاضی ارزیابی میشود.

بهبود سریع و فوق العاده وضع کشور بیشتر بخاطر برنامه ریزی اقتصادی بوده است که رسماً "در دهه ۱۹۵۰ اعلام شد. بتشویق گروههای متشکل بازرگان کابینه یوشیدا در ۱۹۵۴ موافقت کرد که مسولیت برنامه ریزی اقتصادی را بعهده بگیرد. فدراسیون سازمانهای اقتصادی *Federation of Economic Organization* *Japan Committee for Economic Development* (، کمیته ژاپنی برای توسعه

اقتصادی اطاق بازرگانی و صنعت ژاپن *Japan Chamber of Commerce and Industry* مشترکاً "از دولت خواستند تا سیاست اقتصادی

کلی و جامعی را اتخاذ و تعقیب نماید تا کشور از بحران اقتصادی نجات یابد . کمیته ژاپن برای توسعه اقتصادی بحکومت پیشنهاد نمود تا یک شورای برنامه ریزی اقتصادی برای تنظیم سیاستهای مربوط به محدود کردن تورم و تهیه برنامههای سالیانه بعنوان راهنمای عملیات وزارتخانه ها و موسسات وابسته بدولت ایجاد کند . مؤسسه برنامه ریزی اقتصادی که در ژوئیه ۱۹۵۵ توسط حکومت تشکیل شد مسئولیت برنامه ریزی طویل المدت کشور را عهده دار گردید . اولین برنامه اقتصادی توسط کابینه ها توپامادر ۱۹۵۵ اتخاذ شد و هدف آن ۵ درصد رشد سالیانه به منظور نیل باستقلال اقتصادی در طی مدت مذکور بدون استفاده از کمکهای خاص ایالات متحده آمریکا بود . در طی دو سال هدفهای برنامه پنجساله مزبور تامین شد و لازم گردید که در سال ۱۹۵۷ برنامه جدیدی تهیه شود . هدف دومین برنامه پنجساله که در سال ۱۹۵۸ بمورد اجرا گذارده شد رشد سالیانه ۵/۶ درصد بود که در سال ۱۹۶۰ هدف مذکور نیز تامین شد یعنی دو سال زودتر از موعد مقرر . در نتیجه برنامه طویل المدت جدیدی در اواخر سال ۱۹۶۰ توسط کابینه ایگدا اتخاذ شد که هدف آن دو برابر نمودن درآمد ملی در ده سال بود . این برنامه مستلزم فعالیتهای عظیم داخلی و خارجی بر مبنای توسعه تجارت خارجی و همکاریهای بین المللی بسط علم و تکنولوژی ، افزایش نیروی کار و تقویت وتنوع بخشیدن بصنایع و نیل بامنیت اجتماعی بود . خط مشی را که ژاپن در این خصوص اتخاذ نمود این بود که دولت با همکاری بخش خصوصی مسئولیت طرح و اجرای برنامههای طویل المدت در صنایع کلید و حساس را بعهده گرفت .

برنامه ریزی بخش عمومی وظیفه اصلی حکومت بود و در بخش خصوصی حکومت صرفاً "نقش راهنما داشت". سیاست اقتصادی دولت در برنامه ریزی اقتصادی براساس شرایط سه گانه (فشار جمعیت سرزمین کوچک و محدود و کمبود فقدان منابع اولیه) طوری طرح میشود که عوامل مذکور مانعی در راه پیشرفت آن ایجاد ننماید. مثلاً "طراحان برنامه ریزی معتقدند که کمبود منابع اولیه را با بکارگرفتن وسیع تکنولوژی پیشرفته جبران میکنند. برنامه ریزی اقتصادی نه فقط جزء لاینفک تعیین خط مشی سیاسی کشور است بلکه اساس اصلی سیاست در ژاپن قرار گرفته است. رهبران ژاپن هرگز باندازه فعلی معتقد به بکار بردن مدیریت علمی در صنعت و تجارت و نیز بهره گیری از تکنولوژی پیشرفته در تولید صنعتی نبوده اند و از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون سیاست بطور کلی جز رشد و توسعه اقتصادی مفهوم دیگری برای آنان نداشته است. باین لحاظ است که بعضی از ناظران و انتقاد کنندگان خارجی ژاپن را حیوان اقتصادی خطاب می نمایند.^۱

دیپلماسی اقتصادی :

در دهه ۱۹۵۰ دیپلماسی ژاپن نیز در مجموع تابع سیاست اقتصادی کشور بود. دیپلماسی ژاپن بعد از کسب محدود استقلال و تجدید حاکمیت در سال ۱۹۵۲ همراه با فعالیت وسیع بازرگانان آن کشور در سراسر جهان در جهت بازاریابی و نیز جستجوی مواد اولیه بود. با شروع جنگ در کره گروههای متشکل بازرگان در

کوتاهترین مدت پاسخگوی احتیاجات جنگی ایالات متحده آمریکا شدند و شرایط مساعدی را برای انعقاد پیمان صلح ژاپن - ایالات متحده آمریکا فراهم ساختند. مردان اقتصادی در راءس مقامات و مناصب سیاسی قرار گرفتند روسای صنایع و

تجارت تحت رهبری کوبایاشی *Kobayashi*

رئیس بانک توسعه ژاپن (*Japan Development Bank*)

شورای رابط توسعه جنوب شرقی آسیا را بمنظور بسط همکاری اقتصادی با کشورهای جنوب شرقی آسیا که شاهرگ اقتصادی ژاپن تلقی میشد ایجاد نمودند. برای تاءمین نیازمندیهای جدید دیپلماسی اقتصادی آراکی (*Araki*)

رئیس کل بانک ژاپن بسمت اولین سفیر بعد از جنگ در ایالات متحده آمریکا منصوب شد. در کنفرانس سال ۱۹۵۵ ملل آسیائی و افریقائی در باندونگ ژاپن نخستین فرصت را بعد از جنگ بچنگ آورد تا مناسبات دوستانه ای با دول عضو کنفرانس برقرار سازد. رئیس هیئت نمایندگی ژاپن در این کنفرانس تاکاساکی *Takasaki* مدیرمؤسسه برنامه ریزی اقتصادی و بازرگان سابق آن کشور بود. در کنفرانس طرح کلمبوکه در اکتبر همان سال در سنگاپور منعقد شد نماینده ژاپن آراکاوا شوچی رو (*Arakawa Shojiro*) رئیس سابق بانک یوکوهاما بود.

همچنین مظهر عصر دیپلماسی اقتصادی ژاپن فوجی یاما *Fujiyama*

یکی از بازرگانان سابق و رئیس اطاق بازرگانی و صنعت ژاپن بود که بسمت وزیر خارجه آن کشور در سال ۱۹۵۷ منصوب گردید. در عصر دیپلماسی اقتصادی از وجود بازرگانان سرشناس و بانفوذ نیز بنحو وسیعی بعنوان رؤسا و اعضای هیئت های اقتصادی استفاده شد. هیئتهای اقتصادی بیشماری از طرف دولت و یا انجمنهای تجاری

به آسیا، آفریقا، اروپا، خاورمیانه، ایالات متحده آمریکا و آمریکای لاتین و کانادا
بمنظور ایجاد همکاریهای اقتصادی و فنی اعزام شدند و در هر موردی بین بخش
خصوصی با دولت همکاری وجود داشت. بعضی از این هیئت ها بمنظور مطالعه
شرایط موجود و کشف حقایق و مبادله نظریات و پیشنهادات با دولت ها و رهبران
تجاری سایر کشورها اعزام میشدند و بعضی دیگر بمنظور انجام مذاکره مقدماتی
برای انعقاد موافقتنامه های مختلف فرستاده میشدند. این رویه خط مشی پذیرفته
شده ژاپن در اجرای برنامه های همکاری اقتصادی بین المللی شده است. در
اوایل دهه ۱۹۶۰ که اوضاع اقتصادی ژاپن بهبودی وسیعی یافته بود ژاپن در
وضع قرار داشت تا نقشی گسترده تر و مستقل تر در امور آسیا و جهان بعهد
بگیرد ولی هنوز رهبران کشور مطمئن نبودند که چگونه نقش جدید را ایفا نمایند.
نزدیک به دودهمه بعد از پایان جنگ جهانی دوم ژاپن هنوز در امور بین المللی
نقش مهمی ایفا نمیکرد. و همه کوششهای خود را مصروف توسعه و رشد اقتصادی
(دیپلماسی اقتصادی) مینمود. در نتیجه سرعت رشد محصول ناخالص ملی در
سال ۱۹۶۱ بیش از ۱۵٪ در سال ۱۹۶۳ بیش از ۱۳/۵ درصد بود.^۱
شکستی که ژاپن در جنگ جهانی دوم متحمل شد و تنفیری که در میان ملل سرزمینهای
جنوب شرقی آسیا در دوران جنگ مزبور نسبت بخود برانگیخته بود ژاپنیها را
از بعهد گرفتن هر نوع نقش سیاسی بین المللی بر حذر میداشت. ولی بعضی

رهبران آمریکائی در تشویق ژاپن بایفای نقش مهم در مناسبات بین المللی سهم زیادی دارند . از جمله جان فوستر دالس در نطقی که در ۲ فوریه ۱۹۵۱ در انجمن ژاپن و ایالات متحده آمریکا در توکیو ایراد کرد ایمان خود را باینکه ژاپن فرصتهای بزرگی برای بسط نفوذ خود در آسیا دارد بیان داشت . والترس رابرتسون (*Walter S. Robertson*) معاون وزارت خارجه آمریکا در امور خاور دور در نطقی راجع بروابط خارجی که در ۶ فوریه ۱۹۵۴ در برابر شورای کلوند (*Cleveland Council*) ایراد کرد اظهار داشت که امید آمریکا به ژاپن معنی و مفهوم و فوریت خاص دارد :

در سرتاسر آسیا ، از اوروآل و خلیج فارس در غرب تا اقیانوس آرام در شرق ژاپن تنها کشوری است که صادر کننده انقلاب صنعتی ، علم ، تکنولوژی تخصص ، ماشین آلات و کالاهای ساخته شده است ^۱ .

ورود رسمی ژاپن بصحنه روابط بین المللی با اجرای پیمان صلح سانفرانسیسکو در آوریل ۱۹۵۲ آغاز میگردد . گرچه در عمل درمه ۱۹۵۱ با عضویت ژاپن در سازمان بهداشت جهانی و سپس شورای جهانی گندم (*World Wheat Council*) ، سازمان بین المللی کار ، یونسکو ، بانک جهانی و صندوق بین الملل پول فعالیت های بین المللی ژاپن قبل از اجرای پیمان مذکور آغاز شده بود . هنگامیکه ژاپن بعضویت سازمان ملل متحد درآمد این کشور قبلاً " بهمه

سازمانهای مهم بین المللی ملحق شده بود .

اولین حضور مهم ژاپن در اجتماعات بین المللی بعد از جنگ در کنفرانس ۲۹ ملت آسیائی و آفریقائی باندونگ در آوریل ۱۹۵۵ بود . هیئت نمایندگی ژاپن در این کنفرانس با احتیاط از سروصدا براه انداختن و خود نمائی کردن اجتناب کرد و از ابراز نظریات خود داری نمود و از درگیر شدن در گفتگوهای سیاسی دوری جست . بعوض تمام هم هیئت مزبور مصروف و معطوف بمسایل اقتصادی ابراز حسن نیت و برقراری تماسهای مفید بود . الحاق ژاپن نیز به طرح کلمبودر ۴ اکتبر ۱۹۵۵ بعنوان تنهاده دولت آسیائی اعطاء کننده کمک فرصت خوبی بژاپن برای همکاری با ملل صنعتی پیشرفته غرب در بسط کمکهای اقتصادی و فنی بملل در حال توسعه جنوب و جنوب شرقی آسیا داد . هر چند که بعلت عدم توانائی ژاپن در آن موقع در خصوص تاءمین سرمایه نقش آن عمدا " فراهم ساختن کالاهای و خدمات و بخصوص کمکهای فنی بتوسعه کشاورزی ، صنایع روستائی و مؤسسات بازرگانی کوچک بود . با پذیرفته شدن به سازمان ملل متحد در دسامبر ۱۹۵۶ این کشور بطور کامل بعضویت جامعه بین المللی درآمد . مهمترین وبزرگترین کنفرانس بین المللی که تا کنون در ژاپن منعقد شده است اجلاس بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از ۷ تا ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۴ در توکیو بود که بیش از دو هزار نماینده از جمله وزرای دارائی ، روسای بانکهای مرکزی و رهبران صنعت و پول ۱۰۲ دولت که بیش از نیمی از آنان از کشورهای جدید الاستقلال بودند در آن شرکت داشتند . این کنفرانس سبب شد که رهبران دولتی و مالی کشورها

فرصت بیابند که مستقیماً "شرایط و پیشرفتهای اقتصادی و صنعتی ژاپن را از نزدیک ببینند". در عین حال رهبران ژاپن در کنفرانس ضرورت توسعه کمک بملل رو بتوسعه بیشتری بردند و نیز رهبران مزبور دریافتند که مسئولیتهای ژاپن بویژه در خصوص اعطای کمک بیشتر و با شرایط سهلتر بملل رو بتوسعه و قراردادن سیاست اقتصادی کشور بر مبنای و سعتربین المللی رو با افزایش است. برگزاری هیجدهمین بازیهای المپیک جهانی در توکیو در سال ۱۹۶۴ و نیز برگزاری نمایشگاه جهانی ۱۹۷۰ (Expo 1970) در اساکا دو واقعه مهم در زندگی مردم ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم بوده است که موجب فخر و مباهات آنان است. از نظر سیاستمداران ژاپنی و نیز مردم آن کشور برگزاری این دو مراسم در ژاپن بمفهوم بازگشت مجدد و کامل ژاپن بجامعه بین المللی است. حکومت ژاپن نهایت سعی و کوشش خود را بکار بست تا مراسم مزبور با موفقیت هر چه بیشتر جریان یابند و از هر دو واقعه یکی بعنوان مظهر سلامت جسم و دیگری سمبول سلامت روح و فکرو ذوق در ژاپن در سطح جهانی تبلیغ نمود. همچنین در اجلاس سال ۱۹۶۵ کمیسیون اقتصادی آسیا و خاور دور (اکافه) در توکیو ژاپن نقش گرداننده اصلی کمیسیون را ایفا کرد. قطعنامه کمیسیون مزبور باتفاق آراء تاء سیس بانک توسعه آسیا Asian Development Bank را با سرمایه یک بلیون دلار تصویب نمود. ژاپن یک سوم از ۶۰ درصد سرمایه بانک را که اختصاص بدول آسیائی داشت پرداخت کرد و باین ترتیب نقش هدایت کننده ای در این خصوص برای خود کسب نمود.

کنفرانس توسعه اقتصادی و کشاورزی جنوب شرقی آسیا نیز که در آوریل ۱۹۶۶ در توکیو تشکیل شد اولین کنفرانسی بود که بابتکار ژاپن منعقد شد و مظهر ظهور مجدد رهبری ژاپن در امور غیر سیاسی و غیر نظامی بود.^۱

این کنفرانس بخشی از کوششهای وسیع ژاپن در جهت ایجاد همکاری اقتصادی با دول جنوب شرقی آسیا از طریق اعطای کمکهای مورد نیاز آنها بود. نقش ژاپن در کنفرانس وزرای نه دولت آسیائی و حوزه اقیانوس آرام منعقد در سئول بتاريخ ژوئن ۱۹۶۶ نیز در توسعه و گسترش همکاری منطقه‌ای و وحدت اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و فنی قاطع بود.^۲ سعی ژاپن در این کنفرانس دور نگهداشتن آن از مسائل مربوط به جنگ سرد از طریق اجتناب از بحث و گفتگو راجع به مسائل نظامی مسلکی و ضد کمونیستی بود. ژاپن خود را متعهد بانجام و رعایت اصول مندرج در منشور سازمان ملل متحد و همکاری با دنیای آزاد نموده است. مناسبات بین ژاپن و ایالات متحده آمریکا حسنه است و این روابط مشارکت دو جانبه در امور سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، علمی و فنی است. بنظر میرسد که این روابط نزدیک علیرغم مشکلات و موانع بزرگی که در مسیر آن قرار میگیرد مداومت خواهد

۱ - اعضای پنچگانه شرکت کننده در کنفرانس - ژاپن، فیلیپین، مالزی، تایلند و کامبوج بودند.

۲ - شامل ژاپن، جمهوری کره، چین ملی، فیلیپین، ویتنام جنوبی، تایلند، مالزی استرالیا و نیوزیلند.

داشت هر چند که درجه و میزان این دوستی و نزدیکی بمقدار زیاد بستگی سیاست بین‌المللی دارد. زیرا این روابط بر مناسبات گسترده اقتصادی بین دو کشور استوار است. ایالات متحده آمریکا بهترین مشتری ژاپن است در حالی که ژاپن بعد از کانادا بهترین مشتری ایالات متحده آمریکا است. در حالیکه پاره‌ای تغییرات در روابط بازرگانی آینده دو کشور ممکن است روی دهد ولی هیچ تغییر کلی که مناسبات دوستانه فعلی را تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی در هم ریزد احتمالا روی نخواهد داد. علیرغم انتقادات مکرر بی‌پرده و صریح حزب سوسیالیست ژاپن از ایالات متحده آمریکا، آمریکا همچنان متحد ژاپن باقی مانده است. از نظر ایالات متحده آمریکا و بخصوص وزارت خارجه و پنتاگون ژاپن هسته بالقوه یک قطب ضد کمونیستی در آسیاست هر چند که عملاً اینطور نیست. رهبران ژاپن در هر حال با تأکید اظهار میدارند که در منطقه‌ای که حکومت‌های ضد کمونیستی چون کره جنوبی و ویتنام جنوبی و تایلند و دولت بیطرفی چون برمه را در بر میگیرد هیچ امکانی برای ایجاد گروه سیاسی منطقه‌ای متحدی وجود ندارد. آنها معتقدند که همزیستی با اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین نه فقط عملیست حتی ضروری و مطلوب است بشرطی که ژاپن سیاست تعدیل و حل اختلافات بین‌المللی بدون توسل بقوه قهریه همانطور که در قانون اساسی آن قید شده وفادار بماند. خط مشی ژاپن در مورد جمهوری خلق چین مبتنی بر ارزیابی واقع بینانه شرایط کنونی و امکانات این دولت است. از نظر ژاپن جمعیت عظیم چین تهدیدی تلقی نمیشود زیرا ژاپن جمعیت چین را بهمان اندازه که عامل ضعف آن کشور میدانند عامل قدرت آن نیز بحساب می‌آورد.

توده‌های عظیم چین مظهر نیروی شکست ناپذیری نیستند بلکه تقریباً " یک مشکل داخلی حل نشدنی از نظر تغذیه ، تعلیم و تربیت و بهبود سطح زندگی برای آن کشور میباشند . دید ژاپن از چین با نظری که ایالات متحده آمریکا از آن کشور دارد متفاوت است زیرا بین چین و ژاپن پیوندهای عمیق فرهنگی وجود دارد و از نظر ژاپن چین ابتدا همسایه‌ای قدیمی و سپس یک دولت کمونیست است . ژاپنی‌ها شورشی‌های سیاسی و مسلکی چین را که زیر عنوان انقلاب فرهنگی در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ رویداد سبب ضعف نفوذ سیاسی چین در آسیا و عدم تهدید فوری آن دولت بسایر ملل تلقی میکنند .

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در مورد ژاپن تا حدی روشن است . از نظر ایالات متحده آمریکا ژاپن تنها کشوری در آسیای شرقی است که قادر به مقابله با بسط نفوذ چین در آسیا میباشد . زیرا ژاپن از قدرت اقتصادی عظیمی بهره‌مند است ، اما ژاپن در زمان حال مایل نیست که نفوذ سیاسی خود را برای خنثی کردن و یا مقابله با موفقیت چین بکار برد هر چند که بطور غیر مستقیم نفوذ خود را از طریق همکاری‌های اقتصادی با کشورهای رو به توسعه بکار برده است . ولی نقش ژاپن در مقابله با چین روز بروز با تعقیب سیاست همکاری اقتصادی مسالمت آمیز آن با سایر دول آسیا افزایش میابد . زیرا ژاپن در تعقیب تامین رفاه بیشتر برای ملت خود ناگزیر رو در روی چین قرار خواهد گرفت . در اوت سال ۱۹۶۷ معاون نخست وزیر هند مورارجی ر. دیزائی (Morarji R. Desai) در صدد ایجاد روابط نزدیکتر با ژاپن در برابر چین برآمد ولی ژاپن علاقه چندانی

باین پیشنهاد نشان نداد . رهبران دولتی و بازرگانی ژاپن بخوبی آگاهند که کشورهای رو بتوسعه آسیا و بخصوص کشورهای جنوب شرقی آسیا اهمیت خاصی در آینده اقتصادی ژاپن دارند و نقش ژاپن بعنوان یک نیروی سازنده در جهت توسعه و ثبات این منطقه بسیار حساس خواهد بود . در پائیز سال ۱۹۶۵ ویلیام باندی (*William P. Bundy*) معاون وزارت خارجه آمریکا در امور خاور دور اظهار امیدواری کرد که ژاپن با همکاری ایالات متحده آمریکا برای بهبود وضع زندگی ملل آسیا بکوشد . از آن تاریخ ژاپن برنامه همکاری اقتصادی با جنوب شرقی آسیا را تسریع و تشدید کرده است . شرکتهای ژاپنی با سرمایههای عظیمی در کشورهای این منطقه شروع بفعالیت نمودند . همچنین بین استرالیا و ژاپن همکاری نزدیک بمنظور اجرای طرحهای اقتصادی دوجانبه و چند جانبه منطقه ای وجود دارد . در آوریل ۱۹۶۶ کمیته همکاری بازرگانی بین استرالیا و ژاپن توافق کرد تا یک طرح عظیم همکاری اقتصادی و توسعه در منطقه اقیانوس آرام را اجرا کند . همکاری نزدیک بین ژاپن و استرالیا نتیجه توسعه فوق العاده مناسبات بازرگانی بین دو کشور است . صادرات استرالیا بژاپن طی چند سال اخیر چهار برابر شده و ژاپن دومین مشتری بزرگ پشم استرالیا است . نخست وزیر استرالیا هارولد هولت (*Harold Holt*) در فوریه سال ۱۹۶۷ روابط

بازرگانی بین استرالیا و ژاپن را باین نحو توصیف کرده است که :

بین مواد خام و اولیه و تولیدات ابتدائی ما و امکانات عظیم و بالقوه صنعتی

ژاپن ازدواجی صورت گرفته است ^۱ .

بعضی از اساتید دانشگاه توکیو اخیراً "نظریه‌ای را مبنی بر انتقال مرکز ثقل سیاسی دنیا از اروپا و حوزه اقیانوس اطلس به حوزه اقیانوس آرام مطرح ساخته اند این نظریه براین اساس استوار است که دول نیرومند جهان اتحاد جماهیر شوروی جمهوری خلق چین، ژاپن، ایالات متحده آمریکا، کانادا و نیز استرالیا و زلاند نو در اطراف این حوزه قرار دارند و سیاست جهانی در آینده نزدیک در این حوزه طرح‌ریزی خواهد شد نه در اروپا و حوزه اقیانوس اطلس. باین لحاظ اساتید مزبور پیشنهاد میکنند که :

۱- ژاپن بطور کلی صنایع سبک خود را رها سازد و تمام نیروی خود را مصروف صنایع سنگین، پتروشیمی و الکترونیک نماید.

۲- ژاپن با دول صنعتی و غیر کمونیست اطراف اقیانوس آرام یک بازار مشترک نیرومند بوجود آورد.

تجدید تسلیحات یکی از حادثترین مسایل بعد از جنگ جهانی دوم از سیاست داخلی و خارجی ژاپن بوده است. نفرت عمیق مردم ژاپن بعنوان اولین ملت در تاریخ که بلایا و مصائب انفجاری بمبهای اتمی را متحمل شده‌اند قابل درک میباشد. با وجود فشارهای مداوم ایالات متحده آمریکا به ژاپن در خصوص گسترش قدرت نیروهای دفاعی آن کشور مع هذا حکومت ژاپن با احتیاط و کندی عمل میکند. حتی انفجارهای اتمی چین نیز موجب شتاب ژاپن در افزایش قدرت دفاعی خود نگردیده است. کوششهای حزب محافظه کار لیبرال دمکرات بمنظور تغییر و اصلاح ماده ۹ قانون اساسی برای حفظ و تقویت نیروهای مسلح کشور توسط مخالفین

تجدید تسلیحات تاکنون به بن بست کشانیده شده است . حتی طرفداران تجدید تسلیحات نیز کاملاً " مطمئن نیستند که ژاپن قادر بنگهداری نیروهای مسلحی شود که در سطح جهانی و یک جنگ اتمی واقعا " موثر باشد . لذا بهترین راهی را که در پیش روی ژاپن قرار دارد بکار بردن هرچه بیشتر امکانات اقتصادی ، صنعتی علمی و تکنولوژی خود در راه گسترش همکاریهای اقتصادی و در کمک بر شد اقتصادی کشورهای رو بتوسعه و کاهش شکاف موجود بین ملل پیشرفته و در حال پیشرفت است . قدرت اقتصادی ژاپن سبب شده است . که این کشور حتی بدون قدرت نظامی تعادل قوا را در شرق دور و حوزه غربی اقیانوس آرام حفظ نماید . در واقع قدرت اقتصادی فعلی ژاپن تا حدی ناشی از احتراز این کشور از تاءسیس یک ارتش نیرومند و وسیع بوده است .

نتیجه

با بررسی مجدد در فصل‌های مختلف این رساله با جنبه‌هایی از تاریخ اقتصاد فرهنگ و سیاست در جامعه ژاپنی آشنائی حاصل می‌شود که با نوسازی سیاسی این کشور بعد از جنگ جهانی دوم ارتباط نزدیک دارد، زیرا که نوسازی سیاسی فرایندی جدا از سایر جلوه‌های مختلف زندگی اجتماعی بشر نمی‌باشد. در ابتدای این رساله تصویری منجز از اوضاع طبیعی ژاپن یعنی محدوده جغرافیائی که نوسازی ژاپن در آن وقوع یافته ترسیم شده است. همچنین بعضی نظریات و آراء متضاد محققان راجع به پیشرفت این کشور ارائه گردیده است.

در مقدمه گفته شده است که ژاپن یک صد سال پیش در چه وضعی بود و امروز چگونه می‌باشد و در این فاصله زمانی کشوری کشاورزی، سنتی و بارژیمی فئودالی و جامعه‌ای بسته و طبقاتی تبدیل بکشوری جدید، صنعتی و پیشرفته شده است. از آنجا که تحولات اجتماعی در جوامع مختلف بشری مسایلی را مطرح ساخته‌اند که کم و بیش در کلیه جوامع مصداق دارد به منظور روشن بودن مقصود و منظور از تحریر این نوشته فصل اول آن به آراء و نظریات متفاوتی که از طرف دانشمندان جامعه‌شناسان و محققان در زمینه تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی ابراز شده اختصاص داده شده است. در این فصل مشاهده می‌شود که تغییر و تحول قانون جوامع بشری است. هیچ جامعه‌ای در حال رکود و سکون نیست هر چند که بظاهر دگرگونی در آن مشهود نباشد و یا در حقیقت بکندی صورت گیرد. این قانون تنها منحصر به

زندگی اجتماعی بشر نمی باشد بلکه طبیعت و جوامع غیر انسانی نیز مشمول آن هستند. قانون تغییر و تحول باصل علیت مرتبط است. هیچ تغییری بدون علت نیست و هیچ معلولی بدون عامل. اما علت یا علل دگرگونیها گاه در مدت زمانی طولانی و گاه در مدت زمانی کوتاه حادث می شود و شرایط را برای تحول مهیا میسازد. بعضی علل گاه ارتباط نزدیک با معلول دارد و بعضی دیگر روابطی دور. تسلسل ارتباطها سبب می شود که معلولها نیز در وقت و شرایط خاص خود تبدیل به عامل یا عوامل تغییرات جدیدتری شود. در این فصل قید شده است که هر تغییری الزاما " بمعنی پیشرفت و نوسازی نیست. زیرا هرچند که تغییر و پیشرفت مترادف بایکدیگرند اما مفهوم نوسازی و پیشرفت با مفهوم تغییر تفاوتی دارد. نوسازی با عقل و علم قرین است یعنی تغییراتی است که بر اساس علمی و عقلی صورت می گیرد.

نوسازی سیاسی یک جنبه از نوسازی عمومی و کلی جامعه است و مقصود از آن گسترش و افزایش ظرفیت و توانائی دستگاه حکومت به منظور انجام تقاضاهائی است که از آن می شود و اعمال وظایف و مسئولیت هائی که بعهده آن محول شده ببهترین وجه می باشد. این تعریف یک بحث نظری است و نیز جنبه نسبی دارد. باین لحاظ از ورود بتفصیل در این بحث خود داری شد. زیرا تفصیل در این باره از حوصله این رساله خارج بوده و کاری است که گروههای متعدد محققان و جامعه شناسان مورد بررسی قرار داده و می دهند. آنچه که در این رساله از نظر نوسازی سیاسی بیشتر بر روی آن تاکید شده است تحول در فرهنگ سیاسی جامعه

ژاپنی است. زیرا فرهنگ سیاسی پایه و اساس نوسازی سیاسی است. تحول در افکار، احساسات، تمایلات و دانش جامعه لازمه تغییر سیاسی است. تحول افکار نیز خود تا حدودی زیاده‌نتیجه تغییر در وضع مادی و اقتصادی جامعه است. در فصول مختلف این رساله ملاحظه می‌شود که نوسازی سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم در ژاپن صرف‌نظر از شرایط خاصی که جنگ مذکور در ژاپن و اوضاع بین‌المللی پدید آورد نتیجه تغییر عمیق در فرهنگ اجتماعی آن ملت بود. یعنی تغییر فرهنگ فئودالی به فرهنگ دموکراسی.

از آنجا که نوسازی سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم در ژاپن وابسته و مرتبط به تاریخ گذشته نزدیک آن کشور می‌باشد و حتی عبارتی این نوسازی واکنشی در برابر حوادث و وقایع قبل از سال ۱۹۴۵ می‌باشد لذا در فصل دوم تحولات سیاسی و اجتماعی ژاپن از قرن گذشته و بویژه از دوران رستاخیز میجی مورد بحث واقع شده است. ژاپن قبل از رستاخیز ۱۸۶۸ میجی سرزمینی بود بسته، طبقاتی، فئودال روستائی و عقب مانده که با دنیای خارج از خود برای مدت مدیدی قطع رابطه کرده بود. شرایط مذکور در روحیه و طرز فکر مردم تأثیری عمیق بجای گذاشته و فرهنگ سیاسی خاص فئودالی ژاپن را در آن دوران بوجود آورده بود. رژیم فئودالی مذکور برای تحکیم موقعیت خود در کشور دستگاه اداری مقتدر و منضبطی را آهسته آهسته ایجاد کرده و برای تربیت اعضای آن نیز بتدریج تعلیم و تربیت را گسترش داده بود. بنا براین هنگامی که بساط شوگونیت از حیات سیاسی ملت ژاپن برچیده شد و اقتدارات و اختیارات مملکتی

به امپراطور و یاران او مجدداً " تفویض شد و ژاپن در آستانه پیشرفت و نوسازی سریع و همه جانبه ای قرار گرفت مسدیران و مجریان برنامه های نوسازی عصر میجی دو عامل مفید از نظام فئودالی سلف خود بارت بردند . این دو عامل یعنی دیوان سالاری و آموزش و پرورش هر چند که محدود بود ولی پایه و اساسی لازمه توسعه سریع کشور را در اختیار حکومت میجی قرار داد . در عصر میجی کسانی که عنان حکومت را بدست گرفتند افرادی عاقل و با هوش بودند . آنان بضیع کشور خود پی برده موقعیت سیاسی و بین المللی را بخوبی درک کردند و بدون هیچ ناراحتی و با واقع بینی برتری غرب را پذیرفتند . آنان تشخیص دادند که برای اجتناب از دچار شدن به سرنوشت چین و سایر مللی که تحت سلطه استعمار قرار گرفتند باید کشور خود را قوی کنند یعنی ارتشی نیرومند تاسیس نمایند و ملتی غنی بسازند . بعبارت دیگر زمامداران ژاپن هدف خود را برای آینده کشور مشخص ساختند . هدف ژاپن در عصر میجی مقابله با غرب با استفاده از همان شیوه ها و حربه های غربی ها بود . لذا الیگارش میجی با اعتماد به نفس کامل همه امکانات خود را برای هجوم دیوانهوار بسوی تمدن غربی و کسب دانش و تکنولوژی آن تجهیز نمود . برای حفظ وحدت و هم آهنگی در کشور مقام امپراطور را بیش از پیش تجلیل و تعریز نموده از ریشه های تاریخی و افسانه های باستانی راجع با امپراطور حداکثر استفاده را نمود . برای الوهیت بخشیدن و تقدیس داشتن آن مذهب شینتوئیسم سلطنتی را احیاء و تقویت نمودند و در گرداگرد امپراطور هالهای روحانی بوجود آوردند . باین گونه سعی شد که فرهنگ سیاسی

جدیدی را بتدریج جایگزین فرهنگ فئودالی نمایند . ملخص کلام آنکه کوشش شد تا سرحد امکان توجه همگان بسوی امپراطور جلب شود و نوسازی عمومی کشور از دید امپراطور و تحت شعار و خواسته‌های او بسرعت به مرحله اجرا در آید و هر آینه هرگونه مخالفت و شورش داخلی را نیز با شدت و خشونت سرکوب کند تا مانعی در مسیر پیشرفت کشور قرار نگیرد .

حکومت میجی در زمان فوت امپراطور میجی در ۱۹۱۲ و در آستانه شروع جنگ جهانی اول به هدف خود که قوی ساختن و غنی کردن کشور بود نایل شده و بقدرتی جهانی مبدل گردیده بود . ولی از نظر سیاسی حکومت مذکور دیکتاتوری اولیگارشیک بود و ملت ژاپن جز طبقات معدود و محدودی هنوز از قدرت سیاسی حکومت بدور بودند . کشور دارای قانون اساسی بود و مجلس نمایندگان داشت و انتخابات پارلمانی در آن برگزار میشد ولی در واقع مردم به مفهوم کلاسیک دو دسته بودند گروهی حاکم و عده‌ای دیگر محکوم .

جنگ جهانی اول به تقویت و افزایش بیشتر قدرت اقتصادی ژاپن کمک کرد و این افزایش قدرت خود سر منشاء بسط و گسترش نفوذ طبقه بازرگان شد . افزایش قدرت اقتصادی این طبقه سبب افزایش تقاضاهای سیاسی آنان و مشارکت هرچه بیشتر شان در امور سیاسی و حکومتی شد . باین ترتیب دمکراسی دهه ۱۹۲۰ معروف به دمکراسی تایشو آغاز گردید . دورانی که نه فقط تجربی و آزمایشی برای ژاپن بود بلکه خود موجب تحولات در اخلاق و کردار و طرز فکر مردم شد .

دمکراسی تایشو در عین حال که جوان و متزلزل بود در عین حال هم ناقص بود. زیرا که با وجود دادن حق رأی به همه افراد ذکور بالغ و بسط آموزش و پرورش هنوز نه فقط روستاها از مفاهیم دمکراسی و آزادی چیزی درک نمی کردند بلکه طبقه کارگر و گروههای دیگر شهری نیز با آن مفاهیم نا آشنا بودند یا حداقل برای عده کثیری از آنان تطبیق افکار و نظریات خود با نظریات جدید کاری بس مشکل بود. بدیهی است که در چنین شرایطی هرگاه موجباتی فراهم شود که سبب تزلزل پایه های نظامی ناستوار گردد و نظام مذکور بزودی و سهولت درهم فرو خواهد ریخت. ژاپن قدرتی بزرگ و بین المللی شده بود و طبیعتاً "اوضاع بین المللی بر جریان امور آن کشور اثر می گذارد. بحران اقتصادی ۱۹۲۹ هم اثرات سوء خود را به ژاپن تسری داد. تجارت ابریشم که حرفه عده زیادی از خانواده های روستائی بود کساد شد و بصادرات آن لطمه شدید وارد آمد. این امر سبب توسعه فقر و بینوائی بروستاها شد و موجبات بحرانی اجتماعی را در ژاپن مهیا ساخت. در سال ۱۹۲۵، ۲۱/۷۰ جمعیت کشور در شهرها و ۷۸/۳ در روستاها و در سال ۱۹۴۰، ۳۷/۹۰ در شهرها و ۶۲/۱ در روستاها زندگی می کردند. باین ترتیب ملاحظه می شود که روستا نشینان خیلی بیش از شهرنشینان بودند و هر گونه تزلزل و بحرانی در روستاها شدیداً بر اوضاع کشور اثر می گذاشت^۱.

در اینجا بود که عناصر مرتجع، متعصبین و افراطیون دست راستی مخالفان

جدیدی را بتدریج جایگزین فرهنگ فئودالی نمایند . ملخص کلام آنکه کوشش شد تا سرحد امکان توجه همگان بسوی امپراطور جلب شود و نوسازی عمومی کشور از دید امپراطور و تحت شعار و خواسته‌های او بسرعت به مرحله اجرا در آید و هر آینه هرگونه مخالفت و شورش داخلی را نیز با شدت و خشونت سرکوب کند تا مانعی در مسیر پیشرفت کشور قرار نگیرد .

حکومت میجی در زمان فوت امپراطور میجی در ۱۹۱۲ و در آستانه شروع جنگ جهانی اول به هدف خود که قوی ساختن و غنی کردن کشور بود نایل شده و بقدرتی جهانی مبدل گردیده بود . ولی از نظر سیاسی حکومت مذکور دیکتاتوری اولیگارش بود و ملت ژاپن جز طبقات معدود و محدودی هنوز از قدرت سیاسی حکومت بدور بودند . کشور دارای قانون اساسی بود و مجلس نمایندگان داشت و انتخابات پارلمانی در آن برگزار میشد ولی در واقع مردم به مفهوم کلاسیک دو دسته بودند گروهی حاکم و عده‌ای دیگر محکوم .

جنگ جهانی اول به تقویت و افزایش بیشتر قدرت اقتصادی ژاپن کمک کرد و این افزایش قدرت خود سر منشاء بسط و گسترش نفوذ طبقه بازرگان شد . افزایش قدرت اقتصادی این طبقه سبب افزایش تقاضاهای سیاسی آنان و مشارکت هرچه بیشتر شان در امور سیاسی و حکومتی شد . باین ترتیب دموکراسی دهه ۱۹۲۰ معروف به دموکراسی تایشو آغاز گردید . دورانی که نه فقط تجربی و آزمایشی برای ژاپن بود بلکه خود موجب تحولات در اخلاق و کردار و طرز فکر مردم شد .

دمکراسی نایشودر عین حال که جوان و متزلزل بود در عین حال هم ناقص بود. زیرا که با وجود دادن حق رأی به همه افراد ذکور بالغ و بسط آموزش و پرورش هنوز نه فقط روستاها از مفاهیم دمکراسی و آزادی چیزی درک نمی کردند بلکه طبقه کارگرو گروههای دیگر شهری نیز با آن مفاهیم نا آشنا بودند یا حداقل برای عده کثیری از آنان تطبیق افکار و نظریات خود با نظریات جدید کاری بس مشکل بود. بدیهی است که در چنین شرایطی هرگاه موجباتی فراهم شود که سبب تزلزل پایه های نظامی ناستوار گردد و نظام مذکور بزودی و سهولت درهم فروخواهد ریخت. ژاپن قدرتی بزرگ و بین المللی شده بود و طبیعتاً "اوضاع بین المللی برجریان امور آنشکور اثر می گذارد. بحران اقتصادی ۱۹۲۹ هم اثرات سوء خود را به ژاپن تسری داد. تجارت ابریشم که حرفه عده زیادی از خانواده های روستائی بود کساد شد و بصادرات آن لطمه شدید وارد آمد. این امر سبب توسعه فقر و بینوائی بروستاها شد و موجبات بحرانی اجتماعی را در ژاپن مهیا ساخت. در سال ۱۹۲۵، ۲۱/۷ جمعیت کشور در شهرها و ۷۸/۳ در روستاها و در سال ۱۹۴۰، ۳۷/۹ در شهرها و ۶۲/۱ در روستاها زندگی می کردند. باین ترتیب ملاحظه می شود که روستا نشینان خیلی بیش از شهرنشینان بودند و هر گونه تزلزل و بحرانی در روستاها شدیداً بر اوضاع کشور اثر می گذاشت^۱.

در اینجا بود که عناصر مرتجع، متعصبین و افراطیون دست راستی مخالفان

دمکراسی و افسران جوان ارتش که سخت تحت تأثیر تعلیمات و تلقینات نظام آموزشی کشور بودند نه تنها دمکراسی را در دورانی که می‌خواست بتدریج نضج بگیرد خاموش کردند بلکه با حمایت از رهبران غیر مسئول که از سیاست‌های نادرست پیروی می‌کردند و با دست اندازیهای مستعمراتی خود بسیار دول و سرزمین‌ها کشور را سرانجام بجنگ جهانی دوم کشاندند که نتیجه آن خرابی و انهدام ژاپن بود .

جنگ جهانی دوم اساس و پایه نظام های حکومتی بسیاری از کشورها را در هم فرو ریخت . ژاپن نیز از این ماجرا بدور نماند . جنگ ، شکست ، اشغال و بدنبال آن تحمیل یک رشته اقدامات و اصلاحات بنیادی سیاسی و اقتصادی توسط نیروهای اشغالی دگرگونی های بزرگی را در جامعه ژاپنی باعث شد . بلافاصله پس از شکست مردم در یاء س و نومیدی عمیقی فرو رفتند . غرور آنان شکسته شده و حیثیتشان برباد رفته بود . آنان شروع به شک و تردید در آداب و سنن و گذشته خود کردند و از خویشتن شرمگین بودند زیرا آنچه را که تا آن لحظه بر آن اتکاء داشتند از دست داده بودند . ولی این یاء س و سرگشتگی دیری نپائید . شکست در جنگ بیداری سیاسی و اجتماعی کلیه طبقات جامعه را بدنبال داشت . مردم دریافتند که از نیرو ، قدرت و فکر آنان سوء استفاده شده و اکنون وقت آن است که نیروی خلاقه خود را مصروف نیل به هدفهایی نمایند که در جهت منافع ملت و کشور باشد . بدینسان دوران توسعه سریع هدفهایی نمایند که در جهت منافع ملت و کشور باشد . بدینسان دوران توسعه سریع اقتصادی و جبران خرابیهای ناشی از آن آغاز شد . این توسعه سریع زیر بنای مادی لازمه نوسازی سیاسی و اجتماعی کشور را تامین نمود و یک جامعه صنعتی

پیشرفته که اکثریت مردمش شهرنشین هستند و فرهنگ سیاسی کنونی و جدید را بوجود آورده. این توسعه سریع اقتصادی صرفنظر از عوامل فرعی مذکور در فصل سوم این رساله ناشی از اراده مردم، نیروی کار متخصص در سطحی عالی و حسن مدیریت، حسن روابط اجتماعی مردم و خصوصیات ملی ملت ژاپن بوده که در طول تاریخ آن کشور شکل گرفته و بعد از جنگ جهانی دوم علیرغم تحولات و تغییرات اساسی در کلیه شئون کشور هنوز بطور کلی زنده نگهداشته شده و بازندگی جدید و نو متحول و منطبق گردیده است.

دو عامل مهم به نوسازی سریع ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم کمک کرد. یکی دیوان سالاری مقتدر قبل از جنگ که تجدید سازمان یافته و دمکرات شد و دیگری آموزش و پرورش در سطحی بسیار بالا که آنهم پس از جنگ تجدید و تقویت و دمکرات شد.

یک جنبه مهم سیاست در ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم که سهم بسزائی در پیشبرد برنامه های نوسازی کشور داشته است روشن و معلوم بودن هدف ها و مقاصد اساسی سیاست ملی و نیز هماهنگی و اتفاق نظر کلی تقریباً " همه طبقات اجتماعی و بویژه بازرگانان، دیوان سالاران و حزب حاکم لیبرال دمکرات بوده است. در مرحله اول احیاء اقتصاد ملی و تأمین امنیت ملی هدف مورد نظری بود که همه نیرو و فعالیت ملت برای نیل بآن تلاش کرد. در مرحله دوم تقویت هدفهای مذکور، پایان دادن بدوران اشغال و احیاء قدرت ملی، کوشش در تقویت روحیه ملی مردم، سعی در از بین بردن و محو آثار روانی که جرائم جنگی ژاپن

دمکراسی و افسران جوان ارتش که سخت تحت تأثیر تعلیمات و تلقینات نظام آموزشی کشور بودند نه تنها دمکراسی را در دورانی که می‌خواست بتدریج نضج بگیرد خاموش کردند بلکه با حمایت از رهبران غیر مسئول که از سیاست‌های نادرست پیروی می‌کردند و با دست اندازیهای مستعمراتی خود بسیار دول و سرزمین‌ها کشور را سرانجام بجنگ جهانی دوم کشاندند که نتیجه آن خرابی و انهدام ژاپن بود .

جنگ جهانی دوم اساس و پایه نظام های حکومتی بسیاری از کشورها را در هم فرو ریخت . ژاپن نیز از این ماجرا بدور نماند . جنگ ، شکست ، اشغال و بدنبال آن تحمیل یکرشته اقدامات و اصلاحات بنیادی سیاسی و اقتصادی توسط نیروهای اشغالی دگرگونی های بزرگی را در جامعه ژاپنی باعث شد . بلافاصله پس از شکست مردم در یاس و نومیدی عمیقی فرو رفتند . غرور آنان شکسته شده و حیثیتشان برباد رفته بود . آنان شروع به شک و تردید در آداب و سنن و گذشته خود کردند و از خویشتن شرمگین بودند زیرا آنچه را که تا آن لحظه بر آن اتکاء داشتند از دست داده بودند . ولی این یاس و سرگستگی دیری نپائید . شکست در جنگ بیداری سیاسی و اجتماعی کلیه طبقات جامعه را بدنبال داشت . مردم دریافتند که از نیرو ، قدرت و فکر آنان سوء استفاده شده و اکنون وقت آن است که نیروی خلاقه خود را مصروف نیل به هدفهائی نمایند که در جهت منافع ملت و کشور باشد . بدینسان دوران توسعه سریع هدفهائی نمایند که در جهت منافع ملت و کشور باشد . بدینسان دوران توسعه سریع اقتصادی و جبران خرابیهای ناشی از آن آغاز شد . این توسعه سریع زیر بنای مادی لازمه نوسازی سیاسی و اجتماعی کشور را تامین نمود و یک جامعه صنعتی

پیشرفته که اکثریت مردمش شهرنشین هستند و فرهنگ سیاسی کنونی و جدید را بوجود آورد. این توسعه سریع اقتصادی صرفنظر از عوامل فرعی مذکور در فصل سوم این رساله ناشی از اراده مردم، نیروی کار متخصص در سطحی عالی و حسن مدیریت؛ حسن روابط اجتماعی مردم و خصوصیات ملی ملت ژاپن بوده که در طول تاریخ آن کشور شکل گرفته و بعد از جنگ جهانی دوم علیرغم تحولات و تغییرات اساسی در کلیه شئون کشور هنوز بطور کلی زنده نگهداشته شده و بازندگی جدید و نو متحول و منطبق گردیده است.

دو عامل مهم به نوسازی سریع ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم کمک کرد. یکی دیوان سالاری مقتدر قبل از جنگ که تجدید سازمان یافته و دمکرات شد و دیگری آموزش و پرورش در سطحی بسیار بالا که آنهم پس از جنگ تجدید و تقویت و دمکرات شد.

یک جنبه مهم سیاست در ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم که سهم بسزائی در پیشبرد برنامه های نوسازی کشور داشته است روشن و معلوم بودن هدف ها و مقاصد اساسی سیاست ملی و نیز هماهنگی و اتفاق نظر کلی تقریباً " همه طبقات اجتماعی و بویژه بازرگانان، دیوان سالاران و حزب حاکم لیبرال دمکرات بوده است. در مرحله اول احیاء اقتصاد ملی و تاءمین امنیت ملی هدف مورد نظری بود که همه نیرو و فعالیت ملت برای نیل بآن تلاش کرد. در مرحله دوم تقویت هدفهای مذکور، پایان دادن بدوران اشغال و احیاء قدرت ملی، کوشش در تقویت روحیه ملی مردم، سعی در از بین بردن و محو آثار روانی که جرائم جنگی ژاپن

در اذهان جهانیان بجای گذارده بود، کوشش در جلب دوستی مردم آسیا و سازش با غرب و اتحاد جماهیر شوروی و باز پس گرفتن جزایر ریوکیوا و ایالات متحده آمریکا مورد توجه واقع شد. مرحله سوم تقویت بیش از پیش اقتصاد ملی و گسترش نفوذ اقتصادی ژاپن در سطح جهانی، پیش تاختن بسوی هدف بالاتر یعنی رسیدن و همپایه شدن به قدرت اقتصادی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و گذشتن از آنها و تعمیم بیشتر رفاه عمومی در داخل کشور می باشد.

تحول مهمی که از نظر سیاسی در نظارت حکومت ژاپن و در فرهنگ سیاسی آن کشور رویداد دمکرات شدن تاءسیسات سیاسی و دیوان سالاری کشور بود. در فصل چهارم چگونگی و سیر تحول این فرهنگ مورد بحث واقع شده است. حاکمیت بمردم تعلق گرفت و امپراطور تنها از لحاظ تشریفاتی مظهر وحدت کشور تلقی گردید. او دیگر چون قبل از جنگ واجد آن نیروی جاذبه ای که همه انظار را بخود معطوف و مجذوب می داشت نیست. جنبه الوهیت و آسمانی ندارد.

در فرهنگ سیاسی زمان حال ژاپن مشاهده میشود که مهاجرت عظیم ساکنان روستاها به شهرها و شهری شدن بیش از $\frac{۲}{۳}$ نفوس کشور تا سال ۱۹۶۰ تاثير بزرگی در ورchie مردم بجای گذارده است. زیرا که شهرها مراکز پیشرفت و توسعه هستند. هر چند که در ژاپن فواصل بین روستاها و شهرها از نظر مسافت چندان دور نیست و با وجود شبکه های وسیع حمل و نقل و سایر وسایل ارتباط جمعی در سراسر کشور اصولاً "تفاوتهایی که در گذشته بین شهر و روستا وجود داشت از بین رفته است. تشابه و تجانس صوری و جسمی تقریباً "منحصر بفردی که بین مردم

ژاپن وجود دارد و نیز اشتراک و وحدت زبانی آنان با نزدیکی و قرابت شهر و روستا به وحدت ملی و یکسان بودن مقاصد ملی و در نتیجه به پیشبرد سیاسی اجتماعی و اقتصادی ژاپن کمک کرده است و هماهنگی اجتماعی را که در گذشته جزئی از فرهنگ سیاسی و اجتماعی جامعه بوده فقط زنده نگه داشته بلکه آنرا بنحوی هم تقویت نموده است . همه تلاش و کوشش مدیران ، دیوان سالاران و مسئولان اداره کشور و مجریان نو سازی بعد از جنگ جهانی دوم ژاپن هم این بود که برای نیل به هدفهای بزرگ خود هم آهنگی سنتی ژاپن را با دیدی نو زنده نگه دارند . نظام دمکراسی کنونی ژاپن که پایه های متزلزل آن در دهه ۱۹۲۰ گذارده شد پس از جنگ جهانی دوم ابتدا تحت نظارت نیروهای اشغالی احیاء گردید و سپس با آزادی فعالیت احزاب و دستجات مختلف سیاسی روز بروز گسترده تر شده است . ولی فرق اساسی بین دمکراسی دهه ۱۹۲۰ و دمکراسی کنونی ژاپن در این است که در دمکراسی تایشو حاکمیت ناشی از امپراطور بود در حالیکه در دمکراسی فعلی حاکمیت ناشی از ملت است . دمکراسی کنونی ژاپن تا کنون استوار و پایدار مانده و روز بروز نیز ریشه های عمیق تری در جامعه می گیرد زیرا که فرهنگ سیاسی ملت نیز بموازات آن متحول شده و این تغییر را درک نموده و پذیرفته و دمکراسی نوع ژاپنی را بوجود آورده است .

بنظر میرسد که در تحلیلی کلی نوسازی سیاسی در ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم در واقع مرحله پیشرفته و تکوین یافته تاریخی مراحل نوسازی سیاسی است که از سال ۱۸۶۸ آغاز گردید . ابتدا پس از برچیده شدن بساط فئودالیزم حکومت

در اذهان جهانیان بجای گذارده بود، کوشش در جلب دوستی مردم آسیا و سازش با غرب و اتحاد جماهیر شوروی و باز پس گرفتن جزایر ریوکیوا و ایالات متحده آمریکا مورد توجه واقع شد. مرحله سوم تقویت بیش از پیش اقتصاد ملی و گسترش نفوذ اقتصادی ژاپن در سطح جهانی، پیش تاختن بسوی هدف بالاتر یعنی رسیدن و همپایه شدن به قدرت اقتصادی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و گذشتن از آنها و تعمیم بیشتر رفاه عمومی در داخل کشور می باشد.

تحول مهمی که از نظر سیاسی در نظارت حکومت ژاپن و در فرهنگ سیاسی آن کشور رویداد دمکرات شدن تاسیسات سیاسی و دیوان سالاری کشور بود. در فصل چهارم چگونگی و سیر تحول این فرهنگ مورد بحث واقع شده است. حاکمیت بمردم تعلق گرفت و امپراطور تنها از لحاظ تشریفاتی مظهر وحدت کشور تلقی گردید. او دیگر چون قبل از جنگ واجد آن نیروی جاذبه ای که همه انظار را بخود معطوف و مجذوب می داشت نیست. جنبه الوهیت و آسمانی ندارد.

در فرهنگ سیاسی زمان حال ژاپن مشاهده میشود که مهاجرت عظیم ساکنان روستاها به شهرها و شهری شدن بیش از $\frac{۲}{۳}$ نفوس کشور تا سال ۱۹۶۰ تأثیر بزرگی در ورchie مردم بجای گذارده است. زیرا که شهرها مراکز پیشرفت و توسعه هستند. هر چند که در ژاپن فواصل بین روستاها و شهرها از نظر مسافت چندان دور نیست و با وجود شبکه های وسیع حمل و نقل و سایر وسایل ارتباط جمعی در سراسر کشور اصولاً "تفاوتهایی که در گذشته بین شهر و روستا وجود داشت از بین رفته است. تشابه و تجانس صوری و جسمی تقریباً" منحصر بفردی که بین مردم

ژاپن وجود دارد و نیز اشتراک و وحدت زبانی آنان با نزدیکی و قرابت شهر و روستا به وحدت ملی و یکسان بودن مقاصد ملی و در نتیجه به پیشبرد سیاسی اجتماعی و اقتصادی ژاپن کمک کرده است و هماهنگی اجتماعی را که در گذشته جزئی از فرهنگ سیاسی و اجتماعی جامعه بوده فقط زنده نگه داشته بلکه آنرا بنحوی هم تقویت نموده است . همه تلاش و کوشش مدیران ، دیوان سالاران و مسئولان اداره کشور و مجریان نو سازی بعد از جنگ جهانی دوم ژاپن هم این بود که برای نیل به هدفهای بزرگ خود هم آهنگی سنتی ژاپن را با دیدی نو زنده نگهدارند . نظام دمکراسی کنونی ژاپن که پایه های متزلزل آن در دهه ۱۹۲۰ گذارده شد پس از جنگ جهانی دوم ابتدا تحت نظارت نیروهای اشغالی احیاء گردید و سپس با آزادی فعالیت احزاب و دستجات مختلف سیاسی روز بروز گسترده تر شده است . ولی فرق اساسی بین دمکراسی دهه ۱۹۲۰ و دمکراسی کنونی ژاپن در این است که در دمکراسی تایشو حاکمیت ناشی از امپراطور بود در حالیکه در دمکراسی فعلی حاکمیت ناشی از ملت است . دمکراسی کنونی ژاپن تا کنون استوار و پایدار مانده و روز بروز نیز ریشه های عمیق تری در جامعه می گیرد زیرا که فرهنگ سیاسی ملت نیز بموازات آن متحول شده و این تغییر را درک نموده و پذیرفته و دمکراسی نوع ژاپنی را بوجود آورده است .

بنظر میرسد که در تحلیلی کلی نوسازی سیاسی در ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم در واقع مرحله پیشرفته و تکوین یافته تاریخی مراحل نوسازی سیاسی است که از سال ۱۸۶۸ آغاز گردید . ابتدا پس از برچیده شدن بساط فئودالیزم حکومت

واحد مرکزی بوجود آمد که هر چند قانون اساسی به ملت ارائه داد ولی شکل دیکتاتوری اولیگارشی داشت . سپس دمکراسی کوتاه مدت و متزلزل عصر تایشو شروع گردید که در آن حاکمیت با امپراطور بود و از آنجا که جوان و تازه کار و بی تجربه بود بزودی ارکان آن درهم فرو ریخت و بار دیگر حکومت دیکتاتوری بر ژاپن سایه افکند . اما پس از جنگ جهانی دوم و با گسترش رشد سیاسی مردم ژاپن و گذشت مدتی نزدیک به بیش از ربع قرن از دوام دمکراسی کنونی دیگر دمکراسی در ژاپن جوان و بی تجربه نیست . هنگامی که بازده این دمکراسی در قالب تعاریفی که از نوسازی سیاسی در فصل اول رساله آمده است ارزیابی شود ملاحظه می گردد که ظرفیت و توانائی حکومت ژاپن در پاسخ دادن به تقاضاهای رو بتزاید مردم و بر آوردن آنها همچنان افزایش یافته است . این افزایش ظرفیت و قدرت امروز بجائی رسیده است که ژاپن را برای نخستین بار در طول تاریخ آن بتدریج قادر و مهیا برای رقابت با ابر قدرت ها نموده است . این امر بی ارتباط با نسل جدیدی که بعد از جنگ جهانی دوم و تحت لوای دمکراسی واقعی تربیت یافته نیست زیرا که فکر و ذهن این نسل با ایده آل های دمکراسی آمیخته است و عقاید و نظریات خود را آزادانه برازمی دارد . برای این نسل درک دیکتاتوری میجی و یا حکومت فاشیستی افراطیون دست راستی دهه ۱۹۳۰ مشکل و یا غیر قابل فهم است . زیرا که فرهنگ سیاسی این نسل فرهنگ دیگری است .

منابع و مأخذ

1. Almond, Gabriel A., and Coleman, James S., The Politics of the Developing Areas, Princeton, Princeton University Press, 1971.
2. Apter, David E., The Politics of Modernization, Chicago: The University of Chicago Press, 1965.
3. Axelbank, Albert, Black Star over Japan: Rising Forces of Militarism, London: George Allen & Unwin Ltd., 1972.
4. Beasley, W.G. The Modern History of Japan, 3rd., ed., London: Weidenfeld and Nicolson, 1971.
5. Binder, Leonard. et al, Crises and Sequences in Political Development, Princeton: Princeton University Press, 1971.
6. Borton, Hugh. Japan's Modern Century, 2nd., ed., New York: The Ronald Press Company, 1970.
7. Clyde, Paul H. and Beers, Burton F. The Far East: A History of the Western Impact and The Eastern Response, 1830-1970, 5th, ed., New Jersey, Printice-Hall, Inc. 1971.
8. Cole, Robert E., Japanese Blue Collar: The Changing Tradition, Berkeley: University of California Press, 1971.
9. Coleman, James S., Education and Political Development, Princeton: Princeton University Press, 1968.
10. Davies, Ioan. Social Mobility & Political Change, London: Pall-Mall Press, 1970.
11. Earhart, Byron H. Japanese Religion: Unity and Diversity, Belmont: Dickenson Publishing Company, Inc., 1969.
12. Fukutake, Tadashi. Japanese Rural Society. translated by R.P.

واحد مرکزی بوجود آمد که هر چند قانون اساسی به ملت ارائه داد ولی شکل دیکتاتوری اولیگارشی داشت . سپس دموکراسی کوتاه مدت و متزلزل عصر تایشو شروع گردید که در آن حاکمیت با امپراطور بود و از آنجا که جوان و تازه کار و بی تجربه بود بزودی ارکان آن درهم فرو ریخت و بار دیگر حکومت دیکتاتوری بر ژاپن سایه افکند . اما پس از جنگ جهانی دوم و با گسترش رشد سیاسی مردم ژاپن و گذشت مدتی نزدیک به بیش از ربع قرن از دوام دموکراسی کنونی دیگر دموکراسی در ژاپن جوان و بی تجربه نیست . هنگامی که بازده این دموکراسی در قالب تعاریفی که از نوسازی سیاسی در فصل اول رساله آمده است ارزیابی شود ملاحظه می گردد که ظرفیت و توانائی حکومت ژاپن در پاسخ دادن به تقاضاهای رو بتزاید مردم و بر آوردن آنها همچنان افزایش یافته است . این افزایش ظرفیت و قدرت امروز بجائی رسیده است که ژاپن را برای نخستین بار در طول تاریخ آن بتدریج قادر و مهیا برای رقابت با ابر قدرت ها نموده است . این امر بی ارتباط با نسل جدیدی که بعد از جنگ جهانی دوم و تحت لوای دموکراسی واقعی تربیت یافته نیست زیرا که فکر و ذهن این نسل با ایده آلهای دموکراسی آمیخته است و عقاید و نظریات خود را آزادانه برازمی دارد . برای این نسل درک دیکتاتوری میجی و یا حکومت فاشیستی افراطیون دست راستی دهه ۱۹۳۰ مشکل و یا غیر قابل فهم است . زیرا که فرهنگ سیاسی این نسل فرهنگ دیگری است .

منابع و مأخذ

1. Almond, Gabriel A., and Coleman, James S., The Politics of the Developing Areas, Princeton, Princeton University Press, 1971.
2. Apter, David E., The Politics of Modernization, Chicago: The University of Chicago Press, 1965.
3. Axelbank, Albert, Black Star over Japan: Rising Forces of Militarism, London: George Allen & Unwin Ltd., 1972.
4. Beasley, W.G. The Modern History of Japan, 3rd., ed., London: Weidenfeld and Nicolson, 1971.
5. Binder, Leonard. et al, Crises and Sequences in Political Development, Princeton: Princeton University Press, 1971.
6. Borton, Hugh. Japan's Modern Century, 2nd., ed., New York: The Ronald Press Company, 1970.
7. Clyde, Paul H. and Beers, Burton F. The Far East: A History of the Western Impact and The Eastern Response, 1830-1970, 5th, ed., New Jersey, Printice-Hall, Inc. 1971.
8. Cole, Robert E., Japanese Blue Collar: The Changing Tradition, Berkeley: University of California Press, 1971.
9. Coleman, James S., Education and Political Development, Princeton: Princeton University Press, 1968.
10. Davies, Ioan. Social Mobility & Political Change, London: Pall-Mall Press, 1970.
11. Earhart, Byron H. Japanese Religion: Unity and Diversity, Belmont: Dickenson Publishing Company, Inc., 1969.
12. Fukutake, Tadashi. Japanese Rural Society, translated by R.P.

3. Jaguaribe, Helio. Political Development: A General Theory and A Latin American Case Study. New York: Harper & Row Publishers, 1973.
4. Halliday, Jon and McCormack, Gavan. Japanese Imperialism Today: Co-Prosperity in Greater East Asia, London: Richard Clax "Chaucer Press" Ltd., 1973.
5. Hedbeeg, Hakan. Japan's Revenge, London; Pitman House, 1972.
6. Ike, Nobutaka. Japanese Politics: An Introductory Survey: London: Eyre & Spttiswoode, 1958.
7. Kahn, Herman. The Emerging Japanese Superstate: Challenge & Response, London: Lowe & Brydone Ltd., 1970.
8. Kajima, Morinosuke, Modern Japan's Foreign Policy, 2nd, ed., Tokyo: Charles E. Tuttle Company, Inc. of Rutland, Vermont, 1970.
9. Kawasaki, Ichiro. Japan Unmasked, Tokyo: Charles E. Tuttle Company, 1969.
10. Lerner, Daniel. The Passing of Traditional Society, New York: The Press, 1964.
11. LaPalombara, Joseph. Bureacracy and Political Development. Princeton: Princeton University Press, 1963.
12. Maddison, Angus. Economic Growth in Japan and USSR. 2nd. ed., London: George Allen & Unwin Ltd., 1970.
13. Ministry of Foreign Affairs of Japan. The Japan of Today, Tokyo: 1971.
14. Ministry of Foreign Affairs of Japan, Japan in Transition, Tokyo: 1969.

25. Nish, Ian. The Study of Japan, London: Faber and Faber, 1961.
26. Nitobe, Inazo. Bushido: The Soul of Japan. Tokyo: Charles Tuttle Co. Publishers, 1969.
27. Price, Willard. The Japanese Miracle & Peril, London: William Heinemann Ltd., 1971.
28. Pye, Lucian W. Aspects of Political Development, Boston: Little Brown and Company, 1966.
29. Pye, Lucian W. Communications and Political Development Princeton: Princeton University Press, 1963.
30. Pye Lucian W. and Verba, Sidney, Political Culture and Political Development, Princeton: Princeton University Press, 1965.
31. Reischauer, Edwin O. Japan: Past and Present, 3rd, ed., Tokyo: Charles E. Tuttle Company, Inc., 1970.
32. Scalapino, Robert A. The Japanese Communist Movement 1920-1966, Berkeley: University of California Press, 1967.
33. Ward, Robert E. and Rustow, Dankwart A. Political Modernization in Japan and Turkey, 2nd, ed., Princeton: Princeton University Press, 1970.
34. Yanaga, Chitoshi. Big Business in Japanese Politics, 2nd. ed. New-Haven: Yale University Press, 1971.
35. Yoshida, Shigeru. Japan's Decisive Century 1867-1967, New York: Frederick A. Praeger Publishers, 1967.
36. "Japan and Ryukyu Islands" Encyclopaedia Britannica, 1968.

منابع فارسی

- ۳۷- کینگ، ساموئل جامعه شناسی، ترجمه مشفق همدانی (تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۳).
- ۳۸- وینر، مایرون، نوسازی جامعه، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه‌ای و همکاران (تهران: موسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۰).
- ۳۹- نهرو، جواهر لعل نگاهی بتاريخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، جلد دوم و سوم (تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۶).
- ۴۰- کین، دونالد. نگاهی بادییات نوین ژاپن، ترجمه واحد گله داری، کتاب هفته شماره ۱۰۴، مورخ ۱۷ آذر ۱۳۴۲، سازمان چاپ و انتشارات کیهان، صفحه ۹۶.

1. Ellingworth, Richard. "Japanese Economic Policies and Security", Adelphi Papers, No. 90, October 1972, London.
2. "Japan: On The Griddle", Newsweek, March 11, 1974, p. 20.
3. Muraoka, Kunio. "Japanese Security and the United States", Adelphi Papers, No.95, February 1973, London.
4. Nakane, Chie. "Japanese Have No Principles", Newsweek, October 15, 1973, p. 60
5. Taeuber, Irene B. "Japan's Population: Miracle, Model or Case Study"? , Foreign Affairs, July 1962, p. 594.
6. "The Missing Superpower", The Economist, July 31, 1971. p.14.
7. "The Permanent Government", The Economist, March 31, 1973. p. 27 of supplementary.
8. "Getting Thigns Done in Japan", The Japan Stock Journal, April 29, 1974. p. 12, Tokyo.
9. New York Times, February 3, 1967.

